



مرکز تحقیقات اسلامی

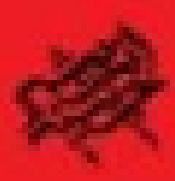
اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir



# حکومتی تعلیمی ادارے

جاہلیتِ اولیٰ

وزیر تعلیم

# قومی تعلیمی ادارے

جاہلیتِ مدنی

وزیر تعلیم

پبلک ایجوکیشن سروسز

پبلک ایجوکیشن سروسز

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# قیام حسینی در برابر جاهلیت اولی

نویسنده:

محمد صادق حیدری

ناشر چاپی:

سفیر صادق

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۷	قیام حسینی در برابر جاهلیت اُولی
۷	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۳	فهرست
۱۵	پیشگفتار
۲۱	مبحث اول
۳۳	مبحث دوم
۴۵	مبحث سوم
۵۵	مبحث چهارم
۶۷	مبحث پنجم
۷۹	مبحث ششم
۸۹	مبحث هفتم
۱۰۹	مبحث هشتم
۱۲۵	مبحث نهم
۱۳۷	مبحث دهم
۱۵۷	مبحث یازدهم
۱۷۷	مبحث دوازدهم
۱۹۱	مبحث سیزدهم
۲۰۵	مبحث چهاردهم
۲۲۵	مبحث پانزدهم
۲۴۵	خلاصه های مباحث
۲۴۷	خلاصه مبحث اول
۲۵۱	خلاصه مبحث دوم

۲۵۵	خلاصه مبحث سوم
۲۵۹	خلاصه مبحث چهارم
۲۶۵	خلاصه مبحث پنجم
۲۶۹	خلاصه مبحث ششم
۲۷۳	خلاصه مبحث هفتم
۲۸۱	خلاصه مبحث هشتم
۲۸۷	خلاصه مبحث نهم
۲۹۳	خلاصه مبحث دهم
۲۹۹	خلاصه مبحث یازدهم
۳۰۵	خلاصه مبحث دوازدهم
۳۱۱	خلاصه مبحث سیزدهم
۳۱۷	خلاصه مبحث چهاردهم
۳۲۳	خلاصه مبحث پانزدهم
۳۳۵	منابع
۳۳۸	درباره مرکز

## قیام حسینی در برابر جاهلیت اولی

### مشخصات کتاب

سرشناسه : حیدری، محمدصادق، 1365 -

عنوان و نام پدیدآور : قیام حسینی در برابر جاهلیت اولی: قیام خمینی در برابر جاهلیت مدرن/ سرپرست پژوهش مسعود صدوق؛ تألیف محمدصادق حیدری؛ [برای] حسینیه اندیشه قم، [شورای سیاستگذاری ایامه جمعه استان قم، هیئت گفتمان انقلاب اسلامی].

مشخصات نشر : قم: سفیر صادق، 1397.

مشخصات ظاهری : 264 ص.؛ 5/14×5/21 س م.

شابک : 150000 ریال 978-600-834-018-8 :

وضعیت فهرست نویسی : فایا

یادداشت : کتابنامه:ص. [263] - 264؛ همچنین به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر : قیام خمینی در برابر جاهلیت مدرن.

موضوع : حسین بن علی (ع)، امام سوم، 4 - 61ق.

موضوع : Hosayn ibn 'Ali, Imam III , 625-680

موضوع : خمینی، روح الله، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، 1279 - 1368.

موضوع : Khomeyni, Ruhollah, Leader and Founder of IRI

موضوع : واقعه کربلا، 61ق.

Karbala, Battle of, Karbala, Iraq, 680

واقعه کربلا، 61ق -- تاثیر

Karbala, Battle of, Karbala, Iraq, 680 -- Influence

عاشورا-- فلسفه

Tenth of Muharram-- Philosophy

جاهلیت

Jaheliyat\*

موضوع: ایران -- تاریخ -- انقلاب اسلامی، 1357

Iran -- History -- Islamic Revolution, 1979

ایران -- تاریخ -- جمهوری اسلامی، 1358-

- Iran -- History -- Islamic Republic, 1979

شناسه افزوده: حسینیه اندیشه قم

شناسه افزوده: شورای سیاستگذاری ائمه جمعه. دفتر نمایندگی استان قم

شناسه افزوده: هیئت گفتمان انقلاب اسلامی

رده بندی کنگره: 4/4BP41/ح9ق9 1397

رده بندی دیویی: 297/9534

شماره کتابشناسی ملی: 5231256

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فاپا

تماس با کارشناسان: 09127502994 - 09126181258

کانال «حسینیه اندیشه» در فضای مجازی:

<https://eitaa.com/Hossiniehandisheh>

<https://ble.im/Hossiniehandisheh>

<https://sapp.ir/hosseiniehandisheh>

ارتباط از طریق پیام رسان ها: 09198286964

طراح جلد: استاد مسعود نجابتی

نوبت چاپ: چهارم/ پاییز 1399



ناشر: سفیر صادق

چاپ و صحافی: مجتمع چاپ سلمان فارسی

تیراژ: 1000 جلد

قیمت: 32000 تومان

مرکز پخش: 09121510663

ص: 1

**اشاره**





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ص: 4

مبحث اول: ضرورت ارتقاء سطح عزاداری ها برای راهبری جامعه شیعه در جهت زمینه سازی ظهور حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و انتقام خون مطهر اباعبدالله الحسین (علیه السلام).. 13

مبحث دوم: ضرورت تحلیل جدید و قاعده مند از واقعه عاشورا بر اساس فلسفه تاریخ انبیاء، برای ارتقاء عزاداری ها به نرم افزاری در جهت عبور امت دینی از امتحانات اجتماعی.. 25

مبحث سوم: اولین گام از ماموریت انبیاء: تشریح «امت الهی» از طریق مقابله با قدرت عینی جامعه کفر و تطبیق آن به رسالت حضرت نوح (علیه السلام) و حضرت ابراهیم (علیه السلام).. 37

مبحث چهارم: پیروزی دستگاه ایمان بر دستگاه کفر با تحقق «امت دینی» در دوران حضرت موسی و تشریح «حکومت الهی» و عدم تحقق آن به دلیل شکل گیری دستگاه نفاق.. 47

مبحث پنجم: تحقق «امت دینی» و «حکومت الهی» توسط نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در جهت تامین امنیت برای کلمه توحید، از طریق نهادینه کردن «جهاد با کفر» به عنوان رکن فرهنگ بعثت... 59

مبحث ششم: تشریح «تمدن الهی» در دوران نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و عدم تحقق آن به دلیل غصب خلافت و تأویل احکام «امت، حکومت، تمدن» توسط منافقین 71

مبحث هفتم: «حفظ امنیت کلمه توحید و جلوگیری از بازگشت امت و حکومت اسلامی به کفر جلی» (به عنوان رکن بعثت)، تحلیل گر تفاوت رفتار امام حسین (قیام در برابر یزید) با سایر ائمه هدی (تقیه در برابر سایر خلفا).. 81

مبحث هشتم: ضعف عقلانیت غیر معصوم در تبعیت از عقلانیت معصوم، علت غیبت

کبری و آغاز پرچمداری نواب عام حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در مقابله با دستگاه کفر و نفاق برای عبور از امتحانات عقلانی در موضوع «امت، حکومت، تمدن» 101

مبحث نهم: جریان «کفر و جاهلیت مدرن» در تمدن غربی و اضمحلال امپراطوری های «نفاق» در مقابل آن، علت آغاز مبارزه فقهای شیعه برای حفظ فرهنگ بعثت (تطبیق نهضت امام خمینی به قیام امام حسین علیه السلام). 117

مبحث دهم: تبیین ابعاد رفتار الهی حضرت امام خمینی در رهبری قیام و مدیریت نظام؛ به عنوان آیات عقلانی در برابر روش های علمی جاهلیت مدرن در عرصه های «سیاسی، امنیتی، دفاعی» 129

مبحث یازدهم: تبیین سیر «تکامل فقاقت» از ابتدای غیبت کبری تا پیروزی انقلاب اسلامی، مبین امتحانات کنونی حوزه های علمیه برای تحقق دین در سطح ساختارهای نظام. 149

مبحث دوازدهم: ضرورت ارتقاء درک جامعه دینی از «مدل اداره غربی»، به عنوان اصلی ترین مانع تحقق دین در ساختارهای نظام 169

مبحث سیزدهم: تبیین ابعاد مادی و کفرآمیز «مدل اداره غربی» به عنوان پیچیده ترین ابزار جاهلیت مدرن در هجمه به امت دینی و حکومت الهی 183

مبحث چهاردهم: تبیین ابعاد مدل اداره غربی به عنوان عقبه ی اصلی جاهلیت مدرن،

در تحمیل جنگ فرهنگی و جنگ اقتصادی بر نظام جمهوری اسلامی.. 197

مبحث پانزدهم: تبیین توانایی های بی نظیر ملت ایران و نظام اسلامی برای مقابله با جاهلیت مدرن و تشریح گام اول از راهکار پیشنهادی برای دفاع در برابر جنگ فرهنگی و جنگ اقتصادی.. 217

خلاصه های مباحث.... 237

منابع.. 327

ص: 6

محرم و عاشورا بزرگترین آیه ی توحیدی برای دعوت به خدای متعال و ذخیره ای الهی برای پیشبرد امت اسلام در طول تاریخ است؛ حتی امت های دینی قبل از بعثت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز به وسیله ی این نور هدایت شدند و با یادآوری آن مصائب بزرگ بوده که انبیاء عظام از امتحانات پیچیده عبور کردند. در عصر ما نیز، هم قیام 15 خرداد در محرم شکل گرفت و هم عزاداری محرم سال 1357 به تظاهراتی تبدیل شد که ضربه ی آخر را بر رژیم وارد کرد و به پیروزی انقلاب قطعیت بخشید و شاه را از کشور فراری داد و هم در دوران فتنه ی 88، این نور عاشورا بود که طومار فتنه را در هم پیچید و کشور را پس از هشت ماه، از لبه ی پرتگاه نجات داد و حماسه ی 9 دی را رقم زد. پس تمسک به همین حقیقت نورانی است که می تواند جبهه ای همه جانبه در برابر «جنگ فرهنگی» و «جنگ اقتصادی» - که از سوی بت پرستی مُدرن (1) بر کشور تحمیل شده - ایجاد کند و موجب

ص: 7

1- حضرت امام خمینی (قدس سره): «آیا باید در خانه ها نشست و با تحلیلهای غلط و اهانت به مقام و منزلت انسان ها و القای روحیه ناتوانی و عجز در مسلمانان، عملاً شیطان و شیطان زادگان را تحمل کرد و جامعه را از وصول به خلوص به غایت کمال و نهایت آمال است، منع کرد و تصور نمود که مبارزه انبیاء با بت و بت پرستها منحصر به سنگ و چوب های بیجان بوده است و نعوذ بالله پیامبرانی همچون ابراهیم در شکستن بت ها پیشقدم و اما در مصاف با ستمگران، صحنه مبارزه را ترک کرده اند؟! و حال آن که تمام بت شکنی ها و مبارزات و جنگ های حضرت ابراهیم با نمرودیان و ماه و خورشید و ستاره پرستان، مقدمه یک هجرت بزرگ و همه آن هجرت ها و تحمل سختی ها و سکونت در وادی غیر ذی زرع و ساختن بیت وفدیه اسماعیل، مقدمه بعثت و رسالتی است که در آن، ختم پیام آوران، سخن اولین و آخرین بانیان و مؤسسان کعبه را تکرار می کند و رسالت ابدی خود را با کلام ابدی «أَنْتَ بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ» ابلاغ می نماید که اگر غیر از این تحلیل و تفسیری ارائه دهیم، اصلاً در زمان معاصر، بت و بت پرستی وجود ندارد و راستی کدام انسان عاقلی است که بت پرستی جدید و مُدرن را در شکل ها و افسون ها و ترفندهای ویژه خود نشناخته باشد و از سلطه ای که بتخانه هایی چون کاخ سیاه بر ممالک اسلامی و خون و ناموس مسلمین و جهان سوم پیدا کرده اند، خبر نداشته باشد» (پیام به حجاج بیت الله الحرام؛ 6/5/66).

عبور جامعه شیعه از امتحانات الهی شود. یعنی هرگاه عزاداری ها رنگ و بوی «سیاست الهی» بگیرد، گره از کارها باز خواهد شد. اما اگر تکایا و حسینیه ها و مساجد و نمازهای جمعه، قدم در مسیر قیام حسینی نگذارند و در خدمت «مبارزه با کفر و شرک» قرار نگیرند و به بخشی از زندگی مادی روزمره تبدیل شوند، چالش های فرهنگی و اقتصادی موجود شدت خواهد یافت و وفای به عهد در برابر حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) محقق نخواهد شد.

البته این مطلب به صورت «وجدانی» برای ملت ایران روشن شده که روح قیام حضرت امام خمینی (رحمه الله)، قرآنی و دینی بود اما از آنجا که «تحلیلی علمی و تخصصی» از این حقیقت ارائه نشده، انتساب قاعده مند این نهضت الهی به قرآن و روایات دچار موانعی شده و ارتباط تدابیر و موضع گیری های رهبران انقلاب با ادبیات وحی، تبیین نشده است. لذا تحلیل علمی از این مسائل و پرداختن به آن ها از منزلت فقاہت (فہم از دین) امری کاملاً ضروری است و این مهم باید به صورت استدلالی تبیین شود و ادبیات تخصصی آن تولید گردد و در عقلانیت حوزه های علمیه همچون منطق و فلسفه و اصول



انعکاس پیدا کند. پس به تعبیر مقام معظم رهبری «باید با عبور از سطح و ورود به عمق و ژرفای اندیشه، به تبیین انقلاب و شعارهای آن پرداخت»<sup>(1)</sup> زیرا اگر حقیقت انقلاب اسلامی به نحو علمی و تخصصی تحلیل نشود و رابطه آن با معارف حقه به شکلی قاعده مند تبیین نگردد، حتی بیانات حضرت امام و مقام معظم رهبری نیز به ادبیات نخبگانی متداول در جهان تأویل خواهد شد و ادبیات توسعه پایدار و همه جانبه و جهت گیری مادی آن، مسیر مردم و کشور و انقلاب را به انحراف خواهد کشاند. در واقع نمی توان قیام حضرت امام و مدیریت ایشان را براساس فلسفه ی دموکراسی غربی یا بر مبنای روابط بین عبد و مولا در پیش از رنسانس تحلیل کرد.

اساساً انقلاب اسلامی در دو مرحله ی «رهبری قیام» و «مدیریت نظام» به هیچ یک از ادبیات تخصصی حوزه و دانشگاه تکیه نداشت زیرا ادبیات تخصصی حوزه علی رغم سلامت آن، فاقد ظرفیت برای مدیریت قیام و نظام برآمده از آن بود و ادبیات تخصصی

ص: 9

---

1- «شعارهای انقلاب را باید حفظ کرد؛ این یکی از هدفها است. یکی از کارهای بزرگ و [یکی] از بخشهای بزرگ این جهاد عظیم - جهاد بزرگ- عبارت است از حفظ شعارهای انقلاب. شعارها هدفها را نشان می دهند، شعارها راه را به ما نشان می دهند، شعارها مثل علامت هایی هستند که در راه می گذارند برای اینکه انسان راه را اشتباه نکند... در مورد این شعارها و حقایق هم فقط به احساسات اکتفا نشود. من البته برای احساسات نقش زیادی قائلم، برای عواطف نقش زیادی قائلم، اما کافی نیست؛ لازم است اما کافی نیست. عمق، تعمق و ژرف نگری در همه ی این شعارها باید وجود داشته باشد. سعی کنید در مسائل تعمق کنید؛ وقتی عمق یابی کردید، این ایمان مستقر با هیچ نیرویی از شما جدا نخواهد شد. مشکل اینهایی که می بینید یک روز تندتر از همه ی تندهایند و یک روز 180 درجه به این طرف می غلتند، عمق نداشتن آن ایمان است... عمق و ژرفا [داشته باشید]؛ بروید در اعماق فکر و اندیشه و از راهنمایی استادها ی صالح در این راه استفاده کنید.» (بیانات در دانشگاه افسری امام حسین؛ 3/3/1395).

دانشگاه علی رغم توانایی و کارآمدی در این زمینه، هویتی مادی و غیراخلاقی و غیردینی داشت.

واقعیت آن است که عملکرد حضرت امام و مقام معظم رهبری به عنوان پرچمداران توحید در عصر حاضر به تعریف قرآنی از جامعه، یعنی مرزبندی بین جوامع براساس «کفر، نفاق و ایمان» باز می‌گردد و اصولاً امت و حکومت دینی و تمدن الهی بر مبنای «درگیری با کلمه ی باطل برای اقامه ی کلمه ی حق» شکل می‌گیرد؛ گرچه دو خطّ سیاسی موجود در کشور، تلاش کنند تا انقلاب اسلامی را در یکی از چارچوب های متداول تفسیر کنند؛ یعنی یک جناح براساس ادبیات تخصصی دانشگاه بر «جمهوریت» و دموکراسی غربی تکیه کند و جناح دیگر با تکیه به ادبیات تخصصی حوزه، بر «اسلامیت» از منظر فرهنگ مولویت و به تعریف قبل از رنسانس پافشاری نماید. اساساً مطالبه ها و استنصارهای فکری حضرت امام و مقام معظم رهبری ناظر به وجود این چالش هاست و در عصری که اداره حکومت ها از حالت ساده و بسیط خارج شده و شکلی علمی و پیچیده به خود گرفته، اگر راهکاری علمی و تخصصی برای رفع این چالش ها مطرح نشود و نقایص موجود در فرهنگ حوزه و دانشگاه و ناتوانی های این دو ادبیات تخصصی در جهت پشتیبانی علمی از انقلاب مشخص نگردد، کمکی واقعی به این پرچمداران توحید انجام نشده و اگر ولایت مطلقه فقیه به عنوان منشأ تولید قدرت الهی در نظام، به صورت پایدار و همه جانبه و تئوریزه شده در نیاید، این مدیریت الهی با خطر انحلال در تمدن مدرن مواجه خواهد شد.

ص: 10

در همین راستا و برای رفع خلأهای تحلیلی در این عرصه و به دعوت نیروهای انقلابی شهر مقدس قم، سلسله مباحثی با موضوع «قیام

حسینی در برابر جاهلیت اولی؛ قیام خمینی در برابر جاهلیت مُدرن(1)» توسط حجة الاسلام محمدصادق حیدری در دهه اول و دوم محرم الحرام 1439 در مسجد امام صادق علیه السلام (واقع در شهرک صادقیه طلاب) و مسجد اهل بیتعلیهم السلام (واقع در 45 متری عمار یاسر) و نهایتاً در دهه سوم با دعوت شورای سیاستگذاری ائمه جمعه استان قم در مصالای بزرگ قدس مطرح گردیده است. این مباحث - که تماماً و امدار پژوهش های عمیق مرحوم استاد حجة الاسلام و المسلمین مسعود صدوق (رحمه الله) پیرامون تئوریزه کردن ادبیات انقلاب است - با تشریح فلسفه تاریخ انبیا و روند مجاهدات رسولان الهی در مسیر «ساخت امت دینی، ایجاد حکومت اسلامی و تشریح تمدن الهی» و با تبیین جایگاه انقلاب اسلامی ایران در رابطه با «بعثت نبی اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم)»، «قیام اباعبدالله الحسین(علیه السلام)»، «فلسفه غیبت حضرت ولی عصر(عجل الله تعالی فرجه الشریف)» و تشریح «روند سلطه تمدن غربی بر جهان به مثابه پرچمدار بت پرستی و جاهلیت مدرن» و «کیفیت درگیری آن با نهضت توحیدی ملت ایران»، یک نظام فکری نوین از اعتقادات حکومتی و هندسه جدیدی از وظایف جامعه شیعه در

ص: 11

---

1- . مقام معظم رهبری: «جاهلیت، امروز هم در دنیا وجود دارد؛ ما باید چشممان را باز کنیم و جاهلیت را بشناسیم؛ امروز هم عیناً همین معنا وجود دارد.... این جاهلیتی است که امروز وجود دارد؛ جاهلیت مدرن. فرق این جاهلیت با جاهلیت صدر اول - جاهلیت اولی به تعبیر قرآن - این است که امروز جاهلیت، مسلح و مجهز است به سلاح علم، به سلاح دانش؛ یعنی علم که مایه ی رستگاری انسان باید باشد، وسیله ای شده است برای تیره روزی انسان، برای بدبختی جوامع بشری.... امروز جاهلیت باز تولید شده است؛ با توان بسیار بالا با خطر صدها بلکه هزارها برابر جاهلیت روزهای اول و دوران اول اسلام». (بیانات در دیدار با مسئولان نظام و سفرای کشورهای اسلامی؛ 26/2/1394).

جهت تکامل انقلاب اسلامی برای مسؤولین، نخبگان و عموم علاقه مندان به انقلاب اسلامی مطرح می کند که می تواند مبنایی تحلیلی برای تشکیل «هیئت علمی گفتمان انقلاب اسلامی» قرار گیرد و به شکل گیری سطح جدیدی از بسیج علمی در میان فرهیختگان انقلابی برای رفع نیازهای تئوریک انقلاب اسلامی منجر شود و بالتبع حرکت نوینی را در میان عموم مردم انقلابی و متدین برای مقابله با جنگ فرهنگی و جنگ اقتصادی دشمن پدید آورد.

کتاب حاضر، متن کامل این سلسله سخنرانی هاست که با اندکی ویرایش همراه شده است. البته روشن است که بیان راهکارهای مقابله با جنگ فرهنگی و اقتصادی برای فرهنگ عمومی، به ناچار با بیان اجمالی و تمثیلی همراه خواهد شد و توضیحات تفصیلی در این باره به محیط های تخصصی موکول است؛ همچنان که سخنرانی در محیط عمومی اقتضا می کند که روند بحث علمی، دچار برخی نواقص یا زوائد شود اما برای رفع این عارضه و همچنین جمع بندی و تلخیص مطالب، خلاصه ای مفید از مباحث در انتهای کتاب قرار گرفته که بر فوائد این مجموعه می افزاید.

حسینیه اندیشه

شهریورماه

1397

ص: 12

ضرورت ارتقاء سطح عزاداری ها برای راهبری جامعه شیعه در جهت زمینه سازی ظهور حضرت ولی عصر(عجل الله تعالی فرجه الشریف) و انتقام خون مطهر اباعبدالله الحسین(علیه السلام)

با فرارسیدن محرم، فصل جدیدی از خداپرستی و توحید آغاز می شود و همانطور که در جامعه شیعه ملموس و مشهود است، طراوت و شور معنوی جدیدی به وجود می آید. وقتی قلوب محبین اهل بیت عصمت و طهارت به افعال بی نظیر و با عظمت حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) و مظلومیت و مصائب آن حضرت متوجه و متذکر می شود، در پرتو آن ذوب شده و تمایل به دستگاه الهی و انزجار از دستگاه طغیان پدید می آید. با توجه به حدیث شریف «هل الدین إلا الحب و البغض»، این حب و بغض، موجب حیات دوباره برای امت دینی می شود و نهایتاً تمایلات، تهذیب می گردد. لذا در زیارت شریف «جامعه کبیره» خدمت حضرات معصومین (علیه السلام) عرضه می داریم: «وَجَعَلَ صَلَوَاتِنَا عَلَيْكُمْ وَ مَا حَصَّنَا بِهِ مِنْ وَلَا يَتَّكُمُ طَبِيباً لِخَلْقِنَا وَ طَهَارَةً لِأَنْفُسِنَا وَ تَزْكِيَةً لَنَا وَ كَفَّارَةً لِدُنُوبِنَا» این صلوات و درودی که ما بر شما می فرستیم و این عرض ارادتی که ما به

شما می‌کنیم و تولی به ولایت شما که از جانب خدا به ما هدیه داده شده است، موجب طهارت و تزکیه نفس و کفاره گناهان ما می‌شود و خلقت ما را طیب و طاهر می‌کند. یعنی نرم‌افزاری الهی است که بدون ریاضت‌های خاص عرفانی و بالاترین سرعت، تطهیر قلوب را محقق می‌کند. وقتی شخصی دچار بیماری روانی می‌شود، چقدر باید به روانکاو و روانپزشک مراجعه کند و قرص بخورد و دوره درمان نه چندان کوتاهی را طی کند و دوره نقاهت را پشت سر بگذارد؟! اما در دستگاه اهل بیت با فرا رسیدن محرم با بالاترین سرعت و بدون تمرین‌های خاص عرفانی و سختی‌های خاص درمانی، این نرم‌افزار الهی موجب تطهیر قلوب و تمایل به دستگاه الهی می‌شود.

علاوه بر اینها در محرم بالاترین سطح عقلانیت نیز بدون پیچیدگی‌های فلسفی قابل تحقق است. می‌دانید که فلاسفه به دنبال تحلیل عمیق از جهان خلقت هستند و می‌گویند به جهان خلقت نگاه ظاهری نکنید بلکه آن را دقیق و عمیق بفهمید. آن‌ها می‌خواهند باطن جهان خلقت را به خوبی بشناسند. اما جامعه شیعه با توجه به مصائب حضرت سیدالشهدا (علیه السلام)، بدون پیچیدگی‌های فلسفی، با باطن و حقیقت خلقت همراه و به آن آگاه می‌شود. حقیقت هستی چیست؟ یک فراز آن در زیارت مطلقه حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) -- که شیخ‌المحدثین مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله) آن را اصح زیارات می‌داند -- آمده است: «أَشْهَدُ أَنْ دَمَكَ سَكَنَ فِي الْخُلْدِ وَأَقْشَدَ عَرَّتْ لَهُ أَظْلَلَةُ الْعَرْشِ وَبَكَى لَهُ جَمِيعُ الْخَلَائِقِ وَبَكَتْ لَهُ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُونَ السَّبْعُ وَمَا فِيهِنَّ وَمَنْ ي-ت- قَلْبٌ فِي الْجَنَّةِ وَالنَّارِ مِنْ خَلْقِ رَبِّنَا وَمَا يُرَى وَمَا لَا يُرَى». (شهادت می‌دهم که خون تو در بهشت جاوید آرام گرفته و سقف عرش بر اثر این مصیبت به لرزه در آمده است و

همه مخلوقات جهان بر این مصیبت گریه می کنند و هر چیزی که الآن در بهشت و جهنم در حال تقلب و دگرگونی و حرکت است، گریه می کند و نیز هر چه که دیده می شود و دیده نمی شود.» باطن هستی در حال عزاداری برای ابا عبدالله (علیه السلام) است و شیعه بدون پیچیدگی های فلسفی، با توجه به مصائب سیدالشهدا با باطن و حقیقت خلقت همراه می شود و با گریه بر مصائب سیدالشهدا، این قابلیت را پیدا می کند که فیلسوف ترین فیلسوف ها شود. یعنی محبین به میزان توجه و استفاده شان می توانند در عزاداری ها از قوی ترین عقلانیت ها بهره مند شوند. در واقع ظرفیت این مصیبت این است که بدون پیچیدگی های علمی، بالاترین ثروت را در جهت تکامل معنوی جامعه شیعه به ارمغان می آورد.

از طرف دیگر روشن است که ماه محرم، فصل غوطه ور شدن در غم اهل بیت و مصائب حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) است. این غم و سوز و گریه و عزاداری نیز ریشه در حقیقت خلقت دارد. نباید توهم شود که تنها طی یک قرارداد اجتماعی است که شیعه با فرا رسیدن اول محرم به عزاداری مشغول می شود. در روایتی از حضرت رضا (علیه السلام) نقل شده است (1) که وقتی محرم فرا می رسید، خنده بر لبان پدرم دیده نمی شد و بغض بر ایشان مستولی می شد. پس حقیقت حرارت و سوز محرم که هر ساله تشدید می شود و در گسترش عزاداری ها تجلی می یابد، به ما باز نمی گردد بلکه تا وقتی انتقام آن خون مطهر گرفته نشود، تمام مصائبی که در عاشورا بر وجود مبارک حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) وارد شده است، هر ساله بر وجود مبارک حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) وارد می شود. اگر می بینیم

ص: 15

که در حالات جامعه شیعه دگرگونی پدید می آید و امت شیعه برای عزاداری به حرکت در می آید، فقط به خاطر این است که تمام آن مصائب بر روح و جسم حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نازل می شود و سپس این درد در جامعه شیعه انعکاس پیدا می کند. «إِنَّ ذِكْرَ الْخَيْرِ كُنْتُمْ أَوْلَاهُ وَأَصْدَلُهُ وَفَرْعُهُ وَمَعْدِنُهُ وَمَأْوِيَهُ وَمُنْتَهَاهُ» هر جا که نامی از خیر و نیکی باشد، شما اول خیر و ریشه آن و فرع آن و معدن آن و مبدأ و منتهای آن هستید که این واقعیت در مورد عزاداری ها نیز جریان دارد. حال اگر فرض کنیم که انتقام حضرت سیدالشهدا گرفته می شد، آیا این مصائب بر حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) وارد می شد؟ به نظر می رسد تقلب احوال حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به خاطر این است که هنوز انتقام خون جدشان گرفته نشده است و لذا در روایات از حضرت اباعبدالله (علیه السلام) به «وَيُثِرُ اللَّهُ الْمَوْتُورُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» تعبیر شده است. در واقع چون جامعه شیعه علی رغم آن بهره هایی که از محرم برای تجدید عهد خداپرستی و سیر تکامل معنوی می برد، نتوانسته است برای انتقام خون سیدالشهدا (علیه السلام) زمینه سازی کند. یعنی جامعه شیعه بعد از عزاداری هایش در محرم به دلایلی که قرار است در سیر این مباحث روشن شود، دوباره مشغول زندگی روزمره خودش می شوند و در زمینه سازی و نصرت و یاری برای ظهور و انتقام خون حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) موفق نمی شود و یا این حرکت به کندی انجام می گیرد. به همین دلیل است که محرم سال آینده، همان مصائب بر حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نازل می شود. لذا از یک طرف، امت محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) به عنوان امت مرحومه و افضل امتها در معرض استفاده از این نعمات (محرم و عاشورا...) قرار می گیرد و تجدید عهد برای او رقم می خورد و از طرف دیگر به خاطر موانع روحی و ذهنی و



عینی برای تکامل بخشیدن به عرض ادب خود به ساحت اهل بیت، برایش معلوم نیست که به چه میزان توانسته برای انتقام خون سیدالشهداء زمینه سازی کند. پس این عزاداری ها از یک طرف برای جامعه شیعه بزرگترین ثروت و موهبت الهی است و از طرف دیگر لازم است که قصور و تقصیری که در آن وجود دارد، پیدا کنیم و نسبت به محضر حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) حالت عذرخواهی داشته باشیم و از ایشان طلب کنیم که با پرورش خودشان به ما کمک کنند که عزاداری ها را تکامل ببخشیم.

البته روشن است که سیر عزاداری های تاریخ شیعه در حال تکامل است: یک «عزاداری سنتی» وجود داشت که طی آن شیعیان جمع می شدند و با سوز و ناله برای مصائب اهل بیت گریه می کردند و ثواب می بردند و به برکت آن، در حوائج فردی حاجت روا می شدند. اما در این صد و پنجاه سال اخیر با توجه با هجمه هایی که دستگاه ابلیس به جامعه ایمانی وارد آورده است، تغییرات و پیشرفت هایی در این عزاداری ها به وجود آمده است. شما ملاحظه کنید که سرآغاز نهضت نورانی حضرت امام خمینی (رحمه الله) -- که در واقع همه ی این عزاداری های امروز ما، مدیون شجاعت و بصیرت و فقاقت ایشان نسبت به زمان و مکان است -- در محرم سال 42 رگم خورد. یعنی عزاداری سنتی که در گذشته معمول بود به «عزاداری مبارزاتی» تبدیل شد. حضرت امام (رحمه الله) از این ثروت بزرگ و سرمایه اصیل جامعه شیعه استفاده کرد برای اینکه مقابل مظالم کفار بایستد. در خاطرات نقل است که ایشان در آن ایام خواب نداشتند، چرا که دائما از طریق نامه نگاری در حال هماهنگی علمای بلاد بودند تا از ظرفیت عزاداری های محرم برای مقابله با حکومت شاه بهترین استفاده انجام بگیرد. بعد از آن، راهپیمایی روز عاشورا سال

57 در تهران بود که سقوط رژیم پهلوی را قطعی کرد. شاه وقتی سوار بر هلی کوپتر موج جمعیت را در خیابان های تهران دید، به این نتیجه رسید که کار تمام شده است. در این نقاط از تاریخ، عزاداری سنتی - که تاثیر خاصی بر سرنوشت اجتماعی شیعه نداشت - به عزاداری مبارزاتی تبدیل شد. این شروع یک حرکت تکاملی است که قابل مشاهده است. در سالهای اخیر، وقتی فتنه 88 رخ داد و به تعبیر مقام معظم رهبری حفظه الله دشمن موفق شد نسبتاً به وحدت جامعه ضربه بزند و کشور را به لبه پرتگاه ببرد، دوباره محرم حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) بود که این شکاف را تا عمق زیادی ترمیم کرد و انگیزه های مردم را در دفاع از نظام اسلامی به میدان آورد. لذا تکامل عزاداری ها در طول تاریخ جامعه شیعه، امری غیرقابل انکار است.

اما اگر ما بخواهیم عزاداری خودمان را در مسیر عزاداری حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قرار بدهیم، این عزاداری کافی نیست. چرا که فشار و مصائبی که به سبب عدم انتقام خون جدشان بر وجود مبارک ایشان می آید، بسیار بسیار فراتر از این نحوه عزاداری است که ما آن را بجا می آوریم. اگر شیعه بخواهد خود را به آن نزدیک کند، باید چه مطالبی را مورد توجه قرار دهد؟! از حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) خطاب به فرزندشان امام سجاد (علیه السلام) نقل شده است (1)

که پس از بیان ماجرای ذیل فرمودند: «لایسکن دمی حتی یظهر الله المهدی» وقتی حضرت یحیی (علیه السلام) به شهادت رسید، خدای متعال بُخت النصر را بر آن قوم مسلط نمود. پیرزنی به او گفت: در این شهر، خونی غلیان می کند. گفت چه کنم؟ گفت: کسانی را که در برابر ظلم وارد بر حضرت یحیی سکوت کردند، بکش تا این خون

ص: 18

آرام بگیرد. در روایت هست که او هفتاد هزار نفر را کنار خون در حالِ غلیان حضرت یحیی کشت تا آن خون از جوشش ایستاد. بعد از بیان این ماجرا، حضرت سیدالشهداء خطاب به فرزندش می فرماید: «خون من ساکن نمی شود و از جوشش باز نمی ایستد تا زمانی که خدای متعال ظهور را برای مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) رقم بزند و ایشان هفتاد هزار نفر از منافقین را در کنار خون من از بین ببرد.» لذا اگر ما به عهدمان نسبت به حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) وفا نکنیم، این خونی که در حالِ غلیان است -- که در زمان حضرت یحیی به چشم سر دیده می شد ولی اکنون دیده نمی شود -- از جوشش باز نخواهد ایستاد. بنابراین باید عزاداری های ما برای تغییر سرنوشت جامعه شیعه حرکت جدیدی را آغاز نماید تا تکامل مادی و زندگی روزمره را به تبع تکامل معنوی تعریف کند.

شما در جبهه مقابل مشاهده می کنید که کفار، مبالغ بسیاری صرف می کنند برای اینکه مردمی را گرد هم بیاورند؛ از تلاششان برای حضور یک جمع در یک میتینگ حزبی تا اوج آن که در موضوعاتی چون المپیک و جام جهانی و اُسکار جریان دارد. چنان افتتاحیه و اختتامیه ای برای المپیک برگزار می کنند که تمام کشورها و ملل و ادیان و مذاهب در آن شب، مشتاقانه این مراسم را تماشا می کنند. همه کشورها تمام نیروی جوانانشان را در طول چهار سال متمادی، در قالب ورزش های سازمانی و صرف بودجه های کلان و بهترین مربی ها بسیج می کنند تا اینکه در مسابقات المپیک، مدال و افتخار بیشتری نسبت به سال گذشته کسب کنند. سپس تاثیر این همه فعالیت را در افزایش ثروتشان ملاحظه می کنند تا هر یک از این امور، توجیه اقتصادی پیدا کند. از طرف دیگر محاسبه می کنند که این امور چقدر حالت خمود و تخدیر و سکون مردم

جهان را کاهش داده است تا بعد از مراسم المپیک با نشاطِ جدیدی به چرخه کار و اقتصاد بازگردند و کار کنند. بینید در طول چهار سال برای مجتمع کردن کشورها و جمع کردن سلايق و ذائقه ها چه تدابیر پیچیده سازمانی بکار می بندند و چه آرایشی از شهوات را فراهم می کنند تا اولاً روحیه مردم جهان را - که بخاطر دویدن برای رفاه مادی دچار خستگی شده است - متحول کنند و ثانیاً درآمد کشورشان را از توریسم و صنعت ورزش و... بالا ببرند. دستگاه کفر برنامه های جمعی خود را در چنین مقیاسی سازماندهی می کند و با هزینه های کلان و محوریت دادن به انگیزه های مادی، جمعیت ها را گرد هم می آورد.

حال ما در عرصه معنویت چه حرکت سازمانی برای «عزاداری حکومتی» انجام داده ایم؟! مصائب اباعبدالله (علیه السلام) که می تواند کل جامعه شیعه را بر محور انگیزه های اخروی و با کمترین هزینه مادی بسیج کند و گرد هم بیاورد، چه اثراتی در سرنوشت جامعه ما و کمک به آن برای عبور از چالش های اجتماعی دارد؟! به نظر می رسد عزاداری های ما باید به سطح عزاداری حکومتی ارتقاء پیدا کند آن هم در زمانی که حکومت اسلامی به دست مومنین افتاده است. عزاداری های ما باید مبنایی برای عبور از چالش های موجود نظام -- که حل آن ها مقدمه ظهور خواهد بود -- باشد. در غیر این صورت ما به عهدمان نسبت به حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) وفا نکرده ایم و اگر چنین شد، «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ عَلَيَّ وَعَقِيْبِهِ فَلَنْ يَصُدَّ رَّ اللّٰهَ شَيْئًا» (1) (آل عمران/144) اگر ما به عقب بازگردیم و از ظرفیت جدیدی که خدای متعال برای جریان دین در عرصه اجتماع به ما عطا کرده،

ص: 20

---

1- «و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی زند».

استفاده نکنیم، آنگاه ملت ایران که با اسلام عزیز شده است، دچار مشکلات بزرگی خواهد شد و به تعبیر مقام معظم رهبری «سیلی خواهد خورد». باید مشخص کرد که چطور می توان این همه جمعیت را که در محرم ها بر محور انگیزه های اخروی -- بدون آن همه خرج های کلان و شهوات دنیایی در جامعه کفر -- جمع می شوند، پشتوانه حل مسائل نظام اسلامی قرار داد؟

این سخن بسیار تکان دهنده ای از مقام معظم رهبری است که علی رغم کثرت بیانات شان در تمجید ملت ایران، می فرمایند: «اگر شخصیت حضرت امام (رحمه الله) تحریف شود ملت ایران سیلی خواهد خورد» این چه خطری است که در خطاب به حوزه می فرمایند: حوزه مراقب باشد انقلابی گری از آن رخت بر نبندد. خطاب به مجلس خبرگان می فرمایند: خطر حذف انقلابی گری از مجلس خبرگان وجود دارد. خطاب به دولت می فرمایند: هویت انقلابی باید در برنامه ریزی های دولت مبنای قرار بگیرد. خطاب به شورای عالی امنیت ملی می فرمایند: کارشناسی در شورای عالی امنیت ملی باید بر اساس هویت انقلابی باشد. در دیدار با اعضاء مجمع تشخیص مصلحت نظام می فرمایند: هویت انقلابی باید بر سیاست های مجمع حاکم باشد. تمام اینها معنای این است که «هویت انقلابی» در معرض خطر است و مورد تهدید واقع شده و اعلام جنگ فرهنگی و اقتصادی از سوی رهبری نیز بر همین اساس است. اگر فردا به ما بگویند قرار است حداقل هویت ما را که نام فامیلی ماست از ما بگیرند، چه حالی پیدا می کنیم؟! لرزه بر اندام ما می افتد. چون نسبت انسان با پدر و مادر و خانواده زیر سوال می رود و سند خانه و ماشین و دارایی ها و... که به این نام ثبت شده، دچار مشکل می شود و در این

صورت چیزی از زندگی انسان باقی نمی ماند! حال رهبری می فرمایند «هویت انقلابی» آن هم در سطح ساختارهای نظام و ارکان اصلی نظام در معرض خطر است. اگر انگیزه های مذهبی در عزاداری ها تکلیف خطری که توسط رهبری اعلام شده را مشخص نکند و مجالس عزای ابا عبدالله (علیه السلام) در این چالش و برای عبور از این امتحان، مددکار جامعه شیعه نشود، پس از چه نهادی باید انتظار داشت؟! واقعیت آن است که چالش های یک نظام اسلامی تنها بر اساس «انگیزه های دینی» حل خواهد شد و مرکز رشد و تقویت و هدایت انگیزه های دینی در «عزاداری ها» است. حال ما در منابر و اشعار و سخنرانی ها در ایام عزاداری چه جهتی را برای مردم شکل می دهیم تا بنا بر آن، عزاداری ها موتور محرکه حل مسائل نظام اسلامی شوند؟ البته مسائل نظام، جنگ فرهنگی و جنگ اقتصادی است نه حرکت سیاسی این شخص و آن گروه! بنابراین اگر عزاداری های ما بخواهد در مسیر انتقام خون سیدالشهداء (علیه السلام) و وفای به عهد حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قرار بگیرد، همانطور که از «سطح سنتی» به «سطح مبارزاتی» ارتقاء پیدا کرد، دوباره باید از «سطح مبارزاتی» به «سطح حکومتی» برسد که این مهم، نیازمند توضیح و توجیه عقلانی و درکی جدید از عاشورا و نسبت آن با جامعه امروز ماست که ان شاء الله در مباحث آتی به بیان آن می پردازیم. «نقش قیام عاشورا در فلسفه تاریخ و جوامع الهی» از یک طرف، و «چگونگی جهت دهی قیام عاشورا در زمان حاضر» از طرف دیگر، عناوین مباحثی است در آینده بیان خواهد شد. البته همه به صورت وجدانی می دانیم انقلاب اسلامی ایران، مدیون عاشورا است اما اگر ما این مهم را به صورت عقلانی و استدلالی تحلیل نکنیم، آنوقت کسانی که استدلال و تخصص دارند حرکت نظام را به مقصود خود

مصادره می کنند که این تخصص در زمان ما به دست کارشناسی غربی است که همه جهان با آن اداره می شود. اگر ما نتوانیم عزاداری های مان را در «سطح حکومت» ارتقاء دهیم، آن وقت اجتماع شیعه در عزاداری ها به یک «خرده فرهنگ» همانند سنن دیگر اقوام تبدیل خواهد شد. دقیقا مثل آن چیزی که الآن در کشورهای غربی اتفاق می افتد که می گویند: ما مشکلی نداریم که هندوها و سنی ها و شیعیان و بودایی ها و... هر کدام به شعائر مذهبی خود عمل کنند؛ اما آیا حقیقت شأن عزاداری اباعبدالله (علیه السلام) این است؟! خونی که عرش خداوند را به لرزه انداخته است، چنین شأنی دارد که مثل خُرده فرهنگ ها و سایر سنن و مذاهب با آن برخورد شود؟!!





ضرورت تحلیل جدید و قاعده مند از واقعه عاشورا بر اساس فلسفه تاریخ انبیا، برای ارتقاء عزاداری ها به نرم افزاری در جهت عبور امت دینی از امتحانات اجتماعی

در مبحث گذشته سه سطح از عزاداری برای مصیبت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) بیان شد: سطح اول «عزاداری سنتی» است که شیعیان بنا بر فرهنگ عمیق و ریشه داری که از معارف دین به آن ها رسیده است، طی سالیان متمادی در موسم عزاداری به دور هم جمع می شوند و به ذکر مصیبت و گریه پرداخته و از ثواب فراوان آن بهره مند می شوند و در کنار آن حاجات زندگی خود را از ائمه اطهار (علیه السلام) می گیرند. البته این نوع عزاداری بزرگترین ثروت جامعه شیعه بوده و از گذر فشارها و مرارت ها و جان فشانی ها و زحمات فراوان شیعیان به دست ما رسیده است. سطح دوم «عزاداری مبارزاتی» است که بر اثر هجوم ها و فشارهای جدید دستگاه ابلیس و طاغوت در صدوپنجاه سال گذشته نسبت به جامعه ایمانی به وجود آمده است؛ یعنی همان عزاداری سنتی، شکل و نسق دیگری به خود گرفته و از این ثروت بزرگ برای بسیج کردن جامعه شیعه در برابر مظالم دستگاه

باطل استفاده شده است. لذا به برکت لطف حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) عزاداری جامعه شیعه در سطح سنتی خود باقی نمانده و به سطح بالاتری ارتقاء یافته است. پس اگرچه عزاداری سنتی برای جامعه شیعه ثروت عظیمی محسوب می شود اما هیچ انسان عاقلی حاضر نیست ثروت مادی خود را به حال خود رها کرده و در صدد افزایش آن نباشد، چه رسد به ثروت های عظیم معنوی.

همچنین بیان شد که این دو سطح از عزاداری، برای وفا به عهد در برابر حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) کفایت نمی کند. چرا که شیعه از دوران مبارزه عبور کرده و به سطح جدیدی از ظرفیت یعنی سطح «حکومت داری» رسیده است. با ملاحظه سیر تاریخ روشن می شود که بعد از آن غارت ها و کشتارهایی که به صرف گرایش به مذهب تشیع بر محبین اهل بیت روا داشتند، بعد از مدتها در نقاط پراکنده ای چون قم و کاشان وری و... امنیت نسبی برای جان شیعیان مهیا شد و نوعی زندگی چریکی و پارتیزانی برای آنان شکل گرفت. سپس چه زمان ها و چه مصائب و چه فشارهایی را بزرگان شیعه متحمل شدند تا اینکه آن نقاط پراکنده، در دوران صفویه به «امت شیعه» تبدیل شد. بعد از آن همه مرارت ها، امروز مومنین از ظرفیت جامعه سازی و امت سازی شیعه عبور کرده و به ظرفیت جدیدی به نام حکومت داری رسیده اند و با ورود به این عرصه، خیل عظیم اختیارات و اموال و امکانات در اختیار شیعیان و محبین اهل بیت (علیه السلام) قرار گرفته است. این فرصت، فرصتی بی مانند است و لذا عزاداری ها باید نسبت خود را با این ظرفیت جدید مشخص کنند. اگر هویت شیعه به مجالس عزاداری بازمی گردد، باید نسبتش را به امتحاناتی که در برابر شیعه به وجود می آید مشخص کند، چرا که امتحانات الهی

تعطیل ناپذیر است: «أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» (عنکبوت/2) آیا مردم گمان می کنند به صرف اینکه گفتند ایمان آوردیم امتحانات تعطیل می شود؟! خیر، امتحانات الهی تعطیل ناپذیر است و امتحانات نیز سیر تحول و تطور دارد. آیه شریفه می فرماید: «أَوَلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ» (توبه/126) آیا نمی بینند که در هر سال یک یا دو مرتبه امتحان می شوند؟! مقصود آیه شریفه چیست؟ ما که نسبت به محرمات و واجبات هر روز در معرض دهها و صدها امتحان قرار داریم؛ پس چرا آیه به یک یا دو امتحان اشاره دارد؟! ظن قوی این است که آیه شریفه به امتحانات اجتماعی اشاره دارد. یعنی جامعه از این جهت که یک هویت مستقل را در عالم خارج تشکیل می دهد، در هر سال یک یا دو مرتبه مورد امتحان الهی واقع می شود. در واقع همانطور که امتحانات الهی برای «افراد» تعطیل ناپذیر است، برای «امت ها» نیز اینچنین است.

حال جایگاه عزاداری ها برای عبور از امتحانات اجتماعی به چه صورت است؟ این سوال ما را به «عزاداری حکومتی» رهنمون می کند. ممکن است سوال شود که چرا دائما در هر مسأله ای از حکومت صحبت می کنید و عزاداری را با امور سیاسی مخلوط می کنید؟ در پاسخ عرض می کنیم اگر امتحانات، اجتماعی شد دیگر نمی توان بدون توسل به ائمه اطهار (علیه السلام) و جهت دهی به عزاداری ها از آن ها عبور کرد. اساسا عبور از امتحانات جامعه دینی، فقط به وسیله انگیزه های دینی ممکن است و اوج انگیزه های دینی در این مجالس ظهور و بروز پیدا می کند و لذا حضرت امام (رحمه الله) با تکیه بر همین مساجد و حسینیه ها و تکایا انقلاب کردند. اگر ما از ظرفیت تشکیل امت عبور کردیم و

به ظرفیت اداره نظام و حکومت رسیدیم، طبیعتاً امتحانات الهی نیز به تبع ظرفیت همان جامعه شکل می‌گیرد. چه اگر مساجد و حسینیه‌ها و تکایا به بخشی از زندگی روزمره‌ی مادی تبدیل شوند و مجرای سیاست الهی نباشند، آنوقت است که می‌توان گفت مشکلات جامعه شیعه تشدید خواهد شد، انگیزه‌های الهی منزوی خواهد شد و انگیزه‌های مادی ناشی از ساختارهای غربی، جای آن‌ها را خواهند گرفت. آیا این رعایت شأن مجالس عزاداری سیدالشهداء است؟! آیا این وفای به عهد حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است؟! اگر عزای سیدالشهداء آنچنان که در روایات آمده است، نظام تکوین را تحت تاثیر قرار می‌دهد، می‌توان گفت در نظام اجتماعی و راهبری آن، شأن و نقشی ندارد؟! پس منظور از «عزاداری حکومتی»، پرداختن به امور خرد سیاسی نیست بلکه منظور این است که امتحانات جامعه شیعه، سیر تحول دارد و این سیر امروز به جایی رسیده که بعد از تثبیت سیاسی، در مقابل یک جنگ اقتصادی و جنگ فرهنگی تمام عیار قرار دارد و ایجاد جبهه در برابر این کارزار تمام عیار، جز از طریق مجالس عزاداری ممکن نیست. اگر حضرت امام (رحمه الله) آن بیان رفیع که «والله مرتکب کبیره است کسی که فریاد نزند» را نداشتند، مردم حاضر می‌شدند برای انقلاب خون خود را نثار کنند؟! هنگامی که حضرت امام (رحمه الله) توانست ربط نهضت خود را با دین تمام کند و کبائر و گناهان اجتماعی را مطرح کند، مردم به جوش و خروش آمدند. اگر امروز در جنگ اقتصادی و فرهنگی قرار گرفته ایم و مقام معظم رهبری حفظه الله دائماً از پایمال شدن «هویت انقلابی» ابراز نگرانی می‌کنند؛ پاسخ به دعوت ایشان از چه طریقی میسر است؟ آیا از طریق روند اداری و برخوردهای عرفی و ساده امکان پذیر است؟! نخیر! راه حل عبور از این چالش

فقط از طریق درک جدیدی از مصائب عاشورا امکان پذیر است تا به تبع آن، عزاداری ها به سطح «عزاداری حکومتی» ارتقاء پیدا کرده و به نرم افزاری برای پاسخ به مسائل نظام تبدیل شود.

لذا به درک جدیدی نسبت به حرکت انبیاء در طول تاریخ و تحلیل نوینی از ارتباط «انقلاب اسلامی» و «عاشورا» و «حرکت انبیاء» نیاز داریم. بله! همه به صورت وجدانی می دانیم که انقلاب ما انقلابی اسلامی است اما زمانی که این «فهم وجدانی» به «فهم خودآگاه و استدلالی» تبدیل نشود، کسانی که تخصص و استدلال به دستشان است «هویت انقلابی» را به سوی جهت مدنظر خود تاویل خواهند کرد. این مسأله بسیار بزرگی است که مقام معظم رهبری مدام به ارکان اصلی نظام - و نه فقط مردم عادی - هشدار می دهند «هویت انقلابی» از دست نرود. یعنی ما در «سطح اداره نظام» دچار چالش ها و خلأهایی هستیم که موضوع امتحان امروز جامعه شیعه است.

پس در عزاداری حکومتی به این احتیاج داریم که درک جدیدی از «حرکت انبیاء» و «قیام حضرت سیدالشهداء» و تطبیق آن بر «حرکت امروز جامعه شیعه» به وجود بیاید. تحلیل این حرکت تنها بر اساس «فلسفه تاریخ الهی» امکان پذیر است، در غیر این صورت کسانی که «فلسفه تاریخ مادی» دارند، با ارائه تعریف دیگری از سیر تاریخ، بر ما حاکم خواهند شد. شما مشاهده کرده اید کفار، تاریخ را تفسیر می کنند بدون اینکه اندکی به زندگی پیامبران و نقش آن ها در تطور تاریخ اشاره ای کنند؛ می گویند ابتدا عصر حجر بوده است و بعد از آن دوره کشاورزی و سپس دوره صنعتی آمده و اکنون انفجار ارتباطات و اطلاعات رخ داده است و مسیر جامعه بشری در حال و آینده را نیز بر همین اساس

تحلیل می کنند. ممکن است گفته شود اینها لاطائلاتی است که خودشان بافته اند و اهمیتی ندارد. بله، اینها «زُخْرَفَ الْقَوْلِ» (انعام/112) است اما باید توجه داشت که این اباطیل امروزه مبنای برنامه ریزی های اجتماعی و تدوین چشم اندازها در دنیا قرار می گیرد. زیرا متأسفانه کفار به دلیل شدت خود در دنیاپرستی، در ساماندهی جوامع از ما پیش افتاده اند و مباحث توصیفی و تعاریف خود را به امور کمی تبدیل کرده و مبنای برنامه ریزی های اجتماعی و تدوین چشم اندازها قرار می دهند. لذا اگر ما «فلسفه تاریخ الهی» نداشته باشیم که به وسیله آن، رابطه تکالیف امروز شیعه با حرکت انبیاء الهی و قیام عاشورا تمام نشود، «فلسفه تاریخ مادی» از طریق حضور در چشم اندازها و برنامه های توسعه و جهت دهی مادی به آن ها، انقلاب اسلامی را به سمت مقاصد خود تحریف خواهد کرد و هویت انقلابی را در سطح اداره نظام و نهادهای آن از بین خواهد برد.

در همین راستا می توان به این فقرات زیارت وارث خطاب به حضرت سیدالشهداء توجه نمود:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ نُوحِ نَبِيِّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ عِيسَى رُوحِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدٍ حَبِيبِ اللَّهِ»

در واقع «حرکت حسینی» در ادامه «حرکت انبیاء» است و این «وراثت الهی» بوده که در میان انبیاء جریان داشته تا اینکه به حضرت سیدالشهداء ارث رسیده است. اما این

ارث چیست؟ در تبیین بحث «موضوع وراثت از انبیاء عظام»<sup>(1)</sup> به نظر می رسد آنچه که حضرت سیدالشهداء از انبیاء گذشته و همین طور پدر و برادر گرامی شان به ارث بردند، «وضعیت عملی و عینی خداپرستی» بوده است. برای روشن شدن این بحث، ابتدانا باید به مانعی در زمینه فهم حرکت انبیاء اشاره کرد و آن این که برای تحلیل این نوع مسائل، معمولا به مباحث «عقل نظری» اکتفا می شود. مثلا موحد به کسی تعریف می شود که بعد از استدلالات نظری، وجود خدا را در ذهنش تصدیق کند و کافر کسی است که وجود خدا را در ذهنش تصدیق نکرده باشد. این مطلب صحیح است اما اکتفاء به این سطح از استدلال برای جهت دهی به رفتار اجتماعی صحیح نیست. چرا که تعریف های سلبی از کفر و کافر (کسی که خدا و نبوت و امامت و معاد و... را قبول ندارد) مانع شناخت ابعاد گسترده ی دستگاه کفر است. در واقع کافر یک زندگی اثباتی نیز دارد و در سلسله افعالی که انجام می دهد به دنبال پرستش «هوای نفس» خود و تخلیه شهوات تا بالاترین سطح ممکن است: «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» (جائیه/23).

البته کفار همگی در یک سطح نیستند و برخی از آنان در کفر ورزیدن به صورت حرفه ای عمل می کنند و به شهوات ساده راضی نمی شوند. مثلا اینطور نیست که برای رسیدن به غذای خوشمزه به همان شیوه مردم عادی که خودشان هیزم جمع می کنند و به رودخانه می روند و آب برمی دارند و مواد غذایی تهیه می کنند و غذا طبخ می کنند، قناعت کند. بلکه کافر و دنیاپرست حرفه ای (ائمه کفر) به دنبال بالاترین لذت از دنیا با

ص: 31

---

1- . در باب 22 از کتاب «کمال الدین و تمام النعمه» روایتی طولانی با مضمون «اتصال الوصیه من لدن آدم» ذکر شده که در آن، اتصال و جریان دائمی ماموریت پیامبران الهی و اوصیاء آن ها را بیان کرده که این امر حاکی از وحدت حرکت تمام انبیاء و اوصیاء آن هاست.

کمترین زحمت است. به همین دلیل به استفاده و استخدام دیگران اقدام می‌کند. او می‌خواهد محور باشد و دیگران زیردست و تابع او باشند. به عبارت دیگر او می‌خواهد بر محور هوای نفس و شهوات خودش، جامعه بسازد تا همه در خدمت او باشند. متدینین باید باور کنند که کفار به تنهایی کفر نمی‌ورزند بلکه برای رسیدن به شهوات خود در عالم خارج، جامعه می‌سازند و قدرت عینی تشکیل می‌دهند. بعد از این نگاه به قضیه است که می‌توان گفت: انبیاء الهی در مقابل «قدرت عینی» کفر مبعوث می‌شوند. لذاست که توجه به «کفر عینی»، ما را به «خدایپرستی عینی» رهنمون می‌سازد به این معنا که نبی الهی با استعانت از خدای متعال دست به مبارزه با کفر عینی می‌زند تا بتواند مردمی را که زیر سلطه ائمه کفر قرار دارند، آزاد کند و برای صیانت از آن‌ها، جامعه الهی را در عالم خارج تحقق ببخشد. لذا برای تحقق خدایپرستی در عالم خارج باید جامعه الهی به وجود بیاید تا حصنی باشد برای محافظت از مردمی که نمی‌خواهند کافرانه زندگی کنند. خدای متعال چه زیبا کفار را توصیف می‌کند: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاءُ لَهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ». (بقره/257) «طاغوت» در روایتی که ذیل این آیه نقل شده، به امام جائر معنا شده است. (1)

امام جائر کسی است که محور جامعه کفر یا نفاق است و مردم را از نور به سمت ظلمات می‌کشاند. لذا برای اینکه این مردم نجات پیدا کنند، باید نظم مادی جامعه -- که حقیقتاً بت آن‌هاست -- را شکست و در حصنی چون جامعه الهی جای داد تا دست آن‌ها از مردم کوتاه شود. انتقال از نور به ظلمات به این صورت محقق می‌شود که ائمه کفر برای مردم، «ذائقه و پسند و ارتکاز مادی» می‌سازند که در نتیجه چه

ص: 32



خواهد شد؟ خدای متعال از زبان آن مردم می فرماید: «مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ» (هود/91) ای شعیب! خیلی از حرف های تو را نمی فهمیم. چرا اینچنین می شود؟ چون مردم تحت ولایت و پرورش امام جائر تربیت شده اند و او به کمک دستگاہی که ساخته، ذهنیت مردم را در اعماق ظلمت برده است. (1) پس کفر برای خود، «قدرت عینی» ساخته است و لذا انبیاء الهی در مقابل آن ها مامور به ایجاد «قدرت عینی» برای خداپرستی بودند. در تناسب با همین مطلب است که حسب آیات کریمه قرآن، اولین موضع گیری و مخالفت با حرکت انبیاء از سوی «ملا» صورت می گیرد؛ یعنی کسانی که قدرت آن ها چشم ها را پُر می کند و اشراف و سران و رؤسای اقوام هستند. این به معنای آن است که دعوت انبیاء قبل از هر چیز قدرت حاکم بر جامعه و نظم مادی آن را به چالش کشد و لذا سران و اهالی باشگاه قدرت اولین کسانی هستند که احساس خطر می کنند و در مقابل انبیا موضع می گیرند. از این رو، آیات متعددی از سوره مبارکه اعراف به همین مطلب اشاره دارد؛ به عنوان نمونه، وقتی خدای متعال، بعثت حضرت نوح (علیه السلام) و محتوای دعوت

ص: 33

---

1-1. به همین دلیل است که به عنوان نمونه، وقتی دفتر نشر آثار حضرت امام (رحمه الله) می خواهد واژه «شهادت» را به زبان انگلیسی ترجمه کند، به مشکل بر می خورد، چرا که در آن زبان هیچ درکی از این معنا وجود ندارد. یکی از گزینه ها این بود که شهید به «کشته های راه مذهب» معنا شود که این مقوله در انگلیسی به «کشته های جنگ صلیبی» دلالت می کرد و لذا رد شد؛ زیرا این معنا دارای قیودی چون تعصب و تحجر قرون وسطی بود و با شهادت تناسبی نداشت. گزینه دیگر، تعریف عرفانی از شهادت بود که این معنا نیز در ارتکاز انگلیسی به ریاضات عرفانی در میان مرتاضان هندی قرابت داشت و لذا مناسب نبود. پیشنهاد دیگر، تعریف شهید به «کشته راه عدالت» بود اما عدالت در غرب از مفاهیم مذهبی محسوب نمی شود. لذا در نهایت ناچار شدند تا عین لفظ شهید را در متن انگلیسی بگنجانند. این بدان معناست که اساساً چنین معنایی در ارتکازات آن ملت وجود ندارد و به تبع لفظی هم برای دلالت بر آن پدید نیامده است.

ایشان را در آیه 59 بیان می کند، بلافاصله در آیه 60 می فرماید: «قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي صَدِّ لَوْلَا مُبِينٌ». بعد از این و در آیه 65 که بعثت حضرت هود و محتوای دعوت ایشان را نقل می کند، بلافاصله در آیه 66 می فرماید: «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ...» همین روند درباره حضرت صالح (علیه السلام) و ملأ قوم ثمود در آیه 75 تکرار می شود(1).

و سپس موضع گیری اجتماعی قوم لوط در برابر دعوت حضرت لوط(علیه السلام) (اخراج ایشان از شهر) در آیه 82 بیان می شود.(2)

درباره حضرت شعیب(علیه السلام) و عکس العمل ملأ در آیه 88(3) و درباره حضرت موسی (علیه السلام) و برخورد ملأ قوم فرعون هم در آیه 109، همین مضمون دیده می شود.(4)

یعنی در سوره ای که به ترتیب و تفصیل به بیان کیفیت بعثت و دعوت انبیا پرداخته شده، اولین عکس العمل مخالفی که نقل می شود، از سوی ملأ- به عنوان یک طبقه اجتماعی حاکم بر جامعه است. آیا این به آن معنا نیست که حرکت انبیا پیش از هر چیز، یک نهضت اجتماعی در برابر قدرت عینی کفار و توان اجتماعی آنان بوده است؟! اگر غیر از این است، چرا پیشروان مخالفت و عناد و انکار، طبقات حاکم هستند و قبل از همه، این عناصر احساس خطر کرده اند؟! غیر از این است که اولین ضربه ای که از بعثت و نهضت انبیا حاصل می شده، به روساء و ولات و سران دنیاپرست و کافر وارد می شده و مرکز قدرت و محور توانایی آنان را هدف قرار می داده است؟ ان شاءالله در مباحث آینده توضیح خواهیم داد هر یک از انبیا اولوالعزم چه

ص: 34

- 1- . «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ اتَّعَلَمُونَ أَنْ صَالِحًا مَرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ...».
- 2- . «وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ».
- 3- . «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا...».
- 4- . «قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ».

وضعیّتِ عینی را به نفع توحید به وجود آوردند و پس از بیان این امور است که «موضوع وراثت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام)» روشن خواهد شد.

نکته ای که توجه هر چه بیشتر به آن ضروری است، ساده اندیشی برخی متدینین نسبت به زندگی و روابط کفار است. علی رغم اینکه به برکت هوشیاری و بصیرت حضرت امام (رحمه الله) و مقام معظم رهبری حفظه الله زوایای مهمی از عمق خباثت دستگاه کفر برای ما آشکار شده است اما باید توجه داشت که کفار برای دستیابی به شهوات مادی، «ریاضت های روحی و ذهنی و جسمی» بسیاری متحمل می شوند. حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) می فرماید: «انما اهلها کلاب عاویه و سباع ضاریه»<sup>(1)</sup> اهل دنیا برای رسیدن به دنیا مانند سگ ها پارس می کنند و همانند درندگان به هم می تازند! اینها موجودات عجیبی هستند. ما بعضا از عمق خطر اینها درکی نداریم. همانطور که در زیارت جامعه کبیره برای توصیف ائمه اطهار (علیه السلام) عرض می کنیم «کیف أحصى حسن ثنائکم»، در توصیف ائمه کفر هم باید گفت: «چگونه می توان عمق ضلالت و ابعاد طغیان شما را بیان کرد؟!». بصیرترین و شجاع ترین شخص نسبت به اهداف خدای متعال در عالم خلقت، وجود مبارک نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است، اما ببینید خدای متعال چگونه به ایشان در مورد کفار هشدار می دهد که: «إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ» (غافر/56) از «کبر»ی که در سینه های آن هاست به خدا پناه ببر! اگرچه به آن نخواهند رسید. این کبر چقدر بزرگ و غلیظ است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) با آن شجاعت و قدرت، باید از آن به خدا پناه ببرد. آن ها حتی یک لحظه حاضر نیستند اندکی از امکانات

ص: 35

و اختیارات و نیروی انسانی و نوامیس و... از تحت سلطه شان خارج شود. از این رو برای مقدمه استدلال بر «اصل ولایت مطلقه فقیه» نیز به نظر می رسد ابتدائاً باید تکلیف «ولایت مطلقه مادی» را که در جهان امروز جریان دارد، مشخص کرد. در واقع ولایت و حکومت کفار بر مردم جهان به صورت مطلق در جریان است؛ به نحوی که مردم جهان، خود با شور و اشتیاق و به صورت خودکار به دنبال آن ها می دونند و فدای مطامع ائمه کفر می شوند. پس در تعریف کفار نباید به این اکتفاء کرد که آن ها فقط در ذهن خودشان به انکار خدای متعال می پردازند، بلکه کفار بر اساس این انکار، جامعه سازی می کنند و وضعیت و قدرت عینی به وجود می آورند و پسندها و ذائقه ها و ارتکازات مردم را به عمق ظلمات می برند. در طرف مقابل نیز معتقدین به خدای متعال، قبل از هر چیزی در مقابل «وضعیت عینی کفار» قرار دارند. لذا اولین وظیفه و مأموریت تمام انبیا الهی، پرچمداری خدایپرستی عینی در مقابل «وضعیت عینی کفر» در عالم خارج است. در مبحث آینده به تطبیق مأموریت فوق نسبت به هر یک از انبیا اولوالعزم می پردازیم تا از این طریق «حرکت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)» و «قیام عاشورا» تحلیل شود و در نهایت نسبت «انقلاب اسلامی ایران» با قیام عاشورا و انبیا سلف روشن گردد.

اولین گام از مأموریت انبیاء: تشریح «امت الهی» از طریق مقابله با قدرت عینی جامعه کفر و تطبیق آن به رسالت حضرت نوح (علیه السلام) و حضرت ابراهیم (علیه السلام)

«ابن سبکیت» یکی از ادبای شهیر و بزرگان شیعه در دوران حکومت عباسیان است که به هر دلیلی (تقیه یا اضطرار یا نفوذ در دستگاه حاکم) تعلیم فرزندان متوکل عباسی را به عهده داشته است. نقل است که روزی متوکل از او پرسید: پسران من افضل هستند یا حسن و حسین، دو فرزند علی بن ابی طالب؟ این عالم بزرگوار و شجاع شیعه در پاسخ او فرمود: حتی قنبر، غلام علی بن ابی طالب (علیه السلام) مقامش از فرزندان تو افضل است چه رسد به حسن و حسین (علیه السلام)! این جواب تا جایی بر خلیفه گران آمد که دستور داد زبان ابن سکیت را از پشت سر بیرون بکشند و او را به این وضع فجیع به شهادت برسانند. این عالم عالی مقام و شجاع، یک سوال با ارزش از حضرت هادی (علیه السلام) می پرسد که در کافی شریف نقل شده است: (1)

«لماذا بعث الله تعالى موسى بن عمران بآل السحر...» چرا خدای متعال حضرت موسی را با عصایی که به اژدها تبدیل می شد، مبعوث کرد اما

ص: 37

حضرت عیسی را با شفا دادن بیماران و زنده کردن مردگان برانگیخت و پیامبر اسلام را با قرآن مبعوث نمود؟ به تعبیر دیگر، مگر تمام انبیاء مردم را به توحید دعوت نمی کنند، پس این اختلاف ها برای چیست؟ حضرت هادی (علیه السلام) در پاسخ او چنین مضمونی را بیان می فرماید: زمانی که خدای متعال حضرت موسی را مبعوث کرد، موضوعی که بر مردم و جامعه فرعون غلبه پیدا کرده بود، سحر و ساحری بود: «كان الغالب علی اهل عصره السحر». همه آن ها تحت تاثیر این مطلب قرار داشتند به نحوی که ارتکازات و افکار و روحيات مردم تحت تاثیر قدرت سحر و ساحری بود. خدای متعال برای اینکه حجت را بر آن ها تمام کند، حضرت موسی را به همراه معجزاتی شبیه به سحر (عصا و ید بیضاء و...) مبعوث کرد تا مردمی را که مبهوت سحر ساحران بودند، از طریق به عجز کشاندن بهترین ساحران بیدار کند. حضرت عیسی (علیه السلام) نیز در زمانی مبعوث شد که بیماری های مختلف، مردم را زمین گیر کرده بودند: «قد ظهر فيه الزمانات و احتاج الناس الی الطب» بازار دوا و درمان و طبابت داغ بود و طب آن زمان، ادعای شفای مردم را داشت. لذا او را به همراه معجزاتی شبیه به کار طیبیان مبعوث کرد به نحوی که حتی مردگان را نیز زنده می کرد تا از این طریق حجت را بر تمام مردم آن زمان تمام کند. حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را در زمانی مبعوث کرد که سخنرانی و خطبه و اشعار جاهلی در آن زمان میان قوم عرب به اوج خود رسیده و غلبه داشت. لذا او را به همراه کلامی مبعوث کرد که علی رغم اینکه نه نظم بود و نه شعر، تمام ادبای عرب از آوردن کلامی همانند آن عاجز شده بودند تا از این طریق حجت را بر همه تمام کرده باشد.

این روایت یکی از دهها مویّد برای مطلبی است که قبلاً بیان شد: جامعه کفر در عالم خارج، «قدرت عینی» می سازد و با شعارها و غوغاسالاری های خود، مردم را بر محور طواغیت و مستکبرین جمع می کند و به این طریق، جامعه مادی و حکومت الحادی می سازد. در زمان حضرت موسی (علیه السلام) مردم را با سحر به دور خود جمع کرده بود؛ در زمان حضرت عیسی (علیه السلام) مردم را با ادعای شفا دادن به دور خود جمع کرده بود. لذا خدای متعال انبیاء عظام را مبعوث کرد تا قدرت عینی جامعه کفر را به چالش بکشند و از این طریق، حجت حتی برای پایین ترین عقلانیت ها تمام شود. لذا عکس العمل پیامبران در برابر هر قومی متناسب با موضوعی که جامعه کفر در آن به قدرت رسیده است، تغییر می کند. این روایت یکی از شواهد روایی متعدد است بر اینکه کفار فقط در ذهن خودشان منکر خدا نیستند؛ بلکه بر محور شهوات و تمایلات مادی خود، مردم را جمع می کنند و جامعه تشکیل می دهند. خدای متعال در مقابل، با معجزات الهی که توسط انبیاء محقق می شود، وحدت جامعه آن ها را به چالش می کشد و مظهر قدرت کفر را به تزلزل در می آورد و از این طریق با آن ها اتمام حجت می کند. لذا «معجزه» همان طور که از لفظ آن پیداست، «به عجز درآورنده» (ی مترفین و مستکبرین و ملأ و ائمه کفر است. در روایت است که وقتی فرعون، عصای موسوی را دید که به اژدها تبدیل شد، حتی نتوانست خود را نگهدارد و به نجاست خود آلوده شد! خدای متعال اینطور سردمداران کفر را به عجز و حقارت می کشد. بنابراین ماموریت تمام انبیاء عظام این بود که مرکز قدرت جامعه کفر را هدف قرار بدهند و آن را به چالش بکشند تا از این طریق مردم متوجه شوند که حول و قوه بالاتری نیز وجود دارد و نحوه زندگی دیگری ممکن

است و می توان بر محور انبیاء الهی، یک جامعه ایمانی و یک حیات نورانی را تجربه کرد.

پس ارثی که حضرت سیدالشهداء از انبیاء عظام گرفته، این است که «قدرتِ عینی کفر» در عالم خارج را به چالش بکشد و «قدرتِ عینی خداپرستی» را به مردم نشان دهد و نهایتاً با این دو امر، حجت الهی را بر تمام مردم تمام کند. نباید گمان کرد که هر یک از انبیاء به سوی مردمی در یک جامعه روستایی و ساده مبعوث می شدند و مامور بودند تا از طریق صحبت با تک تک مردم، اعتقادات و اخلاق و اعمال آن ها را اصلاح کنند. به عنوان نمونه، جمعیت قوم حضرت یونس (علیه السلام) به تصریح قرآن کریم، بیش از 100 هزار نفر بودند: «وَأَرْسَلْنَا إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ» (صافات/147) و در روایات وارد شده است که قوم حضرت موسی (علیه السلام) 700 هزار نفر (1) جمعیت

داشت؛ یعنی اقوام گذشته، برای خود شهرنشینی و حکومت و مدنیت و تمدن داشته اند و با قدرت عینی خود، نظمی مادی را بر مردم حاکم کرده بودند و جامعه ای متناسب با شهوات ائمه کفر پدید آورده بودند. در مقابل این شرایط، آیا باید به اصلاح تک تک مردم از طریق وعظ و خطابه پرداخت؟! یا بیداری همگان و اتمام حجت بر عموم، تنها از رهگذر ضربه به مظهر قدرت اجتماعی کفر ممکن می شود؟

حال که مأموریت اصلی انبیاء در «به چالش کشیدن قدرت عینی کفر» روشن شد، باید توجه داشت که لازمه ی عقلی و عقلایی انجام این مأموریت در هر عصری، این است که بعد از پراکنده ساختن مردم از حول محوریت کفر، جامعه الهی را بر محور

ص: 40



خلافت الهی تشکیل دهند. چرا که وقتی وحدت اجتماعی کفر ضربه بخورد، نمی توان مردم را وانهاد و آن ها را در خلأ رها کرد؛ بلکه هر جامعه ای به یک محور نیاز دارد که تمایلات مردم حول آن جمع شود و شکل بگیرد. بله، اگر مردم دعوت انبیاء را نپذیرند، جامعه الهی شکل نمی گیرد. به همین دلیل است که حضرت نوح (علیه السلام) بعد از تحمل آن همه سختی و مرارت در دعوت مردم، موفق به تشکیل امت الهی نشد؛ چون مردم دعوت ایشان را نپذیرفتند. (1) لذا خدای متعال نیز برای استمرار حرکت تکاملی تاریخ ناچار شد بعد از 900 سال حلم و مهلت، قوم نوح (علیه السلام) را عذاب کند. اساساً تلاش برای ضربه زدن به جامعه کفر و ایجاد یک جامعه جدید بر محور پرستش خدای متعال بود که باعث شد اولین واکنش ها در برابر قیام حضرت نوح، توسط «ملا» صورت بگیرد. «ملا» کسانی هستند که قدرشان چشم های مردم را پُر می کند. «فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرِيكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا تَرِيكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا أَنْ يُبَادُوا مَا تَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ» (هود/27) ملا- قوم نوح گفتند کسانی که به دور تو جمع شده اند، اراذل و فرومایگان جامعه ما هستند، پس معلوم است دعوت تو به درد ما نمی خورد! در زمان حضرت امام (رحمه الله) نیز به او گفتند: تو که می خواهی قیام کنی، کدام یک از اهل سیاست و خبرگان آن با تو هستند؟! کدام یک از چریک ها و مبارزان مسلح یا سیاست ورزان و لابی گرها با تو هستند؟! آیا تو می خواهی با عده ای مسجدی و هیئتی قیام کنی؟! این سخنان، شکل امروزی همان مطالبی است که به حضرت نوح (علیه السلام) گفته شد.

ص: 41

---

1-1. البته دوران حضرت آدم (علیه السلام) تا دوران حضرت نوح (علیه السلام) در فلسفه تاریخ الهی، دارای بحث جداگانه ای است که به محل خود موکول است.

در واقع از مهم ترین دلایل منزوی شدن حضرت امام پس از قیام سال 42، این نوع تردیدهایی بود که خواص مبارز در جامعه مطرح می کردند. اما حضرت امام (رحمه الله) با ایجاد بصیرت و پرورش و ارتقاء ظرفیت نیروی های مسجدی و هیئتی، این انقلاب را پیروز گردانید و تمام دنیا را بهت زده کرد. به همین دلیل است که گفته شد «عزاداری ها» باید مبنای حل مشکلات جامعه شیعه قرار بگیرد.

خدای متعال در قرآن کریم، وضعیت حضرت نوح را به «مِنَ الْكُرْبِ الْعَظِيمِ» (انبیاء/76) توصیف می کند؛ حال آیا با طعن و دشمنی یک یا چند نفر، «کرب عظیم» به وجود می آید؟! نخیر. این زمانی است که نوح (علیه السلام) به تنهایی در مقابل «قدرت عینی جامعه کفر» بایستد. مصائب نوح (علیه السلام) به گونه ای بود که طبق روایات، او را به حدی کتک می زدند که تا دو سه روز در حالت اغماء به سر می برد(1) و به تصریح آیات قرآن، کفار او را به خاطر ساخت کشتی در جایی به دور از دریا دائما به سخره می گرفتند. شما فرض کنید در مکان زندگی شما، کسی به کاری مشغول شود که صبح و شب همه او را به سخره بگیرند؛ چند روز و هفته و ماه می تواند تحمل نماید؟! اما علی رغم تمام این ناملایمات، خدای متعال در توصیف حضرت نوح (علیه السلام) می فرماید: «إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا» (اسراء/3) روایات در ذیل این آیه شریفه می فرماید: نوح (علیه السلام) به این دلیل شکور بود که هر روز، صبح و عصر خدای متعال را با الفاظ خاصی تسبیح و تحمید می کرد. این شکر در فضای آرام و بی دردسر نبود بلکه در فضایی بود که او مردم را به هدایت الهی دعوت می کرد و تمام جامعه با تمام ابزار و امکانات او را به سخره و تحقیر و ضرب و جرح

ص: 42

می گرفتند. این بدان معناست که حتی تسبیح و تحمید و شکر کردن انبیاء عظام نیز در فضای مبارزه بر ضد کفر شکل گرفته است. پس اصلاح اعتقادات تک تک افراد و بیان احکام و... برای پیامبر، «کرب عظیم» به وجود نمی آورد، بلکه به تنهایی قیام کردن برای هدایت جوامع کفر و بر هم زدن نظم مادی آن هاست که «کرب عظیم» را در پی دارد. متناسب با همین نکته، نقل شده است (1) که نوح (علیه السلام) بعد از 300 سال انجام وظیفه، از قوم خود ناامید شد و از درگاه خدای متعال درخواست کرد که عذاب نازل کن! گروهی از فرشتگان آسمان هفتم به زمین نازل شدند و خدمت ایشان رسیدند و عرض کردند: این اولین باری است که قرار است عذاب نازل شود، پس نفرینت را به تاخیر بینداز! حضرت نوح (علیه السلام) نیز مشیت الهی را پذیرفت و نفرین را سیصد سال به تاخیر انداخت و پس از این مدت دوباره درخواستش را تکرار کرد که این بار فرشتگان آسمان ششم نازل شدند و درخواست تاخیر کردند و لذا حضرت نوح، سیصد سال دیگر هم صبر کرد. لعنت خدا بر دستگاه ابلیس که دستگاه انبیاء الهی و مومنین را به خشونت متهم می کنند. کدام نحله و گروه و مکتب است که چنین حلم و صبرهایی در حد 900 سال دارد؟! فقط انبیاء الهی هستند که با استعانت از خدای متعال، قدرت تحمل این همه مصائب را دارند و در نهایت با این کارشان، مظهر اسم «رحمان» می شوند. پس زمانی فضای تنفس برای اعتقادات حقه مهیا خواهد شد که «قدرت عینی کفر» در جامعه شکسته شود. زمانی غل و زنجیر از گرده مردم برداشته می شود و «يَصْنَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ

ص: 43

(اعراف/157) محقق می‌گردد که زنجیر روابط اجتماعی کفرآمیز که بر گردن مردم انداخته شده، شکسته شود و تمام انبیاء الهی مامور به چنین امری بودند.

حضرت ابراهیم (علیه السلام) به عنوان دومین نبی اولوالعزم، در برابر نمرودی ایستاد که - طبق روایات - یکی از دو پادشاه کافر حاکم بر سراسر جهان بود(2) و به او فرمود: «فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ» (بقره/258) خدای متعال خورشید را از شرق می‌آورد، تو آن را از غرب بیاور! بعد از آن، با شکستن بت‌ها همه را به تردید انداخت، فرمود: از بت‌ها پرسید که چه کسی آن‌ها را شکسته است. لذا نمرود برای حفظ حکومت خود، تصمیم گرفت ابراهیم (علیه السلام) را در آتش بیاندازد. در روایات هست که آتش بسیار بزرگ مهیا شد که از شدت حرارت آن، نزدیک شدن به آن ممکن نبود و لذا تصمیم بر این شد که ایشان را با منجنیق به درون آتش بیاندازند. اگر قصد او صرفاً کشتن ابراهیم بود، می‌توانست با ایجاد آتشی به اندازه یک نفر به مقصودش برسد، اما او می‌خواهد مجازاتی برای ابراهیم رقم بزند که صدای آن کل جهان را پُر کند چرا که پادشاه کل جهان است و باید رسوا شدنش در برابر ابراهیم را بپوشاند. اما چه شد؟ در دعای شب عرفه می‌خوانیم: «و بِالْإِسْمِ الَّذِي كُتِبَ عَلَى وَرَقِ الزَّيْتُونِ فَخَصَعَتِ النَّيْرَانُ لِيَتْلِكَ الْوَرَقَةَ»(3) آتش بر ابراهیم از طریق برگ زیتون سرد شد.

در این دوران نیز هنگامی که حزب الله لبنان در جنگ 33 روزه پیروز شد و قوی‌ترین ارتش منطقه را شکست داد، موج تشیع به نحوی در کشورهای عربی به راه افتاد که صوفیه

ص: 44

1- «بارهای سنگین، و زنجیرهایی را که بر آن‌ها بود، (از دوش و گردنشان) بر می‌دارد».

2- الخصال، ج 1، ص 255.

3- «به حق آن اسمی که بر برگ زیتون نوشته شد و آتش در برابر آن فروکش کرد».

علی رغم ادعای مدارای دینی، در کنار سلفیون قرار گرفت و برای جلوگیری از نفوذ تشیع در مصر یک کنفرانس مشترک با سلفیون برگزار کرد! این در حالی بود که اگر هزاران کتاب در اثبات ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) نوشته می شد و هزاران مبلّغ در این رابطه به این کشورها گسیل می شد، چنین موجی به راه نمی افتاد. در واقع این دستاورد در ایجاد محیط مناسب برای اعتقادات حقه، ناشی از ضربه به مظهر قدرت کفر و به عجزرساندن مستکبرین و طواغیت مدرن بود. پس حضرت ابراهیم (علیه السلام) نیز حکومت جهانی نمرود را به چالش کشید؛ گرچه مردم به دلیل ترس از دستگاه نمرود و ضلالت خود، به دور ایشان جمع نشدند.

بنابراین حضرت نوح (علیه السلام) و حضرت ابراهیم (علیه السلام) به مأموریت الهی مبنی بر «به چالش کشیدن قدرتِ جامعه کفر» و «دعوت مردم به ایجاد جامعه الهی» عمل کردند ولی به دلیل ترس مردم از دستگاه ظلمه، «جامعه ایمانی» محقق نشد. با این توضیحات تا حدودی روشن شد که اولین چیزی که توسط خدای متعال تشریح شده، «مبارزه با جامعه کفر و تشکیل جامعه الهی» است و سایر امور تشریحی از قبیل عبادات، پس از این مرحله قابلیت طرح می یابند و به تبع این مرحله، تشریح می شوند. اما در زمان حضرت موسی (علیه السلام)، علاوه بر به چالش کشیدن قدرت فرعون، بنی اسرائیل به عنوان یک قوم بزرگ حاضر می شوند که بر محور حضرت موسی (علیه السلام) جمع شوند و به این صورت، اولین جامعه ایمانی بر محور «پرستش خدای متعال» به وجود می آید؛ امری که در زمان دو پیامبر گذشته، علی رغم آن که «تشریح» شده بود، «تحقق» نیافت. لذا سرفصل بسیار مهم در فلسفه تاریخ انبیاء الهی، دوران حضرت موسی (علیه السلام) است که در آن جامعه الهی

برای اولین بار شکل می‌گیرد و به نظر می‌رسد کثرت آیات قرآن نسبت به این دوره از تاریخ به همین دلیل است؛ چرا که امت نبی اکرم نیز در چنین شرایطی قرار گرفتند و لذا امتحاناتِ مربوط به این شرایط، باید مرتباً به آن‌ها یادآوری شود. ان شاء الله در مبحث آینده درباره این سرفصل از تاریخ، توضیح بیشتری خواهد آمد.

ص: 46

پیروزی دستگاه ایمان بر دستگاه کفر با تحقق «امت دینی» در دوران حضرت موسی و تشریح «حکومت الهی» و عدم تحقق آن به دلیل شکل گیری دستگاه نفاق

مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله) در کتاب شریف «ثواب الأعمال»، به نقل از داود بن فرقد، از امام صادق (علیه السلام) روایتی در فضیلتِ سوره فجر نقل می کند: «اقرأوا سورة الفجر في فرائضكم و نوافلكم فانها سورة للحسين بن علي (عليه السلام)» سوره فجر را قرائت کنید چرا که آن سوره ی اباعبدالله الحسین (علیه السلام) است. البته چنین تعبیری برای حضرات معصومین، مطلب غریبی نیست به عنوان مثال فرموده اند سوره واقعه، مختص به وجود مبارک امیرالمومنین (علیه السلام) است. (1)

جالب این است که در سوره فجر - که به حضرت سیدالشهداء منسوب شده است - خدای متعال بعد از بیانِ قسم های جلاله در ابتدای سوره، اشاره به «ضربه زدن و نابود کردن و به تزلزل در آوردن قدرت های مادی کفر» دارد: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادِ إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ وَ ثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ

ص: 47

بِالْوَادِ وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ» آیا ندیدی خدا با قوم عاد چه کرد؟ باغ ارمی در اختیار داشتند که مثل و ماندی در هیچ سرزمینی نداشت! و قوم ثمود که صخره ها را می تراشیدند و تمام قدرتشان به کاخ سازی در دل کوه ها بود، و فرعون که دارای میخ ها بود. ذیل آیه شریفه نقل شده که فرعون برای نشان دادن قدرت خود به همگان - و به تعبیری گرفتن زهر چشم از دشمنان - چهارمیخ مهیا کرده و مخالفین خود را به روی صورت، بر تخته چوبی می خواباند و چهارطرف بدن آنان را به میخ می کشید و سپس رهایشان می کرد تا بمیرند. خدای متعال، مظاهر قدرت ائمه کفر، مستکبرین و طواغیت را برای مومنین توصیف می کند و سپس می فرماید: ببینید که خدا با قدرت آن ها چه کار کرد؟ پس در سوره ای که به حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) منسوب است، اولین مطلب به «فروپاشی قدرت های مادی کفار» اشاره دارد. اساساً مأموریت اصلی پیامبران الهی - که حضرت سیدالشهداء وارث همان مأموریت بود - «مبارزه با قدرت عینی کفر» و «ضربه زدن به مظهر قدرت جامعه کفار» و «فروپاشیدن نظم مادی» آن هاست. در این صورت است که فضا و محیط برای طرح اعتقادات و احکام حقه ایجاد می شود. لذا می توان گفت بحث ما پیرامون رسالت انبیاء سلف، کاملاً با قیام حضرت سیدالشهداء مرتبط است. زیرا تاریخ یک مجموعه واحد است که سیر و مقصد واحدی دارد و نباید حوادث تاریخی را به تنهایی و به صورت بُریده و منفک از سیر تاریخ تحلیل کرد.

در مبحث گذشته بیان شد که مأموریت اصلی تمام انبیاء عظام، «به چالش کشیدن قدرت عینی کفر» و «ایجاد امت الهی» بوده است که حضرت نوح و حضرت ابراهیم



اگرچه موفق به انجام امر اول شدند، ولی به دلیل اعراض مردم یا ترس آن‌ها از ائمه کفر، امر دوم محقق نشد. اما در زمان حضرت موسی (علیه السلام) هر دو امر محقق شد. یعنی برای اولین بار، (1)

حضرت موسی (علیه السلام) به عنوان پیامبر الهی توانست پس از مستأصل کردن قدرت و ابهت مادی فرعون، «جامعه الهی بر محور پرستش خدای متعال» را نیز محقق کند. بدین ترتیب، قوم بنی اسرائیل پس از تحمل فشارهای بسیار از سوی فرعون و مشاهده آیات بی نظیر الهی از جانب حضرت موسی (علیه السلام)، از جامعه فرعون کناره‌گیری کرده و به حضرت موسی (علیه السلام) متمایل شدند که در نهایت بنا به فرمان حضرت، دستور

ص: 49

1- البته حضرت ذوالقرنین در زمان حضرت ابراهیم به حکومت رسید اما این حکومت بر اساس جمع شدن مردم بر محور نبی الهی و پذیرش اختیاری نسبت به فرستادگان خدای متعال ایجاد نشد بلکه مبتنی بر «اسباب» و اعطاء قدرت الهی به ذوالقرنین برای لشگرکشی به شرق و غرب عالم بود. به این صورت و برای اولین بار، قدرت قاهره‌ی خدای متعال از طریق حکومت حضرت ذوالقرنین به همگان چشاند شد و اثبات گردید که حضرت حق جلت عظمت هر گاه اراده کند، ظالمان را نابود خواهد کرد و این واقعه در زمانی روی داد که هیچ کس به حضرت ابراهیم ایمان نیاورده بود. اما این نمونه از حکومت دینی - که مبتنی بر اسباب بود - توسط خدای متعال ادامه نیافت تا بشریت بفهمد که سنت الهی بر این قرار گرفته که حاکمیت فرستادگان خدا با میل و اختیار و پذیرش مردم محقق گردد و نه صرفاً با اسباب. همان گونه که حکومت حضرت یوسف بر همین منوال بود و علی‌رغم حضور قوم بنی اسرائیل در کنعان، حضرت یعقوب به قدرت نرسید بلکه این حضرت یوسف هست که با معجزه‌ی ویژه‌ی الهی به حکومت می‌رسد. بنابراین خدای متعال در مرکز امپراطوری کفر، فرستاده‌ی خود را بدون آن که یک امت از او پشتیبانی کنند به حاکمیت می‌رساند و اراده‌ی نافذ و اقتدار بی‌منتهای خود را در برابر چشم بندگان قرار می‌دهد تا ثابت شود که خدای متعال بر همه چیز قادر است اما سنت الهی بر این قرار گرفته که حاکمیت حق بر اساس اختیار و پذیرش بندگان پدید آید و لذا این انسان‌ها و امت‌ها هستند که نسبت به حق پذیرش ندارند و نمی‌خواهند از قهرمانان یکتاپرستی و پرچمداران توحید تبعیت کنند. لذا حتی قوم بنی اسرائیل و خاندان حضرت یوسف نیز به او امر ایشان توجهی نکردند و همان گونه که آن حضرت در وصیت خود پیش بینی کرده بود، قبطیان مجدداً بر بنی اسرائیل حاکمیت یافتند و قوم یهود ناچار به انتظاری طولانی برای ظهور حضرت موسی و نجات از ظلم فراعنه شدند.

کوچ از سرزمین مصر صادر شد. این وضعیت بر فرعون و فرعونیان گران آمد و قصد کشتن آن ها را کردند: «إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ وَإِنَّهُمْ لَنَا لِعَائِطُونَ» (1)

(شعراء/54 و 55) در این میان، بنی اسرائیل بعد از مشاهده آن همه معجزات از پیامبرشان، با معجزه جدیدی مواجه شدند و رود نیل شکافته شد و مأمور شدند از آن عبور کنند تا به دست سپاهیان فرعون نیفتند. بالاخره برای بشریت سخت است که بعد از صدها سال زندگی با ائمه کفر، بخواهد تن به لطف انبیاء الهی بدهد و لذا در روایات به نکات ظریفی در این باره اشاره شده است (2)؛ از جمله این که: بنی اسرائیل بعد از شکافته شدن رود نیل، ترس و تردید کردند و گفتند که ما نمی توانیم از رود عبور کنیم، اولین کسی که با عبور خود تردید بنی اسرائیل را شکست، کالب بن یوحنا (از بستگان موسی بن عمران) بود. بعد از عبور کالب، دوباره بهانه آوردند که زمین خیس و باتلاقی است و شاید ما در آن زمین گیر شویم! اینها همان هایی بودند که به موسی گفتند: سپاهیان فرعون حتما به ما خواهند رسید اما چنین بهانه هایی می آوردند. حضرت موسی (علیه السلام) از خدای متعال خواست و باد صبا وزید و کف رود را خشک کرد. باز هم بهانه آوردند که ما دوازده قوم از دوازده پدر هستیم، ممکن است با یکدیگر در دیر و زود رفتن دعوا کنیم؛ برای هر قومی راه جداگانه ای قرار بده! حضرت چنین کرد. دوباره بهانه کردند که در این صورت نمی توانیم همدیگر را ببینیم، میان دوازده مسیر در رود نیل، دالان هایی قرار بده تا یکدیگر را ببینیم.

ص: 50

---

1- «این ها مسلماً گروهی اندکند و این ها ما را به خشم آورده اند».

2- التفسیر المنسوب الی الامام الحسن العسکری علیه السلام، ص 245.

حضرت چنین کرد تا اینکه بالأخره از رود نیل گذشتند که بعد از آن، رود نیل سپاهیان فرعون را در خود غرق کرد.

در واقع حضرت موسی مأمور به تشکیل امت الهی بود و در تناسب با همین مطلب بود که به فرعون فرمود: «أَنْ أُرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ» (شعراء/17) بنی اسرائیل را به همراه ما بفرست. اما فرعون در مقابل نبی خدا مقاومت کرد و نهایتاً به عذاب الهی دچار شد. در روایات نیز آمده است که حضرت موسی به بنی اسرائیل فرمود: هنگامی که فرج حاصل شد و خدا دشمن شما را هلاک کرد، بعد از آن است که برای شما تورات نازل می کند و آداب زندگی الهی را به شما تعلیم خواهد داد. (1) چون وقتی که مردم تحت ظلم و ستم فراعنه و طواغیت هستند، دیگر زمینه ای برای جریان احکام در سطح امت دینی وجود نخواهد داشت. در تناسب با همین مطلب است که بعد از رهایی از سلطه فرعونیان، خدای متعال الواح و تورات را به آن ها ارزانی داشت.

پس می توان گفت بعد از صدها سال وقتی مردم از حول «دستگاه کفر» پراکنده شدند و با محوریت نبی الهی در راستای ایجاد «دستگاه ایمان» تلاش کردند، در این زمان است که دستگاه جدیدی به نام «دستگاه نفاق» ظهور پیدا می کند. افرادی که اهل قدرت مادی هستند ولی به خاطر فقدان اعتبار و شرافت مادی در دستگاه کفر، نمی توانند به قله های آن دستگاه برسند، از اوصاف حمیده ی دستگاه ایمان (رحمت و پرده پوشی و...) سوء استفاده می کنند و با ظاهرسازی ایمانی، چهره باطنی کفر خود را ادامه می دهند تا به قدرت برسند. این عناصر از طریق تردید و به چالش کشیدن مدیریت و

ص: 51

---

1- . التفسیر المنسوب الی الامام الحسن العسکری علیه السلام، ص 248.

تقدس نبی الهی، فضا را برای مدیریت خود مهیا می‌شود و بر این مبنا، جامعه سازی می‌کنند. لذا به تبع ایجاد «امت و جامعه ایمانی»، فضا برای ایجاد «جامعه نفاق» مهیا شده و در حقیقت، «معادله ی برخورد قدرت ها» سه مؤلفه پیدا می‌کند و از مواجهه بین «ایمان و کفر» به تقابل بین سه دستگاه «ایمان و کفر و نفاق» تغییر یافت. به تبع این امر، امتحانات جدید و پیچیده تری شکل می‌گیرد.

در همین راستا در مبحث گذشته بیان شد که اگر ظرفیت جامعه شیعه از سطح «تشکیل امت» به سطح «تشکیل حکومت» ارتقاء پیدا کرده، امتحانات او نیز سنگین تر و پیچیده تر شده است. توجه به این نکته می‌تواند راهنمای ما باشد در اینکه چرا قرآن کریم بیش از دیگر انبیاء به داستان و وقایع حضرت موسی (علیه السلام) و قومش پرداخته است. چون شباهت های بسیاری میان امت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و بنی اسرائیل وجود دارد. مضمون روایات ذیل آیه شریفه «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ»<sup>(1)</sup>

(انشقاق/19) این است: هر سوراخی که بنی اسرائیل به آن وارد شده، امت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز وارد خواهد شد. هر امتحانی که قوم بنی اسرائیل بدان دچار شدند، امت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز بدان دچار خواهند شد. یعنی همانطور که بنی اسرائیل به تبع ایجاد جامعه الهی، دچار جامعه نفاق شد، «امت پیامبر» نیز بعد از ایجاد «جامعه الهی»، دچار «جامعه نفاق» خواهد شد. لذا آیات و روایات ناظر به قصص انبیاء، ماجرا و داستان گویی مرسوم نیست، بلکه «بیان احکام امت سازی و حکومت سازی و مسائل آن» است. اگر ما بخواهیم به «فقه احکام حکومتی» برسیم ابتدائاً باید به این آیات و روایات توجه کنیم. اگر دقت شود لزوماً زبان این آیات و

ص: 52

---

1- . «همه شما پیوسته از حالی به حال دیگر منتقل می‌شوید».

روایات، «انشائی و دستوری» نیست، بلکه اکثراً «زبان توصیفی» است و باید توجه داشت که جامعه شناسان در توصیف جامعه نمی گویند مردم فلان کار را انجام دهید و فلان کار را انجام ندهید؛ بلکه می گویند اگر هنجارها یا ناهنجاری ها دچار این تغییرات شود، فلان نتیجه حاصل خواهد شد.

بعد از آنکه تورات بر آن ها نازل می شود، سامری مردم را به گوساله پرستی دعوت می کند و آن ها نیز می پذیرند. خدای متعال برای پذیرفتن توبه آن ها حکم قتال «فَأَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ» (بقره/54) می دهد. این بدان معناست که عذاب ها در سطح امت و حکومت، متناسب با همان سطح سخت و سنگین خواهد شد. یعنی گناه کسی که قصد دارد وحدت کلمه ی توحیدی را - که صدها سال برای تحقق آن خون ها ریخته شده و فداکاری ها انجام گرفته است - نابود کند، بسیار سخت خواهد بود؛ چرا که جمعیت زیادی را با خود به ضلالت می کشاند. حسب روایت تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام آن ها که بر گوساله سامری سجده نکرده بودند به حضرت موسی (علیه السلام) عرضه کردند: «صحیح است که آن ها که بر گوساله سامری سجده کردند کشته شوند؛ ولی ما که سجده نکردیم چرا باید کسانی را که از اقوام و اقرباء ما هستند، بکشیم؟ در این صورت که مصیبت ما از مصیبت آنان بالاتر و سخت تر است!» پاسخ آمد: صحیح است که شما سجده نکردید ولی از آن ها مفارقت نکردید و جدا نشدید. سپس دستور داده شد صورت هایشان را بپوشانند تا یکدیگر را شناسند تا از این طریق از مصیبت آن ها کاسته شود! ببینید امت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از اینکه دست از ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) برداشتند، به چه کشتارهایی دچار شدند. بعد از آن ها در عصر حاضر چه اتفاقاتی ممکن است برای

ما بیفتد؟ تطبیق گوساله پرستی در عصر حاضر چگونه قابل تصویر است؟! آیا ما به عنوان امت پیامبر در برابر این موضوعات و این نوع امتحانات بزرگ و پیچیده قرار نداریم؟! اینکه می فرمایند حضرت سیدالشهداء کشتی نجات است به این معناست که ما را از فتنه ها و امتحانات به این بزرگی نجات می دهد و نه این که فقط بیماری این فرد یا گرفتاری آن شخص را رفع می کند. در روایات هست که امت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از رحلت پیامبرشان گوساله پرست شدند؛ اما مگر امت پیامبر بعد از ایشان، بتی سنگی و چوبی را روبروی خود قرار دادند و آن را پرستیدند؟ یا حقیقت این است که شکل بت پرستی متناسب با هر دوره ای تغییر خواهد کرد؟ رحمت خدای متعال بر حضرت امام (رحمه الله) که این تعابیر دشمن شناسانه و بصیرت افزا را به ما یاد داد و بحث از «بت پرستی مدرن» را مطرح کرد. حال جامعه ایمانی چطور می تواند بت پرستی مدرن را بشناسد تا بدان دچار نشود؟ مصادیق آن چه خواهد بود؟ اینها امتحانات امروز جامعه ما است. اگر امروز به صورت صحیح در جنگ فرهنگی و اقتصادی وارد و خارج نشویم، آیا از مبتلا شدن به چنین عذاب هایی در امان خواهیم بود؟! لذا به نظر می رسد «الْقُرْآنُ یَجْرِي أَوَّلُهُ عَلَى آخِرِهِ مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ آيَةٌ يُتْلُونَهَا هُمْ مِنْهَا مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ» (1) بدین معناست که «آیات الهی درباره احکام امت سازی و حکومت سازی» در تمام زمان ها جاری است.

ص: 54

---

1 - «قرآن تا آسمان و زمین پابرجاست، [در عصر] اولش مانند [عصر] آخرش جریان [و مصداق] دارد و هر قومی آیه ای دارد که آن را تلاوت می کند در حالی که یا از خیر آنان خبر می دهد یا از شرشان». تفسیر العیاشی، ج 1، ص 10.

طبق روایت فوق، مدتی بعد از اینکه مشغول به کشتنِ گوساله پرستان شدند، به یاد آوردند که به هنگام عبور از رود نیل، حضرت موسی (علیه السلام) به آن‌ها فرمود «بر محمد و آل محمد صلوات بفرستید» تا به سلامتی از آن عبور کنید. لذا این امید را پیدا کردند که با تکرار این توسل، از عذاب کشتار نجات پیدا کنند و این ذکر را تکرار کردند و خدای متعال به پیامبرش وحی کرد که کشتار را متوقف کنید. قوم تو به چیزی متوسل شد که اگر هنگام ظهور گوساله سامری به آن متوسل می شد، من به آن‌ها عصمت از این فتنه را اعطاء می کردم. کشتی نجات حضرت سیدالشهداء (علیه السلام)، هم امتحانات قبل از خودش را سرپرستی می کند و هم امتحانات زمان خودش و بعد از آن را. به همین دلیل است که عرض شد مجالس عزای اباعبدالله (علیه السلام) بزرگترین فرصت برای عبور از امتحانات و نجات امت شیعه در هر دوره است.

بعد از این امتحان بزرگ بود که فرمان آمد: «یا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ» (مائده/21) اکنون که توبه کردید وارد بیت المقدس شوید که خدا آن را برای شما تقدیر کرده است و به عقب برنگردید که دچار خسران شوید. وقتی به مرحله «امت سازی» رسیدید، مرحله بعدی این است که زندگی الهی را با مدیریت نبی الهی آغاز کنید و «حکومت الهی» را در آن سرزمین مقدس تشکیل دهید. طبق روایات، در بیت المقدس قوم کافری وجود داشت که خدای متعال دستور جنگ و بیرون کردن آن‌ها را صادر کرد و فرمود که در آنجا زندگی کنید. ممکن است در اینجا سوالی مطرح شود و آن این که اگر خدای متعال با قدرت الهی خود بنی اسرائیل را از رود نیل عبور داد و از طرف دیگر تمام فرعونیان را نابود ساخت، چرا

دوباره نیل را نشکافت تا بنی اسرائیل به سرزمین اصلی خود بازگشته و از تمام نعمت‌ها و کاخ‌ها و عمارت‌ها و گنج‌های فرعونیان بهره‌مند شوند و با خیالِ راحت و بدون سختی در آن زندگی کنند؟ پاسخ این است که خدای متعال برای بندگانِ مومنِ خود، زندگی مادی و فرعون‌نوی را اراده نکرده است، چرا که زندگی الهی با چنین جاه و جبروتِ مادی و ظالمانه سازگاری ندارد. زندگی الهی، مناسبات و روابط و احکام خاص خود را دارد که خدای متعال برای تحقق آن، بنی اسرائیل را به جهاد با کفار در سرزمین جدیدی امر می‌کند و امر به جهاد و حرکت نظامی می‌تواند نشانه بارزی از امر به «حکومت سازی» ارزیابی شود. اما سخن بنی اسرائیل در برابر دستور خدای متعال چیست؟ آن‌ها در برابر دستور جهاد گفتند: «فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ» (مائده/24) ای موسی، تو با خدایت به آنجا برو و بجنگ، بعد از آنکه پیروز شدید ما خواهیم آمد! آنچه که به عنوان گمانه‌ای قوی برای استنباط می‌توان بدان اشاره کرد (1) این است که بنی اسرائیل از ظرفیتِ «امت سازی» عبور کرده و به ظرفیتِ «حکومت سازی و زندگی الهی» رسیده بودند و این امر از طریقِ «جهاد» امکان پذیر بود. اما بنی اسرائیل در سطح قبلی توقف می‌کنند و بعد از اینکه حکم خدای متعال مبنی بر جهاد را نمی‌پذیرند، عذابی بزرگ بر آن‌ها نازل می‌شود: «قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَلْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ» (مائده/26) سرزمین بیت المقدس بر شما حرام شد، 40 سال در

ص: 56

---

1-1. البته این‌ها گمانه‌های اولیه برای فتحِ باب در زمینه «فقه احکام حکومتی» است و ادعای استناد قطعی این مطالب به شارع مقدس از حیثه این نوشتار خارج است و انجام این مهم، از وظایف سنگین فقهای عظام شیعه است که باید از طریق بکارگیری علم اصول فقه احکام حکومتی در تمامی آیات و روایات محقق شود.



صحرای سینا سرگردان باشید. وقتی که حکم اجتماعی در میان باشد، تخلف از آن منجر به چنین عذاب هایی خواهد شد. خطر مسائل اجتماعی بسیار بزرگتر از مسائل فردی است، چرا که بستر پرورشِ روحی افراد را فراهم می کند. اگر جامعه الهی از حکم اجتماعی و حکومتی امام خود سر باز زد و به سوی امام جور متمایل شد، عذاب های بزرگی در انتظار آن ها خواهد بود. بنابر روایات ذیل این آیه، صبح از نقطه ای حرکت می کردند و در انتهای روز، زمین از زیر پای آن ها کشیده می شد و در نقطه آغازین قرار می گرفتند. چهل سال به چنین عذابی دچار شدند. بعد از گذشت چهل سال و توبه آن ها، خدای متعال به نوادگان آن ها اجازه داد که وارد بیت المقدس شوند. در ادامه این حرکت، «جامعه الهی» که در زمان حضرت موسی (علیه السلام) به وجود آمده بود، بعد از گذر زمان توسط علمای بنی اسرائیل منحرف شد و به «جامعه نفاق» تبدیل گشت و لذا به قدری تضعیف شد که تحت سلطه کفار قرار گرفت و به دلیل نپذیرفتن امر «حکومت الهی»، همان «جامعه الهی» هم تکه تکه شد تا حدی که خدای متعال می فرماید: «ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ» و «ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ» (آل عمران/112) ذلت و خواری بر آن ها حکم فرما شد. بعد از شدت خفت و خواری، از خدای متعال درخواست کردند که شخصی را بفرستد تا از این ذلت رهایی یابد و از نصرت الهی در برابر کفار بهره مند شوند. در نتیجه، خدای متعال حضرت طالوت را برای فرماندهی جهاد با کفار در میان بنی اسرائیل مبعوث کرد و به این صورت بود که بنی اسرائیل، با پشت سر گذاشتن امتحاناتی خاص، توسط حضرت داوود (علیه السلام) بر کفار پیروز شدند و برکت حکم جهاد و آثار نورانی آن را چشیدند و ثابت شد که اگر امت دینی حقیقتاً اهل توحید باشد، حتی با

عِدَّة و عُدَّة ی قلیل نیز به پیروزی خواهد رسید. پس از حضرت داوود، خدای متعال حضرت سلیمان را به نحوی اعجاز آمیز - و نه به دلیل همراهی و پذیرش مردم - به حکومت رساند و انواع منابع و مقدرات به صورت معجزه گون به تسخیر ایشان در آید. اما دوباره انحراف در آن ها سر بر آورد به نحوی که پس از وفات حضرت سلیمان، ایشان را به سحر متهم کردند. به همین دلیل، ذلت و خواری شان ادامه پیدا کرد و کفاری از قبیل بخت النصر بر آنان مسلط شد و در سراسر جهان به صورت پراکنده زندگی گذراندند. اصرار بر نفاق در میان آنان تا جایی ادامه یافت که خدای متعال حضرت عیسی را مبعوث کرد تا به افشاگری نفاق علمای یهود پردازد و انحرافات امت دینی را گوشزد کند: «وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَلَا حِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ» (1)

(آل عمران/50) یا «وَلَمَّا جَاءَ عِيسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلَفُونَ فِيهِ» (2)

(زخرف/63) با ظهور حضرت عیسی (علیه السلام)، در مقابل او ایستادند و نفاق آن ها آشکار شد، به حدی که با کفار روم متحد شدند تا حضرت عیسی (علیه السلام) را به شهادت برسانند. اما خدای متعال، عیسی بن مریم را به آسمان ها عروج داد.

ص: 58

- 
- 1- «و آنچه را پیش از من از تورات بوده، تصدیق می کنم و پاره ای از چیزهایی را که بر شما حرام شده، حلال کنم».
  - 2- «هنگامی که عیسی دلایل روشن (برای آن ها) آورد گفت: من برای شما حکمت آورده ام، و آمده ام تا برخی از آنچه را که در آن اختلاف دارید روشن کنم».

تحقق «امت دینی» و «حکومت الهی» توسط نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در جهت تأمین امنیت برای کلمه توحید، از طریق نهادینه کردن «جهاد با کفر» به عنوان رکن فرهنگ بعثت

طبق نقل (1)،

در شب ولادت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) وضعیت آسمان ها دگرگون شد و مردم قریش به چشم مشاهده کردند ستارگان آسمان در حال فعل و انفعالات بی سابقه ای هستند. دچار ترس و دلهره شدند، به سراغ ولید بن مغیره - که بزرگ و دانشمندشان بود - رفتند و از علت حادثه سوال کردند. گفت اگر ستارگانی که با آن ها مسیریابی می کنید نیز به همین صورت اند که روز قیامت رسیده است، اما اگر چنین نیست اتفاق دیگری افتاده است که نمی دانم چیست. قریش دیدند آن ستارگان آرام و بی حرکت اند. از طرف دیگر، کاهن یهودی که در مکه زندگی می کرد قریش را خطاب قرارداد و گفت: امشب از شما فرزندی به دنیا آمده است؟ گفتند: خیر! گفت: اشتباه می کنید! حتما فرزندی به دنیا آمده که او پیامبر آخرالزمان است و وضعیت آسمان و ستارگان از آمدن او خبر می دهند. البته

ص: 59

وضعیت حاملگی برای حضرت آمنه (سلام الله علیها)، عادی نبود به طوری که سختی و ثقلات حمل را حس نمی کرد. به همین دلیل، مردم قریش از حاملگی ایشان مطلع نبودند. قریش وقتی از کاهن یهودی این خبر را شنیدند، از طریق زنان خود به جست و جوی آن فرزند بر آمدند که نهایتاً متوجه شدند حضرت آمنه (سلام الله علیها)، فرزند جناب عبدالله (علیه السلام) را به دنیا آورده است. کاهن یهودی درخواست کرد که او را به نزد نوزاد ببرند، وقتی نوزاد را گرفت بر شانه حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، نشانه پیامبری را دید و در همان لحظه بیهوش شد. قریش به او خندیدند که برای دیدن یک علامت از حال رفت. وقتی به هوش آمد گفت: «هذا نبی السیف لیبیدنکم و الله ذهبت النبوه من بنی اسرائیل إلى الأبد»<sup>(1)</sup> شما خبر ندارید، این نوزاد همان «پیامبر شمشیر» است که شما را از بین خواهد برد و با آمدن او نبوت تا ابد از بنی اسرائیل رخت بر خواهد بست! «بُحیرای راهب» نیز در ماجرای سفر کاروان تجاری جناب ابوطالب (علیه السلام) به شام، همین عبارت «نبی السیف» را برای نبی اکرم - که در آن زمان نوجوان بود - به کار برد.<sup>(2)</sup>

لذا همان طور که امروز میان ادیان مختلف مورد اتفاق است که منجی خواهد آمد و دنیا را از عدل و داد پُر خواهد کرد، در میان تمام انبیاء گذشته و امت های آنان نیز چنین بشارت قطعی وجود داشته که پیامبری در آخرالزمان ظهور خواهد کرد و بساط بت پرستی را از کره زمین جمع خواهد کرد. زیرا اگر قرار باشد بعد از گذشت 6800 سال از ابتدای تاریخ، بساط بت پرستی جمع شود، کفار با انکار و عناد خود دست از راه ضلالت بر

ص: 60

---

1- . کمال الدین و تمام النعمه، جلد 1، ص 197.

2- . همان، ص 188.

نمی دارند و لذا راهی جز استفاده از شمشیر باقی نخواهد ماند. لذا این مطلب یعنی «برچیدن کفر و بت پرستی جلی از کره زمین» یکی از اصلی ترین مأموریت های پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بود و همان طور که نقل شد، علمای یهود و نصاری نیز از آن باخبر بودند.

البته خداوند دستگاه ابلیس را لعنت کند که دستگاه ایمان را به خشونت متهم می کند و در تأیید کلامشان به چنین روایاتی تمسک می کند! حاشا و کلا که چنین باشد. چطور پیروان ابلیس چنین تهمتی می زنند در حالی که حلم و مهلت خدای متعال به کفار از ابتدای هبوط تا بعثت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، 6800 سال به طول انجامیده و این مهلت طولانی به کسانی و به دستگاهی داده شد که در طول این سالیان دراز، هر کسی که اندک تمایلی به دستگاه ایمان پیدا می کرد و از خدا و پیامبرش نامی ذکر می کرد او را می کشتند و می سوزاندند. حضرت زکریا (علیه السلام) را در حالی که در میان تنه درخت پناه گرفته بود، با اژه قطعه قطعه کردند، حضرت ابراهیم (علیه السلام) را در آتشی بسیار بزرگ انداختند، فرزندان بنی اسرائیل را به قتل رساندند و زنانشان را زنده نگه داشتند، می خواستند حضرت عیسی (علیه السلام) را به صلیب بکشند، حضرت نوح (علیه السلام) را طوری کتک زدند که تا چند روز در حالت اغماء بود و برای اصحاب اخدود، گودال بزرگی از آتش فراهم کردند و به موحدین مسیحی گفتند: یا کافر شوید یا در گودال آتش بیفتید! و تنها گناهشان این بود که به خدای متعال ایمان آوردند: «وَمَا نَقْمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» (بروج/8) در روایات ذیل این آیه آمده است که وقتی همه را به درون گودال انداختند، مادری به همراه نوزاد یک ماهه اش باقی ماند، وقتی مادر به طرف آتش می رفت، ناگهان با دلسوزی برای فرزندش به تردید افتاد. اما نوزاد به تکلم آمد و به مادرش گفت: «فإن هذا في الله قليل»

و او را به فداکاری و ورود در گودال تشویق کرد. (1) خشونت های وحشیانه از چه دستگاهی صادر می شود؟ جز از دستگاه کفر؟! حلم و صبر به این عظمت از چه دستگاهی صادر می شود؟ جز از دستگاه ایمان؟!

پس یکی از اصلی ترین مأموریت های پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، «برچیدن کفر و بت پرستی جلی» از روی کره زمین بود. در همین راستا، نبی اکرم به وسیله «قرآن کریم»

ص: 62

1- . در همین جا مناسب است مطلبی پیرامون نقش زنان و بانوان در دستگاه ایمان بیان شود. همانطور که مردان نسبت به اقامه کلمه توحید، از طریق «عقلانیت و قدرت» خود مسئول هستند، زنان نیز در تمام طول تاریخ از طریق «عواطف زنانه خود» موظف به اقامه کلمه توحید هستند. چرا که عرصه اقامه توحید، عرصه ای است که همه اقشار و صنوف اعم از مرد و زن و پیر و جوان و کودک، موظف به انجام وظیفه در آن هستند. در واقع ورود به جبهه مقابله با کفر و تحمل مرارت ها و شدائد آن توسط مردان، بجز پشتیبانی عاطفی زنانه از آن ها و تسکین یافتن روح و قلب مردان، امکان پذیر نیست! می توان گفت آنچه وظیفه زنان است، مدیریت عواطف زنانه در جبهه ایمان در مقابل جبهه کفر برای اقامه کلمه توحید است. لذا جامعه زنان باید دغدغه ها و حساسیت های فردی را حول این مسأله مدیریت کنند. اگر چنین شد، در شهر کوفه که همه مردان دست از یاری جناب مسلم (علیه السلام) برداشتند، شیر زنی به نام «طوعه» به پشتیبانی و حمایت از سفیر امامش قیام می کند. این مهم ممکن نیست مگر اینکه چنین زنی - اگرچه تمام عمر خود را در خانه سپری کرده - تمام دغدغه و حساسیت های خود را دائماً بر محور مرکز هدایت و نور زنده نگاه داشته است. لذا به صورت کلی می توان گفت به موازات بیان مأموریت انبیاء الهی، مأموریت جامعه زنان «مدیریت عواطف حول اقامه کلمه توحید» است. عمق این مأموریت زمانی روشن می شود که در زندگی زنان و مخدرات انبیاء عظام و ائمه اطهار دقت شود؛ چرا که همراهی با امامی که جبهه کفر و نفاق دائماً به آن حمله ور هستند و در خانه او، اموری مثل بیان اسرار امامت مطرح می شود، کار آسانی نیست. وقتی حضرت موسی (علیه السلام) به عنوان پیامبر الهی، با حضرت خضر (علیه السلام) همراه شد، به دلیل تفاوت درجات علمی ایشان با حضرت خضر، مصاحبت او را تاب نیاورد. توجه به این مطلب است که عظمت نقش زنان اهل بیت را در روز عاشورا تا حدودی روشن خواهد کرد. تصمیمات و افعال حضرت سیدالشهداء در روز عاشورا صدها برابر از افعال جناب خضر (علیه السلام) پیچیده تر و سخت تر بود اما زنان اهل بیت دارای چه قدرت تحلیل و تحمل و صبری بودند که توانستند مصاحبت با ایشان را تا آخر مسیر، با قدرتی معجزه گونه ادامه دهند و پس از شهادت نیز به بهترین وجه، این راه را تا مفتضح کردن یزید پیش ببرند. برای تفصیل، به سلسله بحث «منزلت زن در نظام اسلامی؛ عفت و عطوفت انقلابی یا عفت و عطوفت انفعالی» از انتشارات حسینیة اندیشه مراجعه شود.

به عنوان معجزه الهی، به مظهر قدرت جامعه مشرکین و کفار یعنی «اشعار و خطابه های جاهلی» حمله کرد و آن ها را به استیصال کشاند؛ به حدی که کفار به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پیشنهاد دادند که اموال و ثروت و جاه و جلال و زنان زیباروی به تو خواهیم داد به شرط آنکه از دعوت خود دست برداری. اگر پیامبر اسلام، «مرکز قدرت جامعه کفر» را نشانه نگرفته بود که چنین پیشنهاداتی به ایشان نمی شد. اما از آنجا که نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به دنبال قدرت و تئوری مادی نبود تمام پیشنهادات آن ها را رد کرد و فرمود: «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ» (کافرون/1 تا 5). بنابراین در مجلسی که قصد علنی کردن دعوت خود را داشت، همه بزرگان قریش را دعوت کرد و فرمود(1):

شما را به دو کلمه ای که به زبان آسان است و در میزان اعمال در روز قیامت بسیار سنگین است دعوت می کنم: شهادت به یگانگی خدا و شهادت به پیامبری من. که اگر دعوت من را بپذیرید بر عرب و عجم و تمام امت ها فرمانروا خواهید شد: «تَمْلِكُونَ بِيَمِينِي الْعَرَبَ وَالْعَجَمَ وَتَنْقَادُ لَكُمْ بِيَمِينِي الْأُمَمُ... وَتَكُونُوا مَلُوكَ الْأَرْضِ». لذا نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در اولین دعوت و برای معرفی رسالت خود، دستیابی به «حکومت الهی» را به این صراحت مطرح می کند. شاهد دیگر اینکه وقتی نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در بیعت عقبه دعوتش را با مردم مدینه مطرح کرد، یکی از بیعت کنندگان به نام «عباس بن نصره» برای توجه دادن بیعت کنندگان خطاب به آن ها می گوید: موضوع دعوت پیامبر به معنای جنگ با پادشاهان دنیا و درگیری با امپراطوری ایران و روم است، اگر طاقت چنین کاری ندارید، به او وعده همراهی ندهید: «إِنَّمَا تُقَدِّمُونَ عَلَيَّ حَرْبٍ

ص: 63

الأَحْمَرِ وَالْأَبْيَضِ وَعَلَى حَرْبِ مُلُوكِ الدُّنْيَا»<sup>(1)</sup>. این رسالت و مأموریت به قدری آشکار بود که وقتی یکی از مشرکین در ابتدای بعثت، پیامبر اکرم و خدیجه کبری و علی بن ابی طالب علیهم السلام را در حال نماز دید و از دین آن‌ها سوال کرد، عباس بن عبدالمطلب این دو جمله را در معرفی دین اسلام بیان کرد: «هذا مُحَمَّد بن عبدالله يزعم أنَّ الله أرسله، و أنَّ كنوز كسرى و قيصر ستفتح عليه»<sup>(2)</sup> او کسی است که گمان می‌کند خدا او را فرستاده و خزائن کسری و قیصر در برابر او گشوده خواهد شد. در واقع پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) علاوه بر مأموریتشان برای ایجاد «امت الهی»، موظف به ایجاد «حکومت الهی» نیز بودند که در هر دو موفق شدند. برخلاف حضرت موسی (علیه السلام) که در ایجاد امت الهی موفق شد اما به دلیل سرپیچی بنی اسرائیل، در ایجاد «حکومت الهی» به نتیجه مطلوب نرسید.

بنا به این تحلیل است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از 13 سال مبارزه علیه مشرکین و کفار مکه و پراکنده ساختن مردم از مرکز قدرت کفر، با هجرت خود و یارانش به مدینه، «امت الهی» را ایجاد کرد و سپس با اعلان جهاد بر ضد کفار قریش، برای «تشکیل حکومت الهی» تلاش کرد. لذا انجام جهاد از سوی امت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) منجر به «تشکیل حکومت الهی» شد و امری که بنی اسرائیل از آن سرباز زده بودند، با موضع‌گیری‌های پیامبر و امتثال امت او محقق شد. نکته قابل توجه در تحقق این مأموریت، محوریت امیرالمومنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) در تمام جنگ‌ها با کفار و

ص: 64

- 
- 1- «پیش روی شما جنگ با سرخ رویان [امپراتوری ایران] و جنگ با سفیدرویان [امپراتوری روم] و نبرد با پادشاهان دنیاست». بحارالانوار، ج 19، ص 12.
  - 2- إعلام الوری بأعلام الهدی، ج 1، ص 105.



مشرکین و یهودیان است. (1) لذا برای تحقق چنین هدف والایی است که نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در طول ده سال حضورشان در مدینه، بیش از بیست و پنج غزوه و سی و پنج سریه در برابر کفار انجام داد. جنگ به چه معناست؟ به معنای اوج وضعیت بحرانی برای یک نظام و جامعه که کشته شدگان و اسراء و خانواده های آن ها و تبعات فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و ... دارد و اینکه چگونه روحیه مردم را طوری تهییج کنند که از جنگ خسته نشوند. آن هم جنگ هایی که به طور میانگین، هر سه چهار ماه یک بار باید برای آن مهیا شوند.

لذا نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به همراه امیرالمومنین (علیه السلام) با تمام شجاعت و تحمل مرارت ها و سختی های بسیار، «فرهنگ مبارزه با کفر» را به عنوان رکن بعثت در جامعه اسلامی نهادینه کرد، اگرچه جامعه مسلمین وقتی دچار امتحانات امت سازی و حکومت سازی شدند، به نفاق گرایش پیدا کردند. طبق روایتی که از حضرت سجاد نقل شده، اولین حسدی که بر جماعت منافق عارض شد، آنجایی بود که نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) قبل از اولین ورود به مدینه توقف کرد و فرمود تا علی (علیه السلام) نیاید، وارد شهر نمی شوم. منافقین هم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را رها کردند و خود را به مدینه رساندند تا به عنوان یکی از اصحاب قدرت جدید، از طریق زد و بند با بزرگان شهر، جریان نفاق را پیش ببرند. لذا اشتباه بزرگی است که گمان شود ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) یک شبه یا در طول مدتی کوتاه پس از رحلت پیامبر،

ص: 65

---

1 - 1. توصیف حضرت زهرا (سلام الله علیها) از نقش امیرالمومنین (علیه السلام) در پیروزی نظامی مسلمین بر کفار قریش، در خطبه فدکیه - که مراحل قیام و تشکیل حکومت الهی را به زیبایی تشریح می کند - خواندنی است: «کلما اوقدوا ناراً لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللهُ او نجم قرن الضلاله او فغرت فاغره المشرکین قذف أخاه فی لهواتها فلا ینکفی حتی یطأ صماخها بأخمصه و یخمد لهبها بحده» و لذا در زیارات به امیرالمومنین عرض می کنیم: «السلام علی من عجتب من حملاته فی الوغی ملائکه السماوات».

غصب شد. مگر می شود چند نفر یک شبه، بدون اینکه تمایلات و ادراکات عمومی را به نفع خودشان مصادره نکرده باشند، به حکومت برسند؟! آن ها در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، مدیریت و تقدس ایشان را زیرسوال بردند. یک خیانت جنگی توسط یکی از اصحاب نه چندان مهم، منجر به واقعه ستون توبه شد؛ اما خیانت قله های نفاق در یکی از جنگ های پیامبر - که بسیار بزرگ تر از خیانت ستون توبه بود - بدون عکس العمل مسلمانان تمام شد؛ در حالی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به صراحت آن ها را خائن خوانده بود. این مطلب بدون همراه کردن قبائل و مردم از ابتدای تشکیل امت و حکومت اسلامی امکان پذیر نبود. در همان زمان که نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرهنگ قبیله گرایی را - که مبنای قدرت سیاسی در آن عصر را شکل می داد - منزوی کرد و قدرت خدای متعال را مبنای قرار داد، منافقین بر فرهنگ قبیله گرایی ایستادند و گفتند علی همان کسی است که فرزندان و برادران و پدران را در جنگ ها کشته است! اگر او خلیفه شود چه ها به سرتان می آید! مناسبات قبیله ای در عرب یعنی اگر شخصی از یک قبیله، شخص دیگر از قبیله دیگر را به قتل می رساند، تا مدت های مدیدی با یکدیگر درگیری داشتند. لذا به تعبیر حضرت سجاد در صحیفه سجاده، «أَقْصَى الْأَذْنِينَ عَلَى جُحُودِهِمْ وَقَرَّبَ الْأَقْصَيْنِ عَلَى اسْتِجَابَتِهِمْ لَكَ وَوَالَى فَيْكَ الْأَبْعَدِينَ وَوَعَادَى فَيْكَ الْأَقْرَبِينَ»<sup>(1)</sup>

نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) برخلاف مناسبات قبیله گرایی، کسانی را که دور بودند و روابط سببی و نسبی با ایشان نداشتند اما موحد می شدند، به خود نزدیک می کرد و از سوی دیگر، آن هایی که نزدیک بودند و روابط قبیله ای و خویشاوندی و ثقی داشتند اما خدای متعال را انکار می کردند، از خود دور می کرد یا با آنان می جنگید.

ص: 66

---

1- «نزدیکان را به دلیل انکار کردنشان از خود براند، و دُوران را بر اثر پذیرفتن شان، به خود نزدیک ساخت، و در راه تو با بیگانگان دوستی ورزید، و با خویشان دشمنی کرد».

اما پس از اینکه جامعه نفاق شکل گرفت و خلافت را از مسیر اصلی خود منحرف کرد، به خاطر عظمت و استحکام حرکت نبی اکرم (علیه السلام) در «مبارزه و جهاد با کفر جلی»، منافقین نیز مجبور شدند بر این شعار بایستند و آن مسیر را ادامه دهند. ریشه فرهنگ جهاد با کفار توسط نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آنچنان مستحکم شده بود که اگر منافقین از مبارزه با کفار دست برمی داشتند، مردم به دور امیرالمومنین (علیه السلام) جمع می شدند. چرا که مسلمین برای نابود کردن کفر جلی، جنگ های بسیاری انجام دادند و خون ها ریختند و کشته ها دادند که در اثر این مجاهدت ها، مبارزه با کفر در میان مسلمین نهادینه شده بود. لذا نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در زیارت از بعید اینگونه توصیف می شود: «فَطَعَّ رَحِمَ الْكُفْرِ فِي إِعْزَازِ دِينِكَ وَ لَيْسَ ثَوْبَ الْبَلْوَى فِي مُجَاهَدَةِ أَعْدَائِكَ»<sup>(1)</sup>.

در واقع منافقین از حسادت نسبت به امیرالمومنین (علیه السلام) که نکند مردم به ایشان تمایل پیدا کنند و او را به قدرت برسانند، «جهاد با کفار» را در رأس امور خود قرار دادند. این نکته بسیار مهمی است. در مقایسه با قوم بنی اسرائیل آن ها بعد از مبتلا شدن شان به نفاق، فریب سامری را خوردند و او توانست آن ها را به گوساله پرستی سوق دهد و سپس در دوران های بعدی، تا حدی در نفاق غلتیدند و دنیاطلب شدند که قدرت آن ها روز به روز، رو به زوال رفت و نه تنها قدرت مبارزه با بت پرستان را پیدا نکردند بلکه کفاری مانند بخت النصر بر آن ها مسلط شد. اما نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) کاری کرد که منافقین بعد از انحراف جامعه اسلامی، نه تنها جرأت نکردند که از بت پرستی آشکار و علنی حرفی به میان آورند بلکه جریان مبارزه با کفر را آنچنان ادامه دادند که دو امپراطوری کافر آن زمان یعنی امپراطوری روم و ایران را

ص: 67

---

1- . «قطع رحم کفر و شرک در راه اعزاز دین تو نمود و در جهاد با اعداء و دشمنانت جامه هر رنج و بلا در تن پوشید».

فروپاشیدند. از طرف دیگر مجبور شدند فرهنگ قرآن و مسجد و نماز و روزه و حج و احکام ظاهری اسلام را ترویج و گسترش دهند. این امر ممکن نبود مگر به مراقبت و مواظبت و مقاومت امیرالمومنین (علیه السلام) در برابر خطر «بازگشت جامعه اسلامی به کفر جلی». لذا گرچه ایشان در حادثه احراق البیت دست به شمشیر نبرد، اما زمانی که مشاهده کرد کسی که از سوی خلیفه به عنوان مسئول صدقات مدینه منصوب شده بت پرستی می کند، او را به دُرک فرستاد و «بت پرستی» آن شخص، مبنای احتجاج امیرالمومنین (علیه السلام) با خالد بن ولید - که از جانب خلیفه اول به همراه نفراتی برای برخورد با حضرت (علیه السلام) آمده بود - می شود و خالد و خلیفه را ساکت کرد. (1) یهودیان و مسیحیان بعد از ایمانشان، شرک به خدا (عزیر پسر خداست و مسیح پسر خداست) را مطرح کردند؛ اما منافقین زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) علی رغم اینکه در انحراف و دنیاخواهی از منافقین یهود و مسیحیت شدیدتر بودند، به برکت مجاهدت ها و مدیریت پیچیده نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیرالمومنین (علیه السلام)، جرأت سخن از کفر علنی را پیدا نکردند. امروز هم مشاهده می کنیم که نظام جمهوری اسلامی توانسته فرهنگ کفرستیزی به عنوان رکن بعثت نبی اکرم را دوباره زنده کند. (2)

این در حالی است که طبق آمار سال 1394 شمسی، بودجه نظامی جمهوری اسلامی ایران 12 میلیارد دلار بوده است و بودجه نظامی آمریکا - که مظهر کفر و شرک مدرن است - 600 میلیارد دلار بوده است. یعنی ملت ایران با تکیه به نبی اکرم

ص: 68

1- . بحار الانوار، ج 29، ص 46.

2- 2. قریب به 1400 سال بود که تمام پیروزی های جامعه اسلامی به نام حکومت های نفاق رقم می خورد، اما بعد از رنسانس و با فروپاشی حکومت عثمانی، پرچم مبارزه با کفار به دست فقهای عظام شیعه افتاد. قبل از آن شیعیان می بایست در جنگ با کفار شرکت می کردند و شهادتشان به نفع حکومت نفاق تمام می شد ولی امروز برادران اهل تسنن نیز در محور مبارزه با کفر که سردمدار آن جمهوری اسلامی است، مشارکت دارند.

(صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه اطهار (علیه السلام) در مقابل قدرت هایی ایستاده که توانایی نظامی آنان، پنجاه برابر نظام اسلامی است. در واقع امنیت کشور ایران نیز حاصل زنده کردن مأموریت اصلی نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در کفرستیزی است؛ می دانیم که جامعه ایمانی در برابر کفار هیچ امنیت جانی ندارند و اولین گزینه کفار در برابر جامعه الهی، حذف فیزیکی آن هاست و تنها پس از ناتوانی در حذف فیزیکی، به سراغ راهکارهای دیگر می روند. لذا بعد از مایوس شدن شان از نابودی مردم ایران است که بعد از سی و چند سال، به سمت مذاکره متمایل شدند؛ همانطور که امروز نیز اولین گزینه مقابله با ملت یمن، گزینه نظامی و حذف آن هاست. قرآن کریم از رفتار و گفتار کفار به ما خبر می دهد: «لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ» (یس/18) اگر دست برندارید شما را سنگسار خواهیم کرد و عذاب بزرگی به شما خواهیم چشاند. لذا باید دانست که هر امنیتی که برای جامعه ایمانی حاصل می شود، فقط به برکت «مبارزه با کفار» و احیاء فرهنگ بعثت است و نباید امنیتی را که نظام اسلامی فراهم کرده، به معنای مادی آن - که چه بسا در خیلی از کشورها چون سوئیس و سوئد و هلند و استرالیا و.. نیز وجود دارد - تفسیر کرد.

بنابراین در جمع بندی باید به این روند توجه کرد: «امت الهی» از زمان پیامبران اولوالعزم «تشریح» شد که در دوران حضرت نوح (علیه السلام) و حضرت ابراهیم (علیه السلام) علی رغم مجاهدات این دو پیامبر الهی «تحقق» نیافت؛ اما حضرت موسی (علیه السلام) موفق به تشکیل «امت الهی» شد گرچه در ادامه و علی رغم تشریح «حکومت الهی»، موفق به تحقق آن نشد. در زمان نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، ایشان هم در تشکیل «امت الهی» موفق شد و هم در تشکیل «حکومت اسلامی». البته مأموریت جدیدی مبنی بر ایجاد «تمدن الهی» نیز

برای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تشریح شده است که بنابر روایات، این مأموریت تا زمان ظهور حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) محقق نخواهد شد، چرا که جامعه نفاق با انحراف در دین، مسیر خلافت الهی را منزوی کرده است. همچنان که به علت فقدان ظرفیت جامعه تشیع در جهت حمایت از امامان خود برای «تحقق» احکام تشریح شده در بعثت (احکام ایجاد امت، حکومت و تمدن) و عدم بلوغ کافی در این عرصه، یازده امام معصوم شهید شدند و خداوند متعال دوازدهمین امام معصوم را در پرده غیبت قرار داد.

البته بدون دستیابی به این بلوغ و با توجه به شرح صدری که برای کفار در امر تأسیس تمدن و تداوم آن رخ داده، حتی امنیت جانی امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) برای تحقق حکومت و تمدن الهی و جهانی مهیا نشده و آن بزرگوار بر فرض ظهور در چنین شرایطی، همانند اجداد خود به شهادت مظلومانه مبتلا خواهد شد و اراده خدای متعال مبنی بر غلبه اسلام بر تمامی ادیان و وراثت مستضعفان بر جهان تحقق نخواهد یافت. پس از منظر فلسفه تاریخ الهی، ظهور زمانی واقع می شود که جامعه شیعه به ظرفیت همراهی با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و دفاع از ساحت مقدس ایشان در سطح ایجاد «امت، حکومت و تمدن الهی» برسد و قبل از ظهور، توانایی خود را برای تحمل پیچیدگی های این مسیر عملاً اثبات کند. پس تشکیل حکومت و «تمدن مقاومتی» در دوران غیبت ضرورت پیدا می کند؛ تمدنی که با تکیه به فقاقت غیر معصوم در منطقه ای از عالم شکل می گیرد تا از حیات جامعه ایمانی در مقابل هجمه های تمدنی کفر و نفاق محافظت نماید.

تشریح «تمدن الهی» در دوران نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و عدم تحقق آن به دلیل غصب خلافت و تأویل احکام «امت، حکومت، تمدن» توسط منافقین

وجود مقدس حضرت صدیقه طاهره (سلام الله علیها) بعد از ماجرای احراق بیت در بستر بودند که جمعی از زنان مدینه به محضرشان شرفیاب شدند. از جمله بیانات ارزشمند ایشان خطاب به آن ها در این باره این است که اگر مردم ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) را پذیرفته بودند، چه برکاتی بر آن ها نازل می شد (1):

«لَسَا زِبْهَم سَدِيرًا سُبْحًا لَا يَكْلُمُ خَشَاشُهُ وَلَا يَكِلُ سَائِرُهُ وَلَا يَمَلُّ رَاكِبُهُ وَلَا أَوْرَدَهُمْ مِنْهَلًا نَمِيرًا صَافِيًا رَوِيًّا تَطْفَحُ ضَفَّتَاهُ وَلَا يَتَرَنَّقُ جَانِبَاهُ...»  
 با نرمی و ملایمت آن ها را به سمت جاده حق سیر می داد بدون اینکه آزاری برای مردم پیش آید و بدون اینکه مرکب شان خسته شود و راکب آن ملول گردد. آن ها را بر سر چشمه زلالی می بُرد که از آب مملو بود و همه را سیراب می کرد. اگر مردم ولایت او را می پذیرفتند، همه را در امور دین و دنیا سیراب می کرد. سپس به این آیه استناد کردند: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا

ص: 71

فَأَخَذْنَا هُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (1) (اعراف/96) در واقع معصومین (علیه السلام) با توجه به علم الهی از حوادث آینده مطلع بودند و لذا حضرت زهرا (سلام الله علیها) نیز در بیان خود از لفظ «لو» - که در امور ممتنع الوقوع بکار می رود - استفاده می کنند و با استناد به همین آیه می فرمایند: «اگر مردم به خدای متعال و ولی الهی ایمان می آوردند و از پیروی ولی طاغوت تقوا پیشه می کردند، برکات آسمان و زمین بر آن ها نازل می شد و همه نعمت ها به همه مردم می رسید ولی چنین اتفاقی محقق نشد و لذا خسارت های عظیمی به امت وارد خواهد شد».

ملاحظه کرده اید که امروزه بشر برای رسیدن به محصولات کشاورزی بهتر، چقدر زحمات و تحقیقات و محاسبات نسبت به خاک و آب و بذر و... بر خود تحمیل می کند تا بهره وری آن ها را افزایش دهد. چند هزار نفر ساعت، صرف پروژه های عظیم می کند و در این میان چه مطالبی بر بشر روا داشته می شود تا بتواند از بخشی از ظرفیت های طبیعت استفاده کند. اما اگر ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) پذیرفته می شد، «تمام نیازهای مادی و معنوی بشر» بدون آن همه ریاضت ها و زحمت ها تأمین می شد؛ امری که «تمدن» ها متکفل آن می باشند. یعنی مدعیان تمدن ها می گویند ما تمامی نیازهای مادی و معنوی شما را برآورده می کنیم. لذا بعد از تشریح اولین مأموریت اصلی نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) که «برچیدن بت پرستی جلی از روی کره زمین» بود، مأموریت بعدی ایشان بعد از تحقق «امت الهی» و تحقق «حکومت الهی»، تشریح «تمدن الهی» بود. «تبیاناً لکل شی»

ص: 72

---

1- «و اگر اهل شهرها و آبادی ها، ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند، برکات آسمان و زمین را بر آنها می گشودیم؛ ولی (آنها حق را) تکذیب کردند؛ ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم».



بدین معناست که تمام نیازهای مادی و معنوی بشریت در قرآن و علم اهل بیت (علیه السلام) بیان شده است. لذا طبق روایت جناب قطب راوندی(1)، حضرت سیدالشهداء قبل از روز عاشوراء به اصحاب خود فرمودند: «من اولین نفری هستم که در عالم رجعت به این دنیا باز خواهم گشت و هند و روم - که ظاهرا کنایه از شرق و غرب جهان است - به دست اسلام فتح خواهد شد و هیچ مبتلا به بلائی باقی نمی ماند مگر اینکه خدای متعال بلایش را به برکت ما از او رفع می کند». لذا عالم رجعت، عالمی است که بشریت بعد از هزاران سال حاضر شده است ولایت اولیای الهی را بپذیرد و به همین دلیل، به اوج زندگی معنوی و مادی دست پیدا می کند. امروزه بشریت چقدر سختی ها و زحمت ها و تحقیقات و... متحمل می شود تا انواع بیماری های روحی و ذهنی و جسمی را درمان کند، چقدر بیمارستان و درمانگاه ساخته می شود و دارو تولید می شود تا مردم را درمان کند!(2)

اباعبدالله الحسین (علیه السلام) در ادامه می فرماید: «برکت به گونه ای از آسمان نازل می شود که شاخه های درختان از کثرت میوه، نزدیک است که شکسته شود؛ میوه های تابستانی در زمستان خورده خواهد شد و بالعکس» و در ادامه به همان آیه ای استناد می کنند که مادر گرامیشان استناد کرده بودند: «لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ». سپس فرمودند: «خداوند هدیه هایی به شیعیان ما

ص: 73

---

1- الخرائج و الجرائح، ج 2، ص 850.

2-2. این مطلب فارغ از ملاحظه علل ایجاد بیماری هاست؛ که اگر به روایات در این باره رجوع شود روشن می شود که اساسا بیماری ها و دردها و آفت های کشاورزی و... همگی به دلیل گناهان بشری و اعراض از ولایت الهی به وجود آمده اند.

اهل بیت اعطاء می کند که هیچ چیزی روی زمین بر آن ها پوشیده نمی ماند تا این حد که وقتی شیعیان می خواهند از حال خانواده خود مطلع شوند به وسیله علم الهی و بدون جابجاشدن، بر احوال آن ها آگاه می شوند». امروزه بشریت برای کسب اطلاع و ایجاد ارتباط در نقاط مختلف و دوردست، از تلفن و موبایل و اینترنت و... استفاده می کند و باید توجه داشت که حکومت ها و دانشمندان چه هزینه ها و وقت ها و ریاضت هایی صرف کردند تا زیرساخت این وسائل (ماهواره و کابل ها و فیبر نوری و...) را برای مردم جهان مهیا کنند و برای تعمیر و ارتقاء آن ها چه هزینه هایی صرف می کنند! اما در عالم رجعت به برکت ولایت ائمه اطهار (علیه السلام) و از طریق علم الهی، تمام نیازهای مادی و معنوی بشر بدون کمترین زحمت و ریاضت مادی برطرف خواهد شد. نقل شده است (1)

هنگام ایراد خطبه ی جمعه توسط امیرالمومنین (علیه السلام)، ابی اسحاق سبعی از پدرش سوال می کند که چرا علی بن ابی طالب (علیه السلام) پیراهن خود را تکان می دهد؟ آیا از شدت گرما چنین می کند؟ پدرش در پاسخ می گوید: «خیر! گرما و سرما در علی اثر نمی گذارد بلکه او به خاطر زهدی که دارد تنها یک پیراهن دارد که آن را شسته اما هنوز رطوبت آن برطرف نشده و با این کار می خواهد آن را خشک کند.» و البته طبق روایات (2) به برکت دعای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در جنگ خیبر بود که نه سرما و نه گرما بر امیرالمومنین اثر نمی گذاشت. امروزه بشر برای سرمایش و گرمایش منازل و ساختمان ها و ماشین ها و... چه هزینه ها و زحمت ها و تحقیقاتی انجام داده و چه میزان نیروی انسانی و تکنولوژی

ص: 74

---

1- . الغارات؛ ج 1، ص 62.

2- . بصائر الدرجات، ج 1، ص 390.

(بخاری و پکیج و لوله کشی گاز و برق و نیروگاه ها و...) بکار گرفته تا سرما و گرما او را اذیت نکنند. اگر مردم ولایت اهل بیت (علیه السلام) را می پذیرفتند، یکی از میلیون ها برکات آن، استحکام در برابر سرما و گرما بود و بشریت به هیچ یک از این زحمات و هزینه ها نیاز نداشت. بعضاً مشاهده می شود که برخی، مومنین را در برابر دستاوردها و تکنولوژی کفار تحقیر می کنند که ببینید آن ها به چه ابزاری دست پیدا کردند. اما این نگاه ناشی از عدم دقت در موضوع مأموریت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت ایشان (علیه السلام) و تشریح تمدن الهی و تامین همه نیازهای بشر در صورت تولی به ولایت اولیاء الله است. همین مضمون در خطبه حضرت امام حسن مجتبی هنگام تحویل خلافت به معاویه نیز بیان شده است: «إِنَّا لَا نُسَمِّي أَحَدًا، وَ لَكِنْ أُقْسِمُ بِاللَّهِ قَسَمًا تَالِيًا، لَوْ أَنَّ النَّاسَ سَمِعُوا قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَسُولِهِ، لَأَعْطَتْهُمْ السَّمَاءُ قَطْرَهَا، وَ الْأَرْضُ بَرَكَتَهَا، وَ لَمَّا اخْتَلَفَ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ سَيِّفَانِ، وَ لَأَكْلُوهَا خَصْرَاءَ خَصْرَةَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (1)

در نتیجه، مأموریت بعدی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از «برچیدن کفر جلی»، «تشریح تمدن الهی» بود که علم آن در قرآن کریم و بر قلب نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شد؛ ولی همزمان خدای متعال به پیامبرش خبر داد که به دلیل غصب ولایت جانشینان بعد از او، «تحقق تمدن الهی» تا زمان ظهور حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به تاخیر خواهد افتاد. در مبحث قبلی بیان شد که اشتباه بزرگی است که گمان شود دستگاه نفاق یک شبه پدید آمد و ولایت را غصب کرد بلکه ایجاد نطفه نفاق در همان زمان حیات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از

ص: 75

---

1- «ما اسمی نمی آوریم اما به خدا پی در پی سوگند می خورم اگر مردم سخن خدا و رسولش را به گوش گرفته بودند، آسمان باران و زمین برکت هایش را به آنان می داد و حتی دو شمشیر از این امت هم در برابر هم کشیده نمی شدند و از زمین در حالی که سرسبز و خرم بود تا روز قیامت [روزی] می خورند». الامالی (للطوسی)، ص 599.

طریق جذب تمایلات عمومی به سمت خود و زد و بندها با روسای قبایل توسط ائمه نفاق انجام شد. نمونه آن، شهادت یکی از دختران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) توسط یکی از منافقین بر اثر ضرب و شتم و عدم بروز واکنشی از سوی مردم در برابر این جنایت بود. (1)

حداقل مطلب این است که دختر رئیس جامعه اسلامی کشته شده است؛ اما علاوه بر اینکه هیچ واکنشی دیده نشد، قاتل در تشییع جنازه او شرکت کرد! در این لحظه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود کسی که قاتل او بوده برگردد، در غیر این صورت، او را معرفی می کنم. بعد از سه بار تکرار این جمله از سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود که قاتل دست بر شکم خود گذاشت و گفت احساس درد می کنم و می خواهم برگردم! نمونه دیگر، خیانت هایی بود که توسط برخی صحابه در جنگ نسبت به فرمان پیامبر انجام شد و پیامبر - حسب روایات منقول در ذیل سوره عادیات - آن ها را عاصی نامید و بر تمرد آن ها تاکید کرد (2) ولی هیچ واکنشی از سوی مردم دیده نشد. در حالی که خیانت کوچک تر از آن توسط یکی از صحابه، منجر به ماجرای ستون توبه می شود! حال علی رغم ایجاد فتنه ای به این عظمت از سوی ائمه نفاق، امیرالمومنین (علیه السلام) بعد از غصب خلافت توسط آن ها، چه مأموریتی را عهده دار شد؟

برای پاسخ به این سوال، می توان به آیه شریفه: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ» (توبه/73) توجه کرد که از پیامبر می خواهد با کفار و منافقین جهاد کند. از سوی دیگر روشن است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، با منافقین جنگ نکرد. در تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ذیل این آیه شریفه نقل شده که «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ» یعنی

ص: 76

1- . الکافی، ج 3، ص 253.

2- . البرهان فی تفسیر القرآن، ج 5، ص 733.

به وسیله منافقین با کفار جهاد کن. قبلاً بیان شد نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به کمک امیرالمومنین (علیه السلام) به نحوی فرهنگ جهاد با کفار را در جامعه اسلامی نهادینه کرده بود که منافقین علی رغم «شدت در دنیاپرستی»شان، مجبور شدند جهاد با کفار را ادامه دهند؛ آن هم در حدی که دو امپراطوری بزرگ روم و ایران را که ابرقدرتهای جهان بودند، ساقط کردند. یعنی امیرالمومنین (علیه السلام) با تحمل و صبر خود، میان سه دستگاه «کفر و نفاق و ایمان» توازن قدرت را به نحوی برقرار کردند تا آرمان های نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) محقق شود. یعنی از حق خودشان چشم پوشیدند تا منافقین مجبور شوند برای از دست نرفتن خلافتِ غضب شده، با کفار جهاد کنند و بت پرستی را از روی زمین نابود کنند و امنیت را برای اسلام و مسلمین تامین نمایند. این همان امنیتی است که برای یهودیان و مسیحیان تامین نشد، چرا که منافقین در امت موسوی و عیسوی، طوری جامعه الهی آن زمان را منحرف کردند که از شدت ضعف درونی، تحت سلطه کفار قرار گرفتند.

در واقع توجه به پیچیدگی مدیریت «سه دستگاه کفر و نفاق و ایمان در تمام تاریخ» است که ضرورت اعطاء هفتاد و دو حرف از هفتاد و سه حرف اسم اعظم الهی را به ائمه اطهار (1)

توضیح می دهد، نه اینکه علم آن ها منحصر در احکام فقهی فردی چون نماز و روزه و حج و... باشد. به همین دلیل است که در حساس ترین حوادث تاریخ که از ائمه اطهار (علیه السلام) در مورد موضع گیری های شان سوال می شود، آن ها تماماً به آیات قرآن استناد می کنند؛ چرا که در قرآن کریم، احکام «امت و حکومت و تمدن» بیان شده است. أشعث بن قیس از حضرت امیر (علیه السلام) سوال طعن آمیز کرد که تو از زمانی که خلیفه شدی،

ص: 77

دائماً می گویی من مظلوم بودم، پس چرا باظالمین برخورد نکردی؟ امیرالمومنین (علیه السلام) عمل خود را به این آیه قرآن مستند کرد(1): «إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي» (طه/94) چون وقتی حضرت موسی (علیه السلام) هارون را توبیخ کرد که «چرا در برابر گوساله پرستی موضع نگرفتی؟» در جواب گفت: «من ترسیدم که بگویی میان بنی اسرائیل تفرقه ایجاد کردی!» پس «احکام تفرقه» و «احکام وحدت کلمه» در قرآن است و علوم اصلی ائمه اطهار (علیه السلام) ناظر به این امور است. یا هنگامی که از جنگ جمل فارغ شد، خطبه خواند و فرمود که این جنگ را بر اساس آیه «وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أئِمَّةَ الْكُفْرِ...»(2)

(توبه/12) انجام دادم.(3)

نمونه دیگر در بیان شریف امام باقر و امام صادق (علیه السلام) است که طبق روایات منقول در ذیل آیه ی «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ...»(4) (نساء/77) می فرمایند(5) این آیه در شأن امام حسن مجتبی (علیه السلام) نازل شده و صلح را بر اساس این آیه قبول کردند. یا وقتی از امام رضا (علیه السلام) سوال می کنند که چرا ولایت عهدی مأمون را پذیرفتی؟ حضرت در پاسخ به آیه «اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْم»(6)

(یوسف/55) استناد

ص: 78

1- کتاب سلیم بن قیس الهمدانی، ج 2، ص 664.

2- «و اگر پیمان های خود را پس از عهد خویش بشکنند، و آیین شما را مورد طعن قرار دهند، با پیشوایان کفر پیکار کنید».

3- تفسیرالقمی، ج 1، ص 283.

4- « آیا ندیدی کسانی را که (به آنها گفته شد:) دست از جهاد بردارید، و نماز را برپا کنید، و زکات بپردازید...».

5- البرهان فی تفسیرالقرآن، ج 2، ص 129.

6- «(حضرت یوسف) گفت: «مرا سرپرست خزائن سرزمین (مصر) قرار ده، که نگهدارنده و آگاهم».

و فرمود: «یوسف پیامبر(علیه السلام) خود به پادشاه کافر پیشنهاد وزارت داد ولی حاکم دولت اسلامی، من را مجبور به این کار کرد».

اساساً تأویل و تحریفی هم که نسبت به قرآن کریم انجام شد، تحریف احکام «امت و حکومت و تمدن» بود و تحریف و بدعت در احکام عبادات در درجات پایین تری از اهمیت قرار دارد. همان طور که در برخی روایات از قول نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است(2)

که به صحابه فرمودند: «اولین چیزی که از اسلام نقض می کنید، ولایت است و آخرین چیزی که نقض می کنید، نماز است». لذا منافقین پیش از هر کاری، ابتدا در احکام وحدت کلمه و جامعه اسلامی تأویل کردند و آن را به جماعت مسلمین منتسب کردند؛ در حالی که جماعت مسلمین هنگامی که از اراده الهی تبعیت کند، ارزشمند خواهد بود. همچنین احکام حکومت و تعیین حاکم را بر اساس شورا و نظر اهل حل و عقد و روسای قبائل بنیان گذاشتند؛ در حالی که این امر منوط به نص نبوی بود. علاوه بر این، احکام تمدن الهی را واژگونه کردند و روابط تمدنی در ایران و روم را وارد جامعه اسلامی کردند و روکشی از ظواهر مذهب بر آن کشیدند.

بعضاً گمان می شود قرآن فقط همین وجود کتبی است در حالی که حقیقت قرآن، آن چیزی است که بر قلب نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده است. قرآن بر قلبی نازل شده است که 72 حرف از 73 حرف اسم اعظم الهی به او داده شده است و پیچیدگی علم قرآن به قدری است که اگر بشر تا میلیون ها سال هم ابرکامپیوترها را ارتقاء دهد، نمی تواند

ص: 79

---

1- . عیون اخبارالرضا، ج2، ص139.

2- . تفسیرالقمی، ج2، ص413.

«معادلاتِ توازن بین سه دستگاه کفر و نفاق و ایمان» و نحوه برخورد با ظرفیت هریک را بر اساس «اراده خدای متعال» درک کند. لذا ائمه اطهار (علیه السلام) همچون انبیاء گذشته، مأمور به «ضربه زدن به جامعه کفر و نفاق» بودند اما بر اساس رضایت و علم الهی؛ نه اینکه بخواهند به معنای مادی انقلابی گری، به غوغاسالاری و ابراز تهور و جسارت و... پردازند. آن ها احکام «قیام و مبارزه و سکوت و تقیه و...» را از علم الهی و اراده خدای متعال گرفته و اگر مأمور به جنگ می شدند با تمام قوا می جنگیدند و اگر مأمور به تقیه می شدند، با اعلی درجات صبر و حلم عمل می کردند. در عصر ما هم وقتی که حضرت امام (رحمه الله) از سال 43 تا سال 56 در اوج انزوا و فضای پر از خمود گرفتار بود، مجاهدین خلق به ایشان پیشنهاد همکاری دادند. علی رغم اینکه چنین پیشنهادی از نظر «تئوری قدرت مادی» بهترین فضا برای خروج از انزوا و ایشان محسوب می شد، ولی ایشان با تمام صلابت و اخلاص دست رد بر سینه آن ها زد؛ چرا که این عمل را متناسب با علم و اراده الهی تشخیص داده بود. این در حالی است که اگر ما بخواهیم مال شخصی خود را از غاصبی بگیریم، از هر کسی که با ما همراه شود استقبال می کنیم تا بتوانیم آن مال را از دست او خارج کنیم. اما در زمانی که رژیم پهلوی در اوج قدرت بود و جریان های مبارز از حضرت امام فاصله گرفته بودند، ایشان از راه و رسم قدرت الهی ذره ای تخلف نکرد و نپذیرفت که از مسیری غیر از مسیر الهی، مبارزه خود را پیش ببرد.



«حفظ امنیت کلمه توحید و جلوگیری از بازگشت امت و حکومت اسلامی به کفر جلی» (به عنوان رکن بعثت)، تحلیل‌گر تفاوت رفتار امام حسین (قیام در برابر یزید) با سایر ائمه هدی (تقیه در برابر سایر خلفا)

در مبحث گذشته بیان شد که نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به کمک امیرالمومنین (علیه السلام) به نحوی فرهنگ جهاد با کفار را در جامعه اسلامی نهادینه کرده بود که منافقین علی رغم «شدت در دنیاپرستی» شان، مجبور شدند جهاد با کفار را ادامه دهند؛ آن هم در حدی که دو امپراطوری بزرگ روم و ایران را که ابرقدرتهای جهان بودند، ساقط کردند! یعنی امیرالمومنین (علیه السلام) با تحمل و صبر خود، میان سه دستگاہ «کفر و نفاق و ایمان» توازن قدرت را به نحوی برقرار کردند تا آرمان های نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) محقق شود و از حق خودشان چشم پوشیدند تا منافقین مجبور شوند برای از دست رفتن خلافت غصب شده، با کفار جهاد کنند و بت پرستی را از روی زمین برکنند و امنیت را برای اسلام و مسلمین تامین نمایند. این همان امنیتی است که برای امت یهود و مسیح تامین نشد؛ چرا که منافقین در

امت موسوی و عیسوی، طوری جامعه الهی آن زمان را منحرف کردند که از شدت ضعف درونی، تحت سلطه کفار قرار گرفتند.

لذا عظمت فعل امیرالمومنین از این روند روشن می شود که بعد از شهادت همسر گرامیشان به آن وضع ناگوار، حضور خود را در جامعه نفاق با انواع موضع گیری ها و مشورت ها ادامه می دهد تا روند فروپاشی کفر و تامین امنیت برای کلمه توحید را مدیریت کنند. به عنوان نمونه، وقتی خلیفه دوم از سپاه صد و پنجاه هزار نفری ایرانیان دچار رعب شد و به او پیشنهاد شد تا شخصاً در جنگ نهاوند شرکت کند، امیرالمومنین (علیه السلام) به او مشورت می دهند که این مسأله، مسأله ی نصرت دین خداست که وابسته به عده و عده نیست؛ پس از کثرت دشمن نترس و به جای آن که شخصاً در جنگ شرکت کنی، سپاهیان را بفرست که اگر بر خلیفه مسلمین ضربه ای وارد شود، نخ تسبیح پاره خواهد شد و نمی توان مهره ها را بدون آن جمع کرد. (1)

همچنان که یاری رسانی اعجاز آمیز حضرت امیر به سپاه خلیفه دوم در قضیه «یا ساریة الجأ الجبل» در برخی کتب نقل شده است. (2)

علاوه بر این، گزارش هایی هم درباره مشورت حضرت به خلیفه دوم در جنگ با روم، (3) حرکت به سمت بیت المقدس برای امضای امان نامه به اهالی آن و... نقل شده است. به این صورت، معنای صحیح این جمله که «امیرالمومنین برای حفظ اصل اسلام سکوت کرد» روشن می شود چون ممکن است گفته شود که بر اساس معارف اهل بیت، اصل اسلام همان ولایت و امامت است که آن هم غصب شد؛ پس چرا امیرالمومنین سکوت کرد؟!

ص: 82

---

1- . نهج البلاغه، خطبه 146، ص 203.

2- . الهدایة الكبرى، ص 170.

3- . نهج البلاغه، خطبه 134، ص 192.

پاسخ آن است که امیرالمومنین به علم الهی و نبوی می دانست که مردم ولایت ایشان را نمی پذیرند و اصل اسلام به این معنا محقق نمی شود بلکه اصل اسلام در چنان شرایطی، زنده ماندن نبوت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و ادامه فرهنگ کفرستیزی و تحقق آرمان بعثت و آرمان همه انبیا مبنی بر تامین امنیت برای کلمه توحید و نبوت و محو بت پرستی و کفر جلی بود و از آنجا که منافقین مجبور شده بودند که این راه را از طریق جهاد با کفر - و لو با نیت حفظ حکومت خود - ادامه دهند، حضرت علی سکوت کرد و قیام نکرد به نحوی که آنان این مهم را محقق کنند. یعنی اراده الهی بر این قرار گرفته که پس از 6800 سال غلبه «کفر» بر جهان، دین الهی وارد معادلات قدرت جهانی شود و بشریت و لو با تکیه به ادبیات «نفاق»، توحید و نبوت را به رسمیت بشناسد؛ گرچه به دلیل انکار و عناد، ولایت و امامت را نپذیرد. در تناسب با همین مطلب است که از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که فرمود: امیرالمومنین به این علت مردم را به سوی خود دعوت نکرد که عدم رجوع آن ها از اسلام و باقی ماندن بر دین و لو با ضلالت و گمراهی، بهتر از کفر آن ها بود؛ همان طور که وقتی از امام صادق (علیه السلام) پرسیدند که چرا امیرالمومنین قیام نکرد، به حسب نقل های مختلف فرمود: «خَوْفًا أَنْ يَرْتَدُّوا وَلَا يَشْهَدُوا أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» یا «مَخَافَةَ أَنْ يَرْجِعُوا كُفْرًا»<sup>(1)</sup>.

پس می توان گفت تقیه امیرالمومنین (علیه السلام) نسبت به «دستگاه نفاق» و عدم قیام برای بازپس گیری حق خود، از یک سو به دلیل عدم همراهی مردم نسبت به ولایت و از سوی

ص: 83

---

1- «از ترس اینکه مرتد شوند و شهادت ندهند که محمد رسول خداست» یا «از ترس اینکه دوباره کافر شوند». بحار الانوار، ج 29، ص 440.

دیگر، به دلیل فعالیت منافقین در جهت آرمان بعثت و مأموریت ویژه نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) یعنی «از میان برداشتن کفر جلیّ از روی کره زمین» بود. یعنی امیرالمومنین (علیه السلام) با مدیریتی که در توازن بین سه نظام انجام داد، موفق شد دستگاه کفر را توسط دستگاه نفاق از بین ببرد و همزمان دستگاه ایمان و ولایت را از نابودی نجات دهد که این رفتار به علم لدنی نیازمند است. زیرا باید نسبت به «ظرفیت دستگاه کفر» و «ظرفیت دستگاه نفاق» و «ظرفیت دستگاه ایمان» علم داشت تا در توازن قدرت میان آن‌ها، اراده خدای متعال را در عالم جریان داد. به همین دلیل است که پس از بعثت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، شکل آیات و معجزات الهی تغییر کرده و اگر انبیاء گذشته به همراه آیات الهی (ناقه صالح و عصای موسی و دم عیسوی و...) مبعوث می شدند تا بر مردم اتمام حجت کنند، این نفس نفیس اهل بیت (علیه السلام) و موضع گیری های اجتماعی و تاریخی آنان در مدیریت دستگاه کفر و نفاق و ایمان است که با مردم اتمام حجت می کند و معجزه الهی است. یعنی علی بن ابی طالب که در اوج تنهایی و فشار از سوی تمامی جامعه قرار گرفته است، چطور معادلات را سازماندهی می کند که منافقین مجبور به جهاد با کفار می شوند. لذا ملاحظه می شود که ذیل برخی آیات قرآن که در آن‌ها از عبارت «آیه» استفاده شده است، حضرات معصومین (علیه السلام) می فرمایند: «آیات الهی ما هستیم.»<sup>(1)</sup>

شخصی که آن طور همسرش را به شهادت رساندند و او را در انزوای کامل قرار دادند و او را به تفرقه میان مسلمین متهم کردند، چه رفتار و موضع گیری در برابر آن‌ها دارد که بعد از گذشت بیست و پنج سال از خانه نشینی او، همان مردم مبتلا به نفاق، حول او جمع می شوند؟ امیرالمومنین نیز در اوج کراهت و

ص: 84

---

1- . به عنوان نمونه: الکافی، ج 1، ص 207 (باب أن الايات التي ذكرها الله عزوجل في كتابه هم الائمة).

عدم تمایل نسبت به خواست آن‌ها، به خاطر هدایت همین مردمِ خو گرفته به نفاق، حکومت را قبول می‌کنند. لذا در زیارت روز غدیر به ایشان عرض می‌کنیم: «مَوْلَايَ أَنْتَ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ... فَمَا تَنَاقَضَتْ أَعْمَالُكَ وَلَا اخْتَلَفَتْ أَقْوَالُكَ وَلَا تَقَلَّبَتْ أَحْوَالُكَ»<sup>(1)</sup>. در تناسب با همین مطلب است که در روایات آمده<sup>(2)</sup>:

«ائمه اطهار (علیه السلام) با استقرار روح القدس در قلب مقدس شان، دائما از علم الهی بهره مند بودند» اما انبیاء گذشته برای انجام ماموریت‌های خود، منتظر نزول علم الهی از طریق حضرت جبرئیل (علیه السلام) بودند.

لذا امیرالمومنین (علیه السلام) از طرفی، از طریق «مدیریت دستگاه نفاق»، «دستگاه کفر» را نابود کردند و از طرف دیگر دائما مراقب افعال منافقین بودند که جامعه اسلامی را به «کفر جلی» برنگردانند؛ و از طرف سوم به حفظ «دستگاه ایمان» -- علی رغم کمی تعدادشان -- همت گماردند. اما در زمان خلیفه سوم، به دلیل فتوحات جامعه اسلامی و آشنایی آن‌ها با فرهنگ و تمدن مادی روم و ایران، فرهنگ رفاه طلبی و کاخ نشینی وارد جامعه اسلامی شد. این در حالی بود که خلیفه اول و دوم حتی در خانه خود هم به اندک غذایی اکتفاء می‌کردند. لذا ورود تمدن مادی ایران و روم -- و به تعبیر امروزی آن «زندگی آمریکایی» -- به جامعه اسلامی، بر مردم سخت آمد و موجب خشم جامعه شد. لذا مردم با روحیه انقلابی گری غیرقاعده مند و مادی، عثمان را کنار زدند و از حضرت درخواست پذیرش منصب خلافت کردند. حضرت با شروطی پذیرفتند ولی پذیرش حکومت از سوی ایشان، به معنای تشکیل حکومتی با تکیه بر جامعه ناب

ص: 85

---

1- «مولاى من! حجت رسا [و برهان درخشان] تویی... پس کارهایت با یکدیگر تضاد و سخنانت با هم اختلاف نداشت و حالاتت دگرگون نمی شد».

2- بصائر الدرجات، ج 1، ص 451 (باب فی الائمه أن روح القدس یتلقاهم اذا احتاجوا الیه).

اسلامی نبود. لذا پس از پذیرش خلافت، همان کسانی که به روابط نفاق آلود در امر قدرت و سیاست انس گرفته بودند، مدیریت امیرالمومنین را به چالش کشیدند و تهمت زدند که علی ابن ابی طالب با روش مدیریت جامعه آشنا نیست. بله، امیرالمومنین هیچگاه نمی خواست با تکیه به «تئوری قدرت مادی» و اخلاق امتیازدهی و قبیله گرایی و... جامعه را اداره کند و لذا در پاسخ به این اتهامات فرمود: «قَدْ يَرَى الْحَوْلُ الْقَلْبَ وَجَهَ الْحَيْلَةِ، وَدُونَهَا حَاجِرٌ مِنْ تَقْوَى اللَّهِ، فَيَدْعُهَا رَأْيَ الْعَيْنِ وَيَنْتَهِي فُرْصَتَهَا مَنْ لَا حَرِيحَةَ لَهُ فِي الدِّينِ»<sup>(1)</sup>

اما این مخالفت ها سرانجام مردم را از حول امیرالمومنین پراکنده کرد و زمینه شهادت ایشان را فراهم ساخت.

بعد از ایشان، امام حسن مجتبی (علیه السلام) دچار آنهمه ابتلائات شد و در نهایت حکومت را دوباره غصب کردند و یاران ایشان را شهید کردند و پدرشان را در منابر لعن و نفرین کردند و ایشان را در اوج انزوا و فشار قرار دادند. اما زمانی که معاویه بر منبر مسجد کوفه قرار گرفت و امام حسن (علیه السلام) را در پله پایین تر از خود قرار داد تا از این طریق ایشان را تحقیر کند، امام حسن (علیه السلام) خطبه ای خواند و به نحوی افشاگری کرد که معاویه گفت: «والله ما نزل الحسن إلا - أظلمت على الأرض و هممت أن أبطش به ثم علمت أن الإغضاء أقرب إلى العافية»<sup>(2)</sup> حسن بعد از خطبه اش از منبر پایین نیامد مگر اینکه دنیا بر من تیره و تار شد و تصمیم گرفتم او را بکشم اما دیدم رها کردن او به عافیت حکومتم

ص: 86

- 
- 1- . «گاهی این طور است که فرد آگاه به تحولات و دگرگونی ها راه نیرنگ را می بیند، اما تقوای الهی مانع او می شود، پس با اینکه راه نیرنگ را دیده آن را ترک می کند، ولی کسی که در [امور] دین بی پروا است از این فرصت سوءاستفاده می کند». نهج البلاغه، خطبه 41.
  - 2- . الامالی (للطوسی)، ص 567.

نزدیک تر است. علی رغم این اتمام حجت و موضع گیری بی نظیر امام حسن مجتبی (علیه السلام)، کوفیان به حکومت معاویه تن دادند و بنی امیه نیز خلافت الهی را به سلطنت مادی تبدیل کرد.

ابن ابی الحدید روایتی را از یکی از اصحاب معاویه - که با معاویه همنشینی زیادی داشت - نقل می کند (1).

که هرگاه او پس از هم صحبتی با معاویه به منزل باز می گشت، از عقل و کیاست و تدبیر او تعریف می کرد. اما یکبار بعد از بازگشت از مجلس معاویه، فرزندش می بیند که پدر به شدت ناراحت است و علت را جویا می شود و او می گوید: «رجعتُ من عند أکفر الناس و أخبثهم» من از نزد کافرترین و خبیث ترین مردم برگشتم! زیرا امروز به معاویه پیشنهادی دادم و خطاب به او گفتم: «شما مدت زیادی حکومت کردید و به سن پیری رسیدید، از طرف دیگر معلوم است که بنی هاشم نیز نمی توانند بر ضد شما کاری انجام دهند. پس برای اینکه یاد نیکی از شما در تاریخ باقی بماند، رفتار بهتر و عادلانه با بنی هاشم داشته باشید.» ناگهان معاویه را در حال خشم و ناراحتی دیدم که گفت: «چه یاد خوبی از من باقی بماند؟! مگر تو ندیدی که خلیفه اول و دوم آن تلاش ها را کردند ولی هیچ اسمی از آن ها نمانده است؟! اما به «ابن ابی کبشه» - که منظورش پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بود که کفار ایشان را به این کنیه صدا می زدند - نظر کن که مردم روزی پنج مرتبه نام او را در مأذنه ها فریاد می زنند؛ اسم اوست که باقی می ماند.» معاویه در چنین سطحی از کفر و عناد و دشمنی با نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت (علیه السلام) قرار داشت و به یاران ائمه نیز بزرگترین ظلم ها را روا داشت، اما هیچ وقت حاضر نشد امام

ص: 87

---

1- . شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ج 5، ص 129.

حسن مجتبی (علیه السلام) را علنا به شهادت برساند و به صورت آشکار، به حذف فیزیکی حضرت مبادرت کند و پس از شهادت امام حسن مجتبی (علیه السلام) نیز همین روند را در 10 سال امامت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) ادامه داد. لذا در وصیت به فرزندش یزید می گوید: من همه ی مقدمات حکومتِ تو را فراهم کردم و از همه برای تو بیعت گرفتم، اما وقتی به حکومت رسیدی هیچ گاه با حسین در نیفت. یعنی به دنبال حذف فیزیکی او نباش.

اما یزید، شخصیت خاص و وضع منحصر به فردی در ضلالت و خباثت و کفر داشت. در همین رابطه خدای متعال می فرماید: «مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا» (1)

(اسراء/60) و روایات زیادی از اهل سنت و شیعه ذیل این آیه وارد شده که شجره ملعونه همان بنی امیه هستند. ظاهر معنای ادامه ی این آیه، آن است که کار آن ها جز طغیان چیزی بر آن ها اضافه نمی کند؛ اما در یکی از تفاسیرِ روایی، ادامه آیه این طور تفسیر شده است: «یزید» آن ها (یعنی یزید بنی امیه) چیزی جز طغیان کبیر نیست! یعنی یزید که از نسل بنی امیه است، طغیان بزرگی را رقم خواهد زد. آیا می توان همانند تلقی موجود در جامعه مومنین، طغیان بزرگ او را به شراب خواری و قماربازی و میمون بازی او منحصر کرد؟! یا این معنا، ادراکی بسیار ضعیف از شخصیت شناسی یزید و سایر ائمه نفاق و ائمه کفر است؟! به نظر می رسد چنین ادراکی، برخورد ضعیفی با قیام بزرگ عاشورا است و باعث می شود این

ص: 88

---

1- . «و ما آن رؤیایی را که به تو نشان دادیم، فقط برای آزمایش مردم بود؛ همچنین شجره ملعونه را که در قرآن ذکر کرده ایم. ما آنها را بیم داده (و انذار) می کنیم؛ اما جز طغیان عظیم، چیزی بر آنها نمی افزاید».



نهضت عظیم به مبارزه با شراب خواری و قماربازی و میمون بازی - که محرمانه شایع در میان الواط معمولی هست - تنزل یابد. آیا صرفاً برخی گناهان فردی که هیچ شخصی در جامعه اسلامی نباید انجام دهد و یزید آشکارا انجام می داد، موجب چنین قیام بزرگی از سوی حضرت سیدالشهداء شده است؟! این نوع تحلیل - که رایج است - نه با «طغیان کبیر» تناسب دارد و نه با «قیام بزرگ حضرت سیدالشهداء»! لذا یکی از شواهد برای ردّ این نظریه، آن است که بسیاری از حگام قبل و بعد از یزید - همانند خلفای عباسی - بودند که همین گناهان را به صورت آشکارا و علنی انجام می دادند؛ اما ائمه زمان آن ها در برابر آن ها قیام نکردند که یکی از نمونه های آن، شرابخواری متوکل در برابر حضرت هادی (علیه السلام) است. این نوع گناهان از سوی خلفای جور به صورتی شایع بود که کتاب مفصلی مانند «الآغانی» به توصیف این فسق و فجورها در زمان خلفای اموی و عباسی پرداخته است. حتی غاصبین خلافت امیرالمومنین (علیه السلام)، احکام متعددی از اسلام را زیر پا گذاشتند (مانند بدعت در بعضی از احکام نماز و وضو، حکم ارث، حکم طلاق، حکم سرقت، ماجرای فدک و آیه تطهیر و تغییر مکان «مقام ابراهیم» و پس نگرفتن اموال کارگزاران خائن،...) ولی امیرالمومنین (علیه السلام) نه تنها قیام نکرد بلکه تحت اجبار، بیعت نیز فرمود!

لذا تمام مطالب که در مباحث قبلی بیان شد، مقدماتی برای روشن شدن مأموریت حضرت سیدالشهداء و تحلیل صحیح از علت قیام ایشان بود. بیان شد مأموریت تمام انبیاء گذشته و نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیرالمومنین (علیه السلام) و امام حسن مجتبی (علیه السلام)، «مدیریت توازن میان سه نظام کفر و نفاق و ایمان» برای «دستیابی به امت و حکومت و تمدن

الهی» بوده است، و امام حسین (علیه السلام) نیز این مأموریت بزرگ را از آن ها به ارث برده بود. لذا نمی توان قیام حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) را به مبارزه با گناهان فردی و علنی یزید تنزل داد؛ خصوصاً با توجه به این که چنین گناہانی با وصف «طغیان کبیر» تناسبی ندارد. پس معنای «طغیان کبیر» چیست که چنین مبارزه عظیمی را در پی دارد؟! چه چیزی در فکر یزید بود که حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) - بر خلاف تمامی ائمه هدی - بیعت او را از همان ابتدا نپذیرفت؟

پاسخ اجمالی آن است که یزید بعد از گذشت 60 سال از بعثت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و مشاهده رفتار منافقانه خواص و جامعه مسلمین به این نتیجه رسید که می تواند جامعه را به کفر جلیّ بازگرداند. لذا تصمیم گرفت همان توحید و نبوت و ظواهر دینی که غاصبین خلافت جرأت عقب نشینی از آن ها را نداشتند، کنار بزنند و کفر باطنی خود را علنی کند. زیرا منافق نیز همانند کافر به دنبال دنیاپرستی است ولی به دلیل ملاحظه قدرت دستگاه ایمان، پشت ادبیات دینی سنگر می گیرد و حاضر می شود برای قدرت، از برخی شهوات صرف نظر کند و به ظواهر دین ملتزم گردد. اما هنگامی که قدرت دستگاه ایمان را تضعیف شده ببیند، بسیار طبیعی است که همین موانع ظاهری که در مقابل تخلیه شهواتش قرار دارند، کنار بزنند و ارضاء تمنیات خود را بدون هیچ مانع و محدودیتی دنبال کند و اما این به معنای انهدام تمام دستاوردهای نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و حتی انبیاء سابق بر ایشان بود؛ چون تمام 124 هزار پیامبر الهی نیز انتظار ظهور پیامبر خاتم را می کشیدند تا او بساط بت پرستی آشکار را از تمام کره زمین برچینند. دستاوردهایی که نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در بیش از 60 غزوه و سریّه و با مجاهدت های خود و امیرالمومنین (علیه السلام) تحقق بخشید و کمر

کفر را در جزیره العرب شکست. یعنی بعد از 6800 سال، تاریخ به نقطه ای رسیده بود که خدای متعال اراده کرده بود با بعثت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، امنیت خداپرستی تامین شود و دین الهی از زیر سلطه حکومت کفار بیرون بیاید و تا دیگر موحدین را نسوزانند و نکشند! این مشیت الهی با مجاهدت های نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیرالمومنین (علیه السلام) محقق شد به طوری که منافقین جرأت نکردند ذره ای از آن عدول کنند بلکه «جهاد با کفار» را تا فروپاشی دو امپراطوری روم و ایران ادامه دادند. اما یزید به زعم خود به این نتیجه رسیده بود که دیگر فرصت برای کنار زدن پرده نفاق و بازگشت به کفر فراهم است و عملاً می خواست اراده خدای متعال نسبت به تکامل تاریخ را بر هم بزند. در واقع یزید می خواست جاهلیت اولی را زنده کند! اما حضرت سیدالشهداء با قیام خودش کاری کرد که تا زمان ظهور حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هیچ یک از خلفای جور، جرأت نکردند که جامعه را به بت پرستی آشکار برگردانند.

برای تقریب به ذهن می توان به این مثال توجه کرد که وقتی افراد زندگی خود را به سطح معینی از رفاه و «تکامل مادی» می رسانند، دیگر حاضر نیستند به سطحی پایین تر از آن عقب گرد کنند. در «تکامل معنوی» نیز همین مسأله صادق است، یعنی بعد از آن همه زحمت و فداکاری، برای توحید و نبوت امنیت ایجاد شده بود و دین الهی در معادلات قدرت جهانی حضور پیدا کرده بود و بت پرستی آشکار در شرف نابودی کامل قرار داشت. در چنین شرایطی، سخن از بازگشت به عقب به هیچ وجه قابل پذیرش نبود و امام حسین (علیه السلام) به عنوان تجسم عینی فرهنگ بعثت و وارث تمامی انبیاء الهی، حاشا و کلا که اجازه تحقق این نقشه پلید را بدهند. لذا در این عرصه، مرد و زن و کودک و جوان

و پیر موضوعیت ندارد و برای حفظ بیضه اسلام و دفاع از اساس کلمه توحید و جلوگیری از بازگشت کفر جلی به جامعه اسلامی، همه مکلف هستند. همین مسأله است که می تواند علت خروج حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) با زنان و فرزندان را توضیح دهد. در داستان اصحاب اخدود نیز وقتی مادری را به همراه نوزادش مجبور کردند که به سمت گودال آتش برود، ناگهان تردیدی در قلب آن مادر افتاد که آیا چنین کاری نسبت به فرزندش رواست که ناگهان فرزند به سخن آمد و گفت: مادر تردید نکن، مسأله توحید از حفظ جان من برتر و مهم تر است.

لذا در اولین برخورد یزید با حضرت اباعبدالله (علیه السلام)، او به حاکم مدینه فرمان داد که یا از حسین بیعت بگیر یا او را بکش! در حالی که یزید سکوت حضرت (علیه السلام) را در زمان پدرش دیده بود که ایشان به دنبال کسب خلافت نیست و می توانست تأملی کند و ببیند رفتار سیاسی حضرت (علیه السلام) چه خواهد بود و بعداً تصمیم بگیرد. یا اینکه به حضرت پیشنهاد ادامه صلحی را بدهد که با امام حسن (علیه السلام) منعقد شده بود. اما یزید همان ابتدا اصرار بر کشتن امام داشت و این در حالی بود که در جامعه ی آن روز مسلمین - با تمام غفلت زدگی حاکم بر آن - کشتن اباعبدالله الحسین (علیه السلام) به معنای کفر و انهدام فرهنگ بعثت بود. به همین دلیل وقتی مروان به حاکم مدینه اصرار کرد که در مدینه، اباعبدالله را به قتل برساند، آن حاکم اموی گفت: «ویحک! إنک أشرت الی بذهاب دینی و دنیای»<sup>(1)</sup> وای

بر تو! این کار به معنای از دست دادن دین و دنیای من است. وقتی سر مبارک حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) را به شهر شام وارد کردند، یکی از علمای شام که از تابعین بود

ص: 92

---

1- . اللهمف علی قتلی الطفوف، ص 23.

با مشاهده این صحنه از مردم جدا شد و یک ماه خود را پنهان کرد. وقتی او را پیدا کردند و از علت کارش سوال کردند، او این شعر را خواند: «و یکترون بأن قُتلت و انما/ قتلوا بک التکبیر و التهلیلا» (1) اینها برای کشتن تو تکبیر می گویند در حالی که با کشتن تو، الله اکبر و لا اله الا الله را کشتند. همه می فهمیدند معنای کشتن حسین (علیه السلام) چیست. لذا عبدالله بن مطیع هم در راه کوفه به امام عرض کرد: اگر شما کشته شوید، حرمت اسلام و حرمت عرب و حرمت قریش هتک خواهد شد. (2) در روز عاشورا هم حرّ وقتی تصمیم گرفت به امام بپیوندد که تصریح عمر سعد بر قتل امام را دید.

پس باید توجه کرد که اصرارِ یزید بر «گرفتن بیعت» یا «کشتن» برای چیست و تأکید حضرت بر عدم بیعت - برخلاف رفتار تمام ائمه معصومین - چیست. حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) به مروان می فرمایند: «علی الإسلام السلام إذ بُلیت الامه براع مثل یزید» اگر قرار است امت اسلامی به حاکمی چون یزید مبتلا شود، باید با اسلام خداحافظی کرد. اما سوال مهم در تحلیل این فرمایش این است که کدام اسلام؟ اسلام اهل بیت که در آن زمان، در اوج انزوا قرار داشت. همان طور که معروف است، کمترین روایات نقل شده مربوط به امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) است؛ چرا که امت اسلامی در آن زمان به امامان خود احساس نیازی نمی کردند و در عمق اخلاق نفاق فرو رفته بودند و به آن خو گرفته بودند و جامعه اسلامی سالها بود که با «اسلام اهل بیت» خداحافظی کرده بود! پس کدام اسلام مدّ نظر است؟! تحلیل صحیح از این کلام

ص: 93

---

1- . بحار الانوار، ج 45، ص 129.

2- . الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج 2، ص 72.

حضرت (علیه السلام) آن است که همان اسلام ظاهری نفاق آلود که در آن، توحید و نبوت و ظواهر دین چون نماز و روزه و حج و... محترم شمرده می شد، در حال از بین رفتن است و نشانه آن این است که من به عنوان فرزند پیامبر در معرض قتل و کشتار قرار گرفته ام. اما مردم مدینه که مرکز اجتماع صحابه رسول خدا بود، بعد از هشدار حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) بیدار نشدند و مساله را به دعوی قدرت بین بنی هاشم و بنی امیه تفسیر کردند! پس حضرت (علیه السلام) ابتدائاً به دنبال کسب حکومت نبود و لذا علی رغم کثرت یاران و خویشاوندان حضرت در مدینه و مهیابودن شرایط، در آنجا دست به شمشیر نبرد و استانداری مدینه را تصرف نکرد. چرا که می دانست از لوازم اولیه ی تشکیل حکومت یعنی همراهی مردم بهره مند نیست بلکه با بیعت نکردن و خروج از مدینه می خواست به مردم اعلام کند که اسلام به قرائت ادبیات نفاق نیز در معرض تهدید و نابودی است و فرزند رسول خدا به عنوان وارث آرمان بعثت در معرض خطر جانی و قتل است.

حجت بعدی بر جامعه اسلامی، خروج حضرت به همراه زنان و فرزندان است، اما مدینه - مرکز تقدس و معنویت کذایی در آن زمان - خم به ابرو نمی آورد! این سفر که سفری معمولی نیست. پس باید برای همگان سوال ایجاد کند که چرا حضرت با زنان و فرزندان قصد سفر کرده است؟! این درحالی است که علاوه بر حضرت، عبدالله بن زبیر نیز - که به دنبال رسیدن به قدرت بود - از بیعت یزید سرباز زد و از کوره راه ها فرار کرد. به حضرت نیز پیشنهاد کردند تا مسیرهای فرعی را برای حرکت خود انتخاب کنند اما حضرت (علیه السلام) چنین نکردند و از راه اصلی مدینه به مکه حرکت کردند. (1)

دلیل این

ص: 94

تصمیمات چیست؟! به نظر می رسد حضرت سیدالشهداء(علیه السلام) می خواست پیام خود را به همه برساند و بر همه اتمام حجت کند! شما تصور کنید فرزند رسول الله در راه های سرزمینی که منتسب به حاکم اسلامی است و شعارش شعار دین رسول الله است، در مدت قریب به شش ماه آواره شود! این چه پیامی بزرگی برای مردم آن جامعه دارد؟! حداقل مطلب این است که برای همه سوال شود که چرا ذریه رسول الله و تجسم اخلاق و رفتار رسول الله در کشور اسلامی، شش ماه است که آواره بیابان ها شده است؟! سفری که ماه (شعبان، رمضان، شوال، ذی القعدة، ذی الحجه) به طول انجامید. لذا وقتی سلیمان بن صرد خزاعی در کوفه برای دعوت شیعیان به قیام خطبه خواند، در توصیف وضعیت اباعبدالله گفت: «هارباً من طواغیت آل ابي سفیان».(1)

حجت دیگر، برخورد حضرت با پیشنهاد عبدالله بن عمر (در حضور ابن عباس) در مکه بود که عرض کرد: شما بیعت نکنید اما در گوشه ای بنشینید تا شما را نکشند. امام در پاسخ فرمود: «أف بر این کلام! تو هنوز نفهمیدی که اینها تا زمانی که من بیعت نکنم، به تعقیب من ادامه می دهند تا مرا بکشند»(2) لذا وقتی ابن عباس از مجلس خارج شد گفت: «وا حسیناه!» همه را متوجه کرد که حضرت در معرض کشته شدن قرار دارد. یعنی حضرت (علیه السلام) مکرراً اعلام می کند که من را آواره کرده اند و قصد قتل من را دارند.(3)

نهایتاً اباعبدالله در ایام حج و در روز ترویبه، حج خود را به عمره مفرده تبدیل کرد و در مقابل چشم همه حجاج، از مکه خارج شد. یعنی یزید می خواهد تنها تجسم فرهنگ بعثت را

ص: 95

---

1- . اللهوف علی قتلی الطفوف، ص 32.

2- . تسلیه المّجالس وزینه المّجالس، ج 2، ص 166.

3- . مدینه المعاجز الاثمه الاثنی عشر، ج 3، ص 484.

در خانه امن الهی به شهادت برسند. با این اوصاف، یزید به چه چیزی از ظواهر اسلام پایبند است؟! معنای این رفتارها و موضع گیری ها، اثبات این مطلب است که یزید در حال انهدام حداقل های دین داری است. این اتمام حجت ها برای چه کسانی انجام گرفت؟ کسانی که از بیشترین تمکن مالی و عقلانی آن زمان برخوردار بودند و مستطیع شده بودند و به خانه خدا آمده بودند اما هیچ کدام از آن ها خم به ابرو نیاوردند و گفتند این دعوی قدرت میان بنی هاشم و بنی امیه است.

لذا حضرت برای اعلام این که جان شان حتی در حرم خدا هم در معرض خطر است، از مکه خارج شدند و با توجه به این که کوفیان از ایشان حمایت کردند، طبیعی بود که برای حفظ جان خود به محلی که در آن طرفدارانی وجود دارد، حرکت کنند. یعنی ابتدا این ادله و و بینات و احتجاج ها مطرح شد و سپس کوفیان به حضرت نامه نوشتند. مطلب آنقدر واضح بود که وقتی «أباهره» در راه کوفه خدمت حضرت (علیه السلام) عرض کرد: «ما الذی أخرجک من حرم الله و حرم رسوله»<sup>(1)</sup> چه چیز باعث شد که از حرم خدا و رسولش خارج شوی؟! حضرت (علیه السلام) او را عتاب کرد: «ویحک!... طلبوا دمی فهربت» وای برتو! مگر مطلب را نفهمیدی؟ آن ها می خواستند خون مرا بریزند که من هجرت کردم. پنج ماه هجرت توسط کسی که تجسم فرهنگ بعثت است و دوری او از خانه و کاشانه و آوارگی در شهرهای امت اسلامی و محاجه با بزرگان جهان اسلام، بینه های الهی را بر همه آشکار کرد. لذا خیلی عجیب است که بعضا گفته می شود مردم آن زمان جاهل بودند و نمی فهمیدند که حق چیست و حق دار کیست!

ص: 96



در حرکتشان به سمت کوفه وقتی با حرّ رو برو شدند، فرمودند: مردم خودشان به من نامه نوشتند، اگر نظرشان عوض شده، برمی گردم. حرّ جواب داد که امرای من نپذیرفتند و امکان برگشت نیست. حضرت ادامه دادند: پس بگذارید من از مرزهای سرزمین اسلامی خارج شوم. دوباره فرمان آمد که نمی شود. این به چه معناست؟ یعنی نوه رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) در بلاد اسلام امنیت جانی ندارد ولی در سرزمین های کفار امنیت جانی دارد. این بالاترین حجت بر جامعه آن روز است که یزید به دنبال «ارتجاع و بازگشت به جاهلیت اولی» است. بعد از رسیدن خبر شهادت حضرت مسلم (علیه السلام) - علی رغم برخی پیشنهادات به ایشان مبنی بر تغییر مسیر به سوی یمن و... - اباعبدالله به راهش ادامه داد چرا که می خواست در برابر «مظهر قدرت جامعه کفر» بایستد! این مهم با تغییر مسیر بسوی نقاط دوردست و مخفی تناسب ندارد. پس چه خروج ایشان از مدینه و چه حضورشان در مکه و چه خروج نابهنگام از مکه، همه اعلان بر این است که جان من در خطر است. کسی را که تجسم فرهنگ و آرمان های بعثت است و حافظ کلمه توحید و نبوت است، می خواهند بکشند. با همه اتمام حجت می کند ولی مردم در خواب و غفلت دسته جمعی خود باقی می مانند تا اینکه حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) و یاران ایشان را در روز عاشورا به شهادت می رسانند و محترم ترین نوامیس عالم را به اسارت می برند. البته آن ها در ابتدا از ادبیات تفاق در کوفه نیز دست بر نمی دارند و عبیدالله ملعون بر منبر کوفه می گوید: «کیف رأیت صنّع الله...»

اما بعد از پنج ماه آوارگی و دوری از مدینه و حوادث فجیع روز عاشورا و شهادت حجت خدا و بعد از چندین روز همسفری با قاتلان سیدالشهداء (علیه السلام) در مسیر کوفه و

شام، وقتی یزید سکون و خمود جامعه اسلامی را می بیند، فضا را برای آشکار کردن کفر خود و رسیدن به هدف مهیا ارزیابی می کند. لذا آن ابیات کثیف و کفر آمیز را در برابر سر بریده أباعبدالله الحسین (علیه السلام) به زبان می آورد: «بنی هاشم سلطنت را به بازی گرفته بودند وگرنه نه خبر غیبی آمده و نه وحیی نازل شده است. این کشته در مقابل کشته های بدر بود. ای کاش پدرانم که در جنگ بدر کشته شدند اینجا بودند و با خوشحالی به من دست مریزاد می گفتند.» یعنی «جنگ بدر» را که مظهر مبارزه مسلمین با کفار بت پرست بود، به عنوان هویت و افتخار خود مطرح و صریحا وحی را انکار می کند. توجه به این نکته، مهم است که شام با وجود اینکه مرکز ناصبی ها و دشمنان اهل بیت بود، چگونه با خطبه حضرت زینب (علیه السلام) و حضرت زین العابدین (علیه السلام) به گریه و زاری می افتد و یزید را از «ادبیات کفر»ی که لحظاتی پیش آن را آشکار کرده، به همان «ادبیات نفاق» برمی گرداند؟! علت این است که مردم شام اگر چه با اهل بیت (علیه السلام) دشمن بودند ولی بر فرهنگ بعثت و ظواهر اسلام حساسیت داشتند و حضرت زین العابدین (علیه السلام) و زینب کبری (سلام الله علیها)، همین حساسیت ها را زنده کردند و شام را بر سر یزید خراب کردند. (1)

لذا یزید برای تغییر فضای مجلس دستور داد موذن اذان بگوید. اما حضرت سجاد در هنگام ذکر «اشهد ان محمدا رسول الله» فرمود: رسول الله (علیه السلام) پیامبر خدا و جد من است و جد تو، ابوسفیان است که رئیس کفار و مشرکان بود و به این صورت، او را در مقابل فرهنگ توحید و نبوت قرار داد. یعنی با برانگیختن احساسات مردم شام نسبت به توحید و نبوت، انقلاب عواطف در همان مجلس یزید به وجود آمد. لذا شدت سیلی که بر

ص: 98

صورت یزید نواخته شد، به حدی بود که مجبور شد بگوید تمام قضایا به گردن عبیدالله است. بعد از آن نیز دستور داد کاروانی را که به آن نحو فجیع از کربلا به شام آورده بود، با تمام احترامات به مدینه برگردانند. شدت آن سیلی در سال بعد در واقعه حرّه نیز قابل مشاهده است که وقتی سپاهیان یزید، چند صد تن از مهاجرین و انصار را کشتند و به نوامیس آن ها تجاوز کردند تنها خانه ای که به دستور حکومت، امنیت داشت، خانه حضرت زین العابدین (علیه السلام) بود. نباید فراموش کرد که یزید حاکم امپراطوری اسلامی بود که مرزهایش از افغانستان تا روم شرقی ادامه داشت اما در برابر او، چند زن و خردسال و یک مرد جوان در اوج بلا و مظلومیت، در مرکز قدرت او طوری عواطف دشمنان را منقلب کردند که او را مجبور به عقب نشینی کردند. لذا «عاشورا» بزرگترین آیه و حجت خدای متعال در تمام تاریخ است.

شدت این سیلی و آن عقب نشینی به حدی است که هیچ یک از خلفای جور دیگر جرأت تکرار چنین جسارتی به دستاوردهای انبیاء عظام و نبی اکرم (علیه السلام) نکردند و بر توحید و نبوت ظاهری باقی ماندند و جهاد با کفار را ادامه دادند و ظواهر اسلامی را ترویج کردند و دست به کشتار علنی ائمه اهل بیت نزدند و لذا ائمه هدی نیز با توجه به عدم همراهی مردم، هیچ یک به قیام برای ساقط کردن حکومت نفاق و ردّ بیعت مبادرت نکردند بلکه تقیه را در پیش گرفتند. تا اینکه همین کفر جلیّ در صدوپنجاه سال اخیر به شکل دیگری قد علم کرد و با سقوط امپراطوری عثمانی به عنوان پرچمدار اسلام و مدافع بلاد اسلامی، دین کاملاً از تحولات اجتماعی و حاکمیتی و جهانی کنار گذاشته شد و «پرچمداری حکومت اسلامی» از دست «حکام نفاق» به دست «فقهای عظام شیعه»

افتاد. در این روند است که مبارزات شیخ فضل الله نوری و آیت الله کاشانی و دیگر فقها معنا پیدا می کند تا اینکه به دست مبارک حضرت امام خمینی (رحمه الله) این مبارزه به نتیجه می رسد. در مبحث آینده به تحلیل قیام فقهای شیعه در برابر «جاهلیت مدرن» و نسبت آن با قیام حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) در برابر «جاهلیت اولی» خواهیم پرداخت.

ص: 100

ضعف عقلانیت غیر معصوم در تبعیت از عقلانیت معصوم، علت غیبت کبری و آغاز پرچمداری نواب عام حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در مقابله با دستگاه کفر و نفاق برای عبور از امتحانات عقلانی در موضوع «امت، حکومت، تمدن»

در مبحث سوم روایتی از «ابن سگّیت» - که یکی از ادبای شهیر و بزرگان شیعه در دوران حکومت عباسیان است - بیان شد که در آن، امام هادی (علیه السلام) سوالات ایشان پاسخ فرمود. اما بخشی از روایت باقی ماند. ابن سگّیت در ادامه، [\(1\)](#)

دوباره سوال می کند: «فما الحجة علی الخلق هذا الیوم؟» اگر معجزات به تناسب مکر کفار تغییر می کند، پس در زمان ما حجت و نشانه و معجزه الهی برای مردم چیست؟ حضرت فرمودند: «العقل، یعرف به الصادق علی الله فیصدّقه و الکاذب علی الله فیکذّبه» حجت امروز، عقل است که به وسیله آن معلوم می شود چه کسی به خداوند دروغ می بندد و از طریق عقل تکذیب می شود و نیز چه کسی حقیقت دین را به خدای متعال نسبت می دهد و به وسیله عقل تصدیق می شود. وقتی ابن سگّیت چنین پاسخی را شنید، عرض کرد: «هذا والله هو

ص: 101

الجواب» به خدا قسم پاسخ این سوال، فقط همانی است که شما فرمودید. لذا در تناسب با این روایت شریف، عرض می‌کنیم که تاریخ، سه دوره اساسی دارد: دوره اول از هبوط حضرت آدم (علیه السلام) تا بعثت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، دوره دوم از بعثت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تا ظهور حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، دوره سوم از ظهور حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تا روز قیامت. ملاک تقسیم فوق، تفاوت جنس شیطنت‌ها و آیات الهی در هر دوره است: در دوره اول شیطنت‌های جامعه کفر و نفاق «حسی» است که آیات الهی به تناسب آن نیز حسی است. در دوره دوم، شیطنت‌های جامعه کفر و نفاق «شهودی» است که آیات الهی نیز به تناسب آن، شهودی است. اگر در قصص انبیاء سلف اندک دقتی شود، خواهیم دید که غالب معجزات آن‌ها حسی بوده و قابل مشاهده با چشم سر است، مثل طوفان نوح و سرد شدن آتش بر ابراهیم و عصای موسی و نورانی شدن دست ایشان و زنده کردن مردگان و جان دادن به گیل با نفس عیسوی و... همچنین قدرت‌های جامعه کفر نیز حسی بوده است، مثل قدرت جسمی بسیار زیاد قوم ثمود (که در دل کوه‌ها کاخ می‌ساختند) و قدرت سحره فرعون و ساخت اهرام مصر و به صدا در آوردن گوساله سامری و صدای درخت صنوبر اصحاب رسّ و... اما در دوره دوم(1)،

نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بخلاف انبیاء گذشته، «قرآن» را که از سنخ ادبیات و عقلانیت و علم و درک و فهم است،

ص: 102

---

1-1. ملاک تقسیم دوران‌های تاریخ در فلسفه تاریخ انبیاء الهی، «غلبه»ی آیات حسی و عقلی و شهودی در هر دوره است. به همین دلیل است که نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) معجزه حسی (شق القمر) نیز دارند؛ چرا که بشریت هزاران سال به معجزات حسی خو گرفته بود و انتقال دفعی به دوره بعد امکان نداشت. لذا تاکید بر آیات عقلانی در دوره دوم تاریخ به این معنا نیست که آیات حسی مطلقاً از بین بروند.

به عنوان معجزه خود معرفی می کنند. و با دقت در روایات عصر ظهور (دوره سوم) روشن می شود که سبک زندگی مردم و ارتباطات و حتی رفت و آمد آن ها از طریق امور شهودی انجام می گیرد؛ یعنی کرامات در آن دوره بین عموم مردم تعمیم می یابد و لذا شیطنت ها و آیات الهی متناسب با همین وضع، شهودی خواهند بود. در واقع از ویژگی های آن دوره این است که مردم با طیّ الأرض نقل مکان می کنند و به وسیله علم الهی از مکان های دوردست مطلع خواهند شد و وقتی دشمنی پشت سنگی مخفی می شود، آن سنگ به سخن آمده و مومنین را مطلع می سازد و... .

به نظر می رسد این سه دوره تاریخی نه تنها از چند روایت، بلکه از فرهنگ آیات و روایات قابل استنباط است. از طرف دیگر سه دوره تاریخی مذکور که جهت تکامل تاریخ را بیان می کند، با تکامل فردی انسان ها نیز تناسب دارد. چرا که هر انسانی ابتدا دوران کودکی را سپری می کند، سپس دوران بلوغ و نهایتاً دوران تکامل! در دوران کودکی با امور حسی ساده، دست و پنجه نرم می کند؛ در دوران بلوغ قوه عقل به او داده می شود و در دوران تکامل به نهایت رشد خود می رسد.

بر اساس این تبیین از دوره های تاریخی، نباید در دوره دوم تاریخ - که منافقین با تأویل و تحریف آیات قرآن و سنت پیامبر، فتنه های عقلی را به وجود آوردند و امتحانات جامعہ ایمانی را رقم زدند - توقع نزول عذاب حسی داشت و همچنین نباید منتظر آیات شهودی بود. این که در روز عاشورا، قدرت های تکوینی و غیبی برای یاری حضرت سیدالشهداء آماده بودند ولی ایشان از یاری آن ها بهره نبرد، نشان می دهد که قرار نیست در دوره دوم تاریخ، برای هدایت مردم از آیات حسی استفاده شود. یعنی عذاب های قوم

عاد و ثمود و سایر اقوام سلف از سنخ امور حسی مانند طوفان و زلزله و صاعقه بود اما عذاب های امت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به خاطر اعراض از ولایت، در جنگ و خونریزی و حوادث اجتماعی متبلور شد؛ همان طور که در آیه «هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيْعًا وَيَذِيقَ بَعْضَكُمْ بَعْضًا...» (1) (انعام/65) به این مطلب اشاره شده است. اگر در حوادث و امتحانات زمان حاضر نیز دقت شود، می بینیم که ما نیز به امتحانات عقلی و تحلیلی مبتلا هستیم. لذا مقام معظم رهبری حفظه الله اوج اختلافات تحلیلی موجود در نظام را صادقانه برای مردم تشریح می کنند. به عنوان نمونه در سخنرانی ابتدای سال 94 فرمودند ما دچار مشکلات اقتصادی هستیم و دو نظریه برای حل آن وجود دارد: اول اینکه باید در تعامل کامل با قطب های اقتصاد جهانی باشیم و دشمنی آن ها را نادیده بگیریم؛ دوم اینکه ما می توانیم با تکیه به توانایی های داخلی، اقتصادمان را شکوفا کنیم. (2)

این مطلب در حالی مطرح

ص: 104

- 1- «او قادر است که از بالا یا از زیر پای شما، غذایی بر شما بفرستد؛ یا به صورت دسته های پراکنده شما را با هم بیامیزد و طعم جنگ را به هر یک از شما بوسیله دیگری بچشانند...».
- 2- . مقام معظم رهبری: «در نگاه کلان به اقتصاد کشورمان دو جور نگاه وجود دارد... دو جور نگاه به رونق اقتصادی و پیشرفت اقتصاد وجود دارد؛ یک نگاه می گوید که ما پیشرفت اقتصاد را باید از ظرفیتهای درون کشور و درون مردم تأمین بکنیم. ظرفیتهای بسیار زیادی در کشور وجود دارد که از این ظرفیتهای استفاده نشده است یا درست استفاده نشده است؛ از این ظرفیتهای استفاده کنیم؛ [یعنی] اقتصاد درون زا؛ اقتصادی که مایه ی خود و ماده ی خود را از درون کشور و از امکانات کشور و از توانایی های مردم خودمان به دست می آورد. این یک نگاه است که می گویند برای رونق اقتصادی نگاه کنیم به امکانات درونی کشور و استعدادها را و ظرفیتهای را بشناسیم، آن ها را بدرستی به کار بگیریم، [آن وقت] اقتصاد رشد خواهد کرد، نمو خواهد کرد؛ این یک نگاه. نگاه دوم به اقتصاد کشور نگاه به پیشرفت اقتصاد با استفاده از کمک بیرون از مرزها است؛ میگوید سیاست خارجی مان را تغییر بدهیم تا اقتصاد ما درست بشود، با فلان مستکبر کنار بیاییم تا اقتصاد رونق پیدا کند، تحمیل قدرتهای مستکبر را در بخشهای گوناگون و مسائل گوناگون بپذیریم تا اقتصادمان رونق پیدا کند؛ این هم نگاه دوم است. امروز شرایط کشور به ما نشان داده است که این نگاه دوم یک نگاه کاملاً غلط و عقیم و بی فایده است» (بیانات در حرم رضوی؛ 1/1/1394).



می شود که تمام کشورهای جهان به نظریه اول مبتلا هستند؛ یعنی جاهلیت مدرن به تصمیم گیران همه کشورها دیکته می کند که اگر بخواهند به رفاه برسند، باید با قطب های سرمایه و تکنولوژی همراه باشند. چرا که هر چیزی صاحبی دارد و صاحب «زندگی مرفه» نیز ابرقدرت ها هستند. البته واقعیت این است که وقتی مغز خربزه را خوردند، تنها پوست آن را جلوی دیگر کشورها می اندازند.

پس ویژگی شیطنت های عقلی، پیچیدگی آن هاست و برای در هم شکستن آن ها نیز آیات الهی باید از جنس عقلانیت و علم باشد. لذا در برابر شیطنت های ائمه نفاق بعد از رحلت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، موضع گیری های امیرالمومنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام در قالب آیات عقلانی، موجب هدایت مردم می شد. مثلاً زمانی که یزید می خواهد حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) را به شهادت برساند، مقابله حضرت در قالب هشدارها و خطبه ها و موضع گیری ها انجام می گیرد و پیروزی قیام ایشان در مجلس شام، با خطبه های حضرت زینب (سلام الله علیها) و امام سجاد (علیه السلام) محقق می شود.

در ادامه مباحث گذشته باید توجه داشت که به برکت قیام عاشورا و دستاوردهای آن (جلوگیری از بازگشت جامعه اسلامی به کفر جلی) «امنیت سیاسی» برای ائمه بعدی به وجود آمد؛ به طوری که خلفای جور مجبور شدند حداقلی از جایگاه معصومین در جامعه را به رسمیت بشناسند و قتل علنی ائمه را کنار بگذارند و لذا امام سجاد (علیه السلام) و امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) در شهر مدینه زندگی کردند و همان جا مدفون شدند. با ایجاد

امنیت سیاسی، این سه امام بزرگوار، مبارزه فرهنگی را آغاز کردند. یعنی تمام روایات نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در تفسیر قرآن را که با محوریت ولایت و امامت بود - و خلیفه دوم آن‌ها را سوزانده بود - احیاء کردند و به عنوان «تراجمه لوحیه» حقیقت دین را زنده کردند. لذا خیلی اشتباه است که مقام این سه امام بزرگوار را در حد دانشمندانی تنزل دهیم که مباحث علمی خود را در محافل آموزشی به شاگردان تعلیم می‌دادند؛ بلکه آن بزرگواران با احادیث و روایات خود، دین واقعی را عرضه کردند و به جامعه نفاق و حاکمیت جور که امت و حاکمیت را بر اساس تأویل دین استوار کرده بودند، ضربه زدند. لذا وقتی رؤسای جامعه نفاق چنین وضعی را مشاهده می‌کردند، امنیت سیاسی امام کاظم و امام رضا و امام جواد و امام هادی و امام حسن عسگری علیهم السلام را محدود کرده و آن‌ها را به محل حکومت خود فرا خواندند تا از این طریق مبارزه فرهنگی آن‌ها را محدود کنند. حقیقت این مبارزه فرهنگی، «افشاسازی دستگاه نفاق و ضربه زدن به وحدت کلمه آن» است. در طول مبارزه فرهنگی حضرات معصومین (علیه السلام)، پیروان تشیع افزایش پیدا کردند و به تدریج زمینه برای ایجاد امت شیعه آماده شد.

بعضاً گفته می‌شود ما با انجام احکام فردی چون نماز و روزه و حج و...، تکلیف خود را انجام دادیم. اما اثر این نوع نگاه به تکالیف چیست؟ این است که امام موسی کاظم (علیه السلام) حداقل چهار سال در زندان بسر بردند و جامعه شیعه واکنش خاصی نسبت به آن نشان نداد؛ آن‌ها هم در حالی که جامعه شیعه در آن زمان، هم از نظر عددی کثیر بودند و هم اهل انضباط دینی بودند. لذا شیعیان منضبط به احکام نماز و روزه و خمس و حج و... در زمان امام موسی کاظم (علیه السلام) آنقدر زیاد شده بودند که هنگام شهادت ایشان، هفتاد

هزار دینار از وجوهات شرعیه فقط در دست یکی از وکلای حضرت (علیه السلام) بود و هیچ یک از وکلای امام نبود مگر این که اموال کثیری از وجوهات در نزدش باقی مانده بود. (1)

یعنی شیعیان برخلاف صدر اول جمعیت زیادی پیدا کرده بودند و وظایف فردی را خیلی خوب انجام می دادند اما چون فتنه و امتحان در سطح «جامعه و حکومت و تمدن» بود و تأویل در این امور اتفاق افتاده بود، قدرت تحلیل رفتار و موضع گیری های حضرات معصومین (علیه السلام) در مقابله با دستگاه با نفاق را نداشتند و در نتیجه نمی توانستند با امام معصوم همراه شوند. این در حالی است که امروز در کشور بحرین، مردم در دفاع از مرجع تقلیدی که غیر معصوم است قیام کرده اند و برای جلوگیری از زندانی شدن ایشان مجاهدت می کنند که این به معنای ارتقا سطح عقلانیت جامعه شیعه است. در زمان امام رضا (علیه السلام) هم وقتی مامون ایشان را به اجبار به مرو کشاند، واکنشی از جامعه شیعه دیده نشد و تنها خواهر و برخی برادران گرامی شان به دنبال برادرشان عزیمت کردند. اما جامعه شیعه مشغول چه کاری است؟ قیام های علویان سراسر سرزمین اسلامی را در آن زمان در بر می گیرد ولی امام رضا (علیه السلام) با آن ها همراه نمی شود. یعنی تحلیل های متفاوت عقلی و رفتاری به عقلانیت موجود در امور اجتماعی و حکومتی (مانند حرکت مسلحانه) است که تصمیمات و موضع گیری های شیعیان را از موضع گیری امام (علیه السلام) دور می کند. در زمان امام هادی (علیه السلام) نیز قیام های زیادی شکل می گیرد که ایشان با آن ها همراهی نمی کند. این فاصله ها نشان می دهد که موضوع امتحان امت شیعه در باب «امت سازی و

ص: 107

---

1- . عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 113. اساساً همین مطلب بود که علت شکل گیری مذهب واقفه شد زیرا برخی از این وکلا (مانند زیاد القندی، علی ابن ابی حمزه و عثمان بن عیسی) نمی خواستند این اموال را به امام بعدی یعنی حضرت رضا (علیه السلام) تحویل دهند و لذا مدعی زنده بودن حضرت کاظم (علیه السلام) شدند.

حکومت سازی و تمدن سازی» بسیار پیچیده است. این در حالی است که در زمان امنیت فرهنگی، حضرات معصومین تمام معارف حقیقی دین را - که سوزانده شده یا از بین رفته یا متروک شده بود - احیا کردند و امت شیعه را به وجود آوردند؛ به نحوی که وجوهات شرعی بسیاری از سوی شیعیان پرداخت می شد و حتی در نقاط پراکنده ای چون قم و ری و کاشان و ... به صورت پارتیزانی، اجتماعی از شیعه شکل گرفته بود.

این فقدان فهم و درک عمیق از رفتار ائمه معصومین به نحوی ادامه پیدا می کند که مدت امامت امام حسن عسکری (علیه السلام) فقط شش سال طول می کشد و آخرین امام حاضر، کمترین مدت امامت را دارند. یعنی خلفای بنی عباس به نحوی موضوعات اجتماعی و حکومتی را تدبیر می کنند که جامعه شیعه در آن زمان نمی تواند نسبت به آن جمع بندی صحیح و به تبع آن واکنش های صحیح و بهنگام داشته باشد. نتیجه چنین امری این است که امام حسن عسکری فقط شش سال امنیت جانی دارد و بلافاصله ایشان را به شهادت می رسانند. لذا هنگامی که جامعه نفاق از علم و عقلانیت حضرات معصومین (علیه السلام) اعراض می کند و شیعه نیز متمایل به تحلیل های اجتماعی موجود در جامعه آن روز می شود و قدرت همراهی با عقلانیت و موضع گیری های امام خود را ندارد، ائمه هدی دچار غربت و مظلومیت و سپس شهادت می شوند. در این زمان است که خدای متعال برای حفظ حجت خود، دوران غیبت را تقدیر می کند و بشریت به عقلانیت غیر معصوم واگذار می شود و پرچم دین داری به فقهای عظام شیعه و نواب عام حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) واگذار شده و غیبت آغاز می شود. لذا امتحانات جامعه شیعه پس از غیبت تا دوران ظهور، همراهی با عقلانیت های غیر معصوم در عبور از امتحانات «امت و

حکومت و تمدن» است و در صورت سربلندی در این امتحانات است که ثابت می شود شیعه بالاخره به ظرفیتِ همراهی با امام معصوم رسیده و مقدمات ظهور حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) فراهم می گردد. اما همراهی با عقلانیت غیر معصوم در امتحانات به چه معناست؟ به معنای این است که فقهای بزرگوار و عظیم الشان شیعه با تفقه خود نسبت به آیات و روایات، تکلیف جامعه شیعه در هر عصر را در مقابل دستگاه کفر و نفاق معین می کنند و مومنین را به پیش می برند.

البته این مطلب از مصائب و ابتلائات جامعه شیعه است که قدرت همراهی با امام زمان خود را نداشته باشد: «إِلَهِي عَظَمَ الْبَلَاءُ وَ بَرَحَ الْخَفَاءُ وَ أَنْ-كَشَفَ الْغ-طَاءَ وَ أَنْ-قَطَعَ الْ-رَجَاءَ وَ ضَاقَ-الْأَرْضُ وَ مَن-عَتِ السَّمَاءُ»<sup>(1)</sup> وقتی ارتباط مستقیم با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قطع شد، بلا و مصیبت زیاد می شود اما چه کسانی می توانند جامعه شیعه را از این مشکلات عبور دهند؟ نواب عام حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که توسط ایشان انتخاب می شوند و در شب قدر وظایفشان رقم می خورد و در مسیر درگیری با نظام کفر و نفاق، این وظایف برای شان روشن می شود. لذا در تاریخ مشاهده می کنید نواب عام حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) همان موضعی را که ائمه معصومین (علیه السلام) در برابر جامعه نفاق و جامعه کفر داشتند، در زمان خود ادامه می دهند. یعنی بعد از غیبت امام زمان (علیه السلام)، خلفای جور، احترام ظاهری برای کلمه توحید و نبوت را ادامه دادند و جهاد با کفار را سرلوحه حکومت خود قرار دادند و به نشر و ترویج ظواهر اسلام پرداختند. لذا به موازات آن

ها

ص: 109

---

1- «خدایا! بلا و مصائب ما بزرگ شده و بیچارگی ما بسی روشن و پرده از روی کار برداشته شد و امیدم نا امید شد و زمین بر ما تنگ آمده و آسمان، رحمتش را از ما منع کرد». المزار فی کیفیت زیارات النبی و الأئمة (علیه السلام)، ص 212.

جامعه شیعه به محوریت نواب عام، در قالب تقیه نسبت به جامعه نفاق، به حفظ و انتقال روایات حضرات معصومین (علیه السلام) و تقیه در آن پرداختند. بعضاً شنیده می شود که «اگر بپذیریم قیام حضرت امام (رحمه الله) حرکتی اسلامی باشد، به معنای زیرسوال بردن رفتار فقهای سابق است که قیام نکردند». پاسخ این است که به تبع رفتار و قدرت دستگاه کفر یا نفاق، تکلیف دستگاه ایمان در هر زمانی متفاوت می شود: هرگاه جامعه نفاق «فرهنگ بعثت» را سرلوحه امور خود قرار داد و «ظواهر دین» را حفظ کرد و از «امنیت کلمه توحید» دفاع نمود و مردم نیز آمادگی قیام نداشتند، فقهای عظام شیعه به تاسی از ائمه خود مأمور به تقیه در برابر آن ها هستند. اما وقتی جامعه نفاق «پرچم اسلام» را زمین گذاشت و همانند یزید قصد «بازگشت به کفر جلی» را داشت، فقهای شیعه به تاسی از قیام اباعبدالله (علیه السلام) باید قیام کنند تا کلمه توحید مقهور کفر نشود و امنیت موحدین تحت تطاول کفار قرار نگیرد. لذا در طول بیش از هزار سال پس از بعثت که دستگاه نفاق در قالب امپراطوری های اسلامی به دفاع از دارالاسلام و حفظ مرزهای بلاد مسلمین و ترویج ظواهر دین مبادرت می کرد، نواب عام نیز مکلف به قیام نبودند و با تقیه به پیش می رفتند و این روند تا پیش از سقوط امپراطوری عثمانی ادامه پیدا کرد.

اما بعد از شکل گیری رنسانس در جامعه کفر و پدید آمدن دستاوردهای آن، دولت ها و امپراطوری های به ظاهر اسلامی باطن دنیاپرست و کفرآمیز خود را علنی کردند و در حقیقت برای آن که به مواهب مادی جدید دست پیدا کنند، مرز بین اسلام و کفر را نادیده گرفتند و «پرچم اسلام و دفاع از توحید و نبوت» را زمین گذاشتند. در رنسانس چه اتفاقی می افتد که امپراطوری ششصد ساله ی عثمانی در نتیجه آن، به چنان اضمحلالی

می افتد؟! در رنسانس، جامعه کفر با تحول در منطق و فلسفه، قدرت تصرف در طبیعت را در سطح جدیدی به دست می آورد و می تواند محصولاتی بسازند که ارضاء شهوات مادی را در مقیاس جدیدی فراهم کند. اولین بهره مندی آن ها از این تحول بزرگ، ساخت سلاح های جدید و حمله به کشورهای گوناگون برای «استعمار علنی» بود که در مقابل، فقهای اهل سنت فتوای جهاد با آن ها را صادر کردند. استعمار علنی آن ها به همین صورت ادامه یافت تا اینکه شرایط به گونه ای شد که به استعمار علنی نیازی نبود. لذا «استعمار پنهان» شکل گرفت؛ یعنی با تبلیغ محصولات تمدن جدید و کارآمدی های آن ها، کشورهای جهان با اراده خود به سمت کشورهای صاحب صنعت متمایل شدند و برای دستیابی به رفاه، تمام مقدمات خود -- که شرط بهره مندی از آن رفاه بود -- را در اختیار آن ها قرار دادند. چرا که باطن جوامع نفاق هم چیزی جز کفر نبود و انسان کافر هم همیشه به دنبال رفاه روزافزون و دائم التزاید است؛ یعنی همان چیزی که دنیای غرب در سطح جدیدی به آن دست پیدا کرده بود. در نتیجه جوامع اسلامی از درون مضمحل شدند و در حمله غرب به آن ها، امپراطوری عثمانی به پنجاه کشور تجزیه شد که تحت استعمار انگلیس و فرانسه و... قرار گرفت و حکومت های نفاق که در قالب امپراطوری اسلامی شکل گرفته بودند، به امید دستیابی به زندگی مادی بهتر، «امت اسلامی» را بی دفاع در برابر «کفر مدرن» رها کردند.

لذا وقتی فقهای عظام شیعه با این وضعیت روبرو شدند، در برابر «کفر مدرن» موظف به قیام شدند، همانطور که سیدالشهداء (علیه السلام) در برابر کفر یزید و تلاش او برای بازگرداندن امت اسلامی به «کفر و جاهلیت اولی» موظف به قیام شد. از این روفتوای

قیام و مقابله در اشکال مختلف را صادر کردند: میرزای شیرازی -- برخلاف شیوه معمول فقها که موضوع شناسی را وظیفه خود نمی دانند -- در ماجرای تسلط کفار به اقتصاد کشور، حکم موضوع خارجی را بیان می کند و فتوای حرمت توتون و تنباکورا صادر می کند و در اقدامی بدیع و دقیق، استفاده از آن ها را محاربه با امام زمان می داند. پس از ایشان شیخ فضل الله نوری در برابر مشروطه غیر مشروعه می ایستد و نظارت فقهای شیعه بر قوانین مشروطه را ضروری می داند و آیت الله مدرس نیز با حضور در مجلس، همین روند را پیگیری می کند. آیت الله کاشانی نیز به همین شکل و با ریاست قوه مقننه، در موضوع صنعت نفت وارد می شود و این قیام ها در اوج و تکامل خود به نهضت حضرت امام خمینی و پیروزی «انقلاب اسلامی» منجر می شود. به همین دلیل است که موضع گیری های فقهای عظام شیعه در برابر «جاهلیت و کفر مدرن»، متناظر با موضع گیری حضرت اباعبدالله (علیه السلام) در برابر «یزید و جاهلیت اولی» است. (1)

ص: 112

1- . رحمت خدا بر روح پرفتوح حضرت امام خمینی که این حقایق را با رفتار و گفتار خود زنده کرد: «فریاد برائت ما، فریاد امتی است که همه کفر و استکبار به مرگ او در کمین نشسته اند و همه تیرها و کمانها و نیزه ها به طرف قرآن و عترت عظیم نشانه رفته اند و هیئات که امت محمد صلی الله علیه و آله وسلم و سیراب شدگان کوثر عاشورا و منتظران وراثت صالحان به مرگ ذلت بار و به اسارت غرب و شرق تن در دهند و هیئات که خمینی، در برابر تجاوز دیوسیرتان و مشرکان و کافران به حریم قرآن کریم و عترت رسول خدا و امت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - و پیروان ابراهیم حنیف ساکت و آرام بمانند و یا نظاره گر صحنه های ذلت و حقارت مسلمانان باشد. من خون و جان ناقابل خویش را برای ادای واجب حق و فریضه دفاع از مسلمانان آماده نموده ام و در انتظار فوز عظیم شهادتم. قدرتها و ابرقدرتها و نوکران آنان مطمئن باشند که اگر خمینی بکه و تنها هم بماند به راه خود که راه مبارزه با کفر و ظلم و شرک و بت پرستی است، ادامه می دهد و به یاری خدا در کنار بسیجیان جهان اسلام، این پابرنه های مغضوب دیکتاتورها، خواب راحت را از دیدگان جهانخواران و سرسپردگانی که به ستم و ظلم خویشتن اصرار می نمایند سلب خواهد کرد. آری، شعار «نه شرقی و نه غربی» ما، شعار اصولی انقلاب اسلامی در جهان گرسنگان و مستضعفین بوده و ترسیم کننده سیاست واقعی عدم تعهد کشورهای اسلامی و کشورهایی است که در آینده نزدیک و به یاری خدا اسلام را به عنوان تنها مکتب نجات بخش بشریت می پذیرند و ذره ای هم از این سیاست عدول نخواهد شد و کشورهای اسلامی و مردم مسلمان جهان نباید وابسته به غرب و اروپا و امریکا و نه وابسته به شرق، شوروی، که ان شاء الله تعالی به خدا و رسول خدا و امام زمان وابسته است و به طور قطع و یقین، پشت کردن به این سیاست بین المللی اسلام، پشت کردن به آرمان مکتب اسلام و خیانت به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه هدی علیهم السلام است و نهایتاً مرگ کشور و ملت ما و تمامی کشورهای اسلامی است و کسی گمان نکند که این شعار، شعار مقطعی است که این سیاست، ملاک عمل ابدی مردم ما و جمهوری اسلامی ما و همه مسلمانان سرتاسر عالم است. چرا که شرط ورود به صراط نعمت، حق برائت و دوری از صراط گمراهان است که در همه سطوح و جوامع اسلامی باید پیاده شود.» (صحیفه امام، ج 20، ص 318).



البته تفاوتی که میان این دو نهضت و قیام وجود دارد این است که شکل کفر و بت پرستیِ زمان حال با کفر و بت پرستیِ زمان سیدالشهداء فرق کرده است. در «بت پرستی اولی» تهدید می کردند که اگر دست از اعتقاد به توحید و نبوت برندارید شما را خواهیم کشت. اما در «بت پرستی مدرن» کاری با اعتقاد و مناسک فردی ندارند و افراد را در این موارد آزاد می گذارند ولی هدف گذاری جوامع و تصمیم گیری های جهانی و بین المللی و اجتماعی را در دست می گیرند. به عنوان نمونه و پس از جنگ جهانی دوم، در ماده 18 و 19 از «اعلامیه جهانی حقوق بشر» دم از آزادی دین و عقیده می زنند. این بدان معناست که همه مذاهب و فرقه های اعم سیک هندو و کنفوسیوس و همجنس باز و مسلمان سنی و مسلمان شیعه و... محترم اند! نتیجه ی این سخن چیست؟ این است که هیچ یک از ادیان و مذاهب محترم نیستند و فقط «سجده بر رفاہ مادی» محترم است! یعنی همه باید اجتماع بزرگی شکل دهند و همکاری مسالمت آمیزی را محقق کنند که در آن «رفاه دائم افزا» اصل قرار بگیرد و هیچ یک از مذاهب نباید مانع رسیدن به این هدف

مهم قرار بگیرند. حال آیا رفاه بد است؟ نخیر! بلکه «سجده بر رفاه و اصل قرار دادن آن» بد است! خدای متعال در تعریف کفار می فرماید: «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ» (نحل/107) آن هایی که عشق شان حیات دنیا است و آن را بر آخرت مقدم می کنند. لذا شما در ادعیه از خدای متعال درخواست می کنید: «لا تجعل الدنيا أكبر همنا»<sup>(1)</sup>

خدایا بالاترین هم ما را دنیا قرار مده! امروز با وسائل جدید و پیچیده، «آثار ماده» مورد پرستش قرار می گیرد و دنیاپرستی در شکل مدرن آن پدید آمده و همه مردم جهان را در برابر رفاه مادی و تکنولوژی به حالت انقطاع در می آورند. یعنی از تکنولوژی استفاده نکنیم؟ نخیر! مگر انبیاء از سنگ و چوب استفاده نمی کردند؟! بلکه گفتند سنگ و چوب را نپرستید! امروزه ملت ها را به «پرستش تکنولوژی» دعوت می کنند؛ یعنی می گویند اگر مدیریت ما را در جهان نپذیرید، تکنولوژی را به شما نمی فروشیم؛ تحریم تان می کنیم؛ به صدها برابر قیمت می فروشیم تا زندگی مرفه برای شما گران در بیاید و تسلیم شوید. پس برای دستیابی و بهره مندی از رفاه و تکنولوژی، باید استقلال و عزت و هویتان را فدا کنید!

در واقع هم ردیف قرار دادن تشیع و اسلام در عرض مذاهب هندو و شیطان پرستان و همجنس بازان و... و ادعای محترم بودن همه آن ها، معنایی ندارد مگر آنکه هیچ یک از ادیان احترام ندارد! بلکه تنها امر محترم در جهان، «همکاری برای دستیابی به رفاه و افزایش مداوم سطح آن» است. به همین دلیل است که هیچ اثری از حداقل معارف دینی در هیچ یک از برنامه ها و استراتژی توسعه جهانی و اسناد بین المللی به رسمیت شناخته نشده و نخواهد شد و این در حالی است که سرنوشت حوادث جهان و جنگ و صلح و

ص: 114

امتیازات و... با همین اسناد و در شورای امنیت و سازمان ملل و اجلاس گروه هفت و... رقم می خورد. آن ها برای ده ها سال آینده هم اسناد مدیریت و توسعه جهانی تدارک دیدند که به امضای تمام کشورهای جهان می رسانند اما یک کلمه از معارف دینی در این اسناد - که سرنوشت بشریت را رقم می زنند - به رسمیت شناخته نشده است! در واقع پس از رنسانس، کفار ادعا کردند ما تمام نیازهای بشر را با تکیه بر «عقلانیت جدید» برطرف می کنیم و بشر برای سعادت به چیز دیگری نیاز ندارد. برخی از ساده لوحان نیز از ادعای احترام به عقاید به شعف آمده و می گویند: آزادی در آمریکا به حدی است که عزاداری اباعبدالله (علیه السلام) به راحتی برگزار می شود! اما دقت نمی کنند که همجنس بازان و شیطان پرستان هم می توانند مناسکشان را در آنجا انجام دهند. این به چه معناست؟ بدین معناست که دین داری افراد را در یک نظام پیچیده ی مادی بر مبنای سجده بر «رفاه» مضمحل کردند؛ به طوری که متدینین ده یا پانزده روز در سال به عزاداری می پردازند ولی باید ما بقی طول سال را در چرخه ی «تولید، توزیع، مصرف» نظام سرمایه داری با تمام قدرت کار کنند. لذا این نوع از انحلال در جامعه کفر و هماهنگی با آن، باعث می شود که دستگاه کفر با اعتقادات فردی آن ها برخورد نکند. گرچه به برکت انقلاب اسلامی، این خطر هنوز در ایران محقق نشده و هویت اسلامی جامعه را سلب نکرده اما جامعه شیعه در معرض آن قرار دارد. لذا این مطلب، از وجود «امتحان عقلانی بسیار پیچیده» در عصر حاضر حکایت می کند.



جریان «کفر و جاهلیت مدرن» در تمدن غربی و اضمحلال امپراطوری های «نفاق» در مقابل آن، علت آغاز مبارزه فقه‌های شیعه برای حفظ فرهنگ بعثت

(تطبیق نهضت امام خمینی به قیام امام حسین علیه السلام)

در پی مقدمات مفصلی که در مباحث گذشته بیان شد، روشن شد تحلیل صحیح از علت قیام اباعبدالله الحسین (علیه السلام) و رد هرگونه بیعت با یزید -- برخلاف رفتار سایر ائمه معصومین (علیه السلام) -- به این نکته اساسی باز می‌گردد که یزید برخلاف همه خلفای نفاق و جور، تصمیم گرفت احترام ظاهری به «توحید و نبوت» را -- که حاصل 6800 سال تلاش 124 هزار پیامبر و مجاهدات بی نظیر نبی اکرم در محبت پرستی از جزیره العرب بود -- از بین ببرد و امت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را به دوران جاهلیت اولی و کفر و بت پرستی آشکار برگرداند. لذا در ابتدای حکومت خود، فرمان گرفتن بیعت از حضرت اباعبدالله (علیه السلام) یا کشتن ایشان را صادر کرد و در نهایت وقتی کاروان اسرا وارد کاخ یزید شد، به دلیل اینکه واکنشی از جامعه اسلامی مشاهده نکرده بود، فضا را برای علنی کردن کفر خود مهیا دید. لذا آن اشعار کفرآمیز را خواند و آشکارا توحید و نبوت و وحی را منکر شد و

مجاهدت های نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در نابودی کفر جلی را بازی قدرت نامید. در این میان با خطبه های حضرت زینب (صلی الله علیه و آله و سلم) و حضرت سجاد (علیه السلام)، انگیزه های مردم شام نسبت به توحید و نبوت برانگیخته شد و یزید با مشاهده این وضع مجبور شد از «ادبیات کفر» به «ادبیات نفاق» بازگردد. لذا ائمه بعدی به دلیل ادامه روند ادبیات نفاق در منش و رفتار خلفای پس از یزید و عدم همراهی و یاری شیعیان برای ایجاد حکومت و تمدن الهی، همان کاری را انجام دادند که امیرالمومنین (علیه السلام) و امام حسن مجتبی (علیه السلام) بدان مأمور بودند و تقیه را در پیش گرفتند و نیز بیان شد نواب عام حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به دلیل استمرار «ادبیات نفاق» در رفتار خلفا و امپراطوری های اسلامی در دوران غیبت، به حضرات معصومین (علیه السلام) تأسی کردند و دست به قیام زدند. این روند ادامه پیدا کرد تا اینکه با شکل گیری رنسانس، قدرت جهانی از دست امپراطوری اسلامی خارج شد و به حکومت های مغرب زمین منتقل گشت. در این زمان با ایجاد تحول در منطق و فلسفه و اختراعات و اکتشافات، قدرت تصرف جدیدی در طبیعت برای آن ها مهیا شد که تمنیات و شهوات بشری را در سطح جدیدی برآورده کرد و دنیاپرستی در سطح اجتماعی و کاملاً پیچیده رقم خورد. لذا «جاهلیت مدرن» در رنسانس، شکل پیچیده ای از «کفر و اعلام استغنا از وحی» بود. وقتی کارآمدی و قدرت عینی محصولات تمدن جدید به رخ جهانیان کشیده شد، امپراطوری اسلامی شیفته و دلباخته آن شد چرا که «باطن نفاق» چیزی جز «کفر و دنیاپرستی» نیست و لذا نمی پذیرد که از زندگی زیبا و مرفه بهره مند نشود. تنها مانعی که بر سر راه آن ها بود همان «فرهنگ جهاد و مبارزه با کفر» بود که قریب به 1000 سال نسل اندر نسل برای حفظ آن جنگیده بودند. لذا میان «حفظ فرهنگ

جهاد با کفر» و «زندگی مرفه دنیای غرب»، دومی را انتخاب کرده و پرچم دفاع از اسلام را بر زمین نهادند. در نتیجه، امپراطوری 600 ساله عثمانی به پنجاه کشور تجزیه شد و همگی تحت یوغ استعمار انگلیس و فرانسه و ایتالیا و... رفتند و «امت اسلامی» را در برابر «کفر مدرن» بی دفاع رها کردند! پس همان شرایط قیام امام حسین (علیه السلام) شکل گرفت و امت اسلامی در معرض بازگشت به کفر جلی اما در شکل جدید و مدرن آن قرار گرفت. در این شرایط بود که نواب عام حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) موظف به قیام شدند و برخلاف عملکرد هزار ساله شان که به حفظ روایات و تقیه در آن و تبلیغ معارف می پرداختند، در این زمان به تشخیص خطر در موضوعات عینی و اجتماعی و اقدام در برابر آن مبادرت کردند. بر این اساس میرزای شیرازی، شیخ فضل الله نوری، آیت الله مدرس و آیت الله کاشانی، رفتارهای مختلفی را برای مبارزه با تسلط کفر بر جامعه اسلامی انجام دادند. البته نباید غفلت کرد که بخشی از رشد عقلانیت در غیر معصوم با آزمون و خطا محقق می شود و رشد علمی غیر معصوم - به خلاف حضرات معصومین که علمشان لدنی است - تدریجی است. لذا در سیر تکاملی این قیام ها، حضرت امام خمینی (رحمه الله) با دقت در رفتار علمای سابق و جمع بندی از آزمون و خطای آن ها، «انقلاب اسلامی» را به پیروزی رساند. البته همه مردم ایران وجداناً می دانند که «انقلابشان» اسلامی است و با تکیه بر فرهنگ عاشورا به سرانجام رسیده است، اما تا زمانی که برای آن استدلال عقلی و تحلیلی از نگاه فلسفه تاریخ انبیاء الهی آورده نشود، امکان «تحریف و تاویل آرمان های آن» - که حقیقتاً همان آرمان های بعثت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است - وجود دارد. لذا اسلامیت انقلاب اسلامی، پیش از آنکه به معنای عمل به احکام فقهی باشد، به

معنای حفاظت از «خداپرستی و اعتقادات» امت دینی در برابر «دستگاه کفر و نفاق» است. چرا که با وادادگی خلفای اسلامی در برابر «کفر مدرن»، «پرستش خدای متعال در سطح امت و حکومت» به خطر افتاد.

اما با کسانی که اسلام را فقط در احکام فردی جست و جو می کنند و دائماً از فقدان اجرای احکام فردی در جامعه سخن می گویند تا حدی که اسلام را فقط در اخلاق مردم کشورهای دیگر دنبال می کنند، می توان احتجاج کرد که کدام دوره از تاریخ می توان یافت که این همه جمعیت در شبهای قدر و ایام رمضان و محرم ها و اعتکاف ها و عرفه ها و نماز جمعه ها و مساجد و... به عزاداری و عبادت و دقت در معارف الهی بپردازند؟! یکی از بزرگان می گفت: مجالس فاطمیه قبل از انقلاب در شهر مقدس قم - که مرکز تشیع در دنیای اسلام بود - فقط به چند مجلس زنانه و خانگی منحصر می شد. لذا به برکت انقلاب اسلامی، حتی گسترش دین در سطح احکام فردی هم بسیار زیاد بوده است اما مهم تر این که انقلاب اسلامی در سطح «حفاظت از اعتقادات و امت دینی» در برابر «دستگاه کفر و نفاق» قرار گرفت. پرستش خدای متعال در «سطح امت دینی» هیچ گاه تعطیل پذیر نیست و هیچ قیدی ندارد. چرا که هر قیدی برای آن مطرح شود، دستگاه کفر در همان زمینه به «کلمه خدا پرستی» حمله ور خواهد شد؛ یعنی اگر جامعه مؤمنین پرستش خدای متعال را مقید و محدود به احکام فردی کردند و آن را در تمامی ابعاد جامعه جریان ندادند در این صورت دستگاه کفر در همان زمینه هایی که مؤمنین حضور ندارند، ایفای نقش خواهد کرد و از همان خلأها حمله خواهد نمود. لذا ولایت و مدیریت نواب عام حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در زمان غیبت اطلاق دارد و ولایت مطلقه



فقیه به همین معناست؛ چون خصلت کفر و دنیاپرستی چنین حکم می کند که در تمام زمینه ها به جامعه ایمانی حمله ور شود. لذا مقام معظم رهبری حفظه الله مکرراً هشدار می دهند که دشمن به یک نقطه حمله نکرده، بلکه حمله او همه جانبه است.

برخی به این مطالب خرده می گیرند که چرا اینقدر از کفر غرب و مدرنیته دم می زنید و آن را جاهلیت مدرن می نامید؟ می توان پاسخ به این سوال را با توجه به این داستان تاریخی آغاز کرد: نقل است که برای یکی از شاهان ایران به نام آغا محمدخان قاجار خربزه ای در غیر فصل خود آوردند و در آن زمان فقط شاهان امکان بهره مندی از میوه در غیر فصل و این سطح از رفاه را داشتند. یکی از نوکران دربار او وقتی چشمش به آن خربزه افتاد، نتوانست خودداری کند و مقداری از آن را خورد. بعد از این کار با خود گفت: چه خبط بزرگی انجام دادم. اگر شاه بفهمد که من چنین کردم حتما مرا خواهد کشت! بالأخره تصمیم گرفت برای نجات از این مخمصه شبانه به بستر شاه برود و او را بکشد و چنین کرد. این در حالی است که تمدن جدید برای بشریت کیفیتی از زندگی به ارمغان آورده که بهره مندی از زندگی شاهانه برای عموم مردم امکان پذیر شده است. در گذشته فقط شاهان بودند که برای دوری از سرما و گرما، امکان بیلاق و قشلاق در بهترین مناطق را داشتند؛ اما الآن از طریق کولر گازی و پکیج و...، سرما و گرما را برای مردم به هوای معتدل تبدیل می کنند. در گذشته فقط شاهان برای تفریح به باغ می رفتند؛ اما الآن مردم با اتومبیل به مناطق خوش آب و هوا و پارک ها و شهرسازی و... می روند. ظریف ترین لباس ها را فقط شاهان به تن می کردند؛ اما الآن بهترین لباس ها برای مردم متوسط نیز فراهم است. لذا رهاورد تمدن جدید، تعمیم رفاه و سبک زندگی شاهانه برای اقشار بزرگی از

مردم است. از این رو، وقتی مردم جهان چنین رفاه و زندگی را مشاهده می کنند و راحتی و سرعت آن را با تمام وجود حس می کنند، طبیعی است که خواهان آن شده و به طرف آن حرکت کنند. صاحبان این محصولات در برابر درخواست آن ها چه واکنشی نشان می دهند؟ ابتدا می گویند اساساً ما برای راحتی مردم جهان، تمام زحمات و سختی های تحقیق و تولید این کالاها را به جان خریدیم. لذا آن را به شما می دهیم؛ اما خرید این محصولات از ما برای شما مقرون به صرفه نیست؛ آنچه که مقرون به صرفه است، ایجاد کارخانه آن در کشور خودتان است. بعد از ایجاد کارخانه، می گویند برای اداره آن به نیروی متخصص احتیاج دارید. لذا برای تربیت نیروی متخصص باید نظام آموزشی متناسب با آن را در کشور ایجاد کنید. بعد از ایجاد مدارس و دانشگاه های متناسب با آن، می گویند برای مدیریت این کارخانه و نیروهای متخصص، به نظام مدیریت خاصی احتیاج است. بعد از آن می گویند به یک سری زیرساخت های ارتباطی و حمل و نقل جاده ای و هوایی و دریایی و نیروگاه و آب و برق و گاز و... نیاز است. بعد از تشریح نظام تولید کالاها، می گویند اگر می خواهید محصولات این کارخانه ها در طول سالیان سال و با بازدهی بالا تولید شوند و دائماً از تکنولوژی سطح جدید بهره ببرید، باید نظام سیاسی و نظام فرهنگی کشور شما با این نظام اقتصادی همراه باشد. نمی شود بخش فرهنگ در یک جهت حرکت کند، بخش سیاست در جهت دیگر و بخش اقتصاد در جهت سوم حرکت کند. سوال می کنیم محور هماهنگی چیست؟ می گوید «بخش اقتصاد»، محور هماهنگی دو بخش دیگر است. یعنی دستیابی به همان کالایی که دوست داشتید، وابسته به یک نظام اقتصادی است که بقیه بخش ها باید با آن هماهنگ شود. سوال می کنیم اینکه

اقتصاد محور جامعه باشد و فرهنگ و سیاست تابعی از آن باشند، به چه معناست؟ می‌گویند به این معناست که وقتی مردم از صبح تا شب در این چرخه اقتصادی طبق ضوابط دقیق مشغول تولید کالاها هستند، طبیعتاً روح آن‌ها خسته می‌شود. لذا برای رفع خستگی باید مجالس و مکان‌هایی باشد که خستگی خود را در آنجا به شادابی و نشاط تبدیل کنند. پس باید مراکزی برای کنسرت و تئاتر و فیلم و تفریح و... فراهم کرد. اما بخش سیاست چگونه؟ می‌گویند تولید کالا نیاز به ثروت انبوه دارد و به همین دلیل، جذب سرمایه‌های خارجی ضروری است و لذا باید با قطب‌های سرمایه (کارتل‌ها و تراست‌ها) ارتباط داشته باشید. آن‌ها نیز در هر نقطه از جهان سرمایه‌گذاری نمی‌کنند، بلکه بهترین مکان برای سرمایه‌گذاری آن‌ها، کشورهای آرام و با ثبات سیاسی است. ثبات سیاسی یعنی هر سخنی از هر کشوری بلند نشود، چرا که اگر چیزی گفتند که با مقاصد صاحبان سرمایه در جهان تعارض داشت، بر ضد او جنگ سیاسی و فرهنگی و اقتصادی به راه می‌اندازند. یعنی باید با آن‌ها دوست شد و زد و بند کرد و از استقلال کشور چشم پوشید؛ چرا که در ادبیات تمدن جدید، «شعار استقلال» معنای انزوا طلبی دارد. یعنی باید «تقسیم کار بین المللی» را پذیرفت. جهان به منزله دهکده‌ای جهانی است که هر کشوری، بخشی از مجموعه وظایف برای رسیدن به رفاه دائم التزاید را به عهده می‌گیرد. لذا باید در برابر مظالم و جنایات عالم، سکوت کنید زیرا این رفتارها لازمه تامین منافع کشورهای ثروتمند است. آن‌ها کشورهایی هستند که نظم جهانی در مقیاس 200 کشور جهان را برای رسیدن به رفاه در دست گرفته‌اند و بر اساس همین نظم

است که ایران و عراق و لبنان و یمن و سوریه و فلسطین و... تروریست و بی ثبات کننده خوانده می شوند.

بنابراین باید به لوازمات و راه و روش دستیابی به رفاه جدید ملتزم بود. قهرمان شدن در رشته های مختلف ورزشی و هنری و... راه و روش مخصوص به خود دارد، پس حتما دستیابی به بهترین سطح رفاه نیز راه و رسم خودش را دارد. صاحبان رفاه در تمدن جدید، به بهانه چشاندن طعم رفاه روزافزون، بشریت را به غل و زنجیر می کشند. این معنای کفر و دنیاپرستی جدید است. در مبحث اول بیان شد که کافر فقط به انکار ذهنی خدای متعال نمی پردازد بلکه به تبع انکار خدای متعال، هزاران فعل کفرآمیز انجام می دهد و به دنبال این است که به بالاترین سطح لذت مادی دست پیدا کند. خدای متعال در توصیف کفار می فرماید: «بِأَنَّهُمْ اسَّ تَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ» (نحل/107) کافران کسانی هستند که عشقشان دنیا است و آن را بر آخرت ترجیح می دهند. لذا وقتی به کشور ویتنام نظر می کنیم، می بینیم مردم ویتنام که مظهر مبارزه با امپریالیسم آمریکا بودند و ارتش آمریکا را به استیصال کشاندند و جنگ را برایشان به کابوس تبدیل کردند، بعد از سالها به این نتیجه رسیدند که باید تجدیدنظر کنند. زبان حال آن ها این است: ما که به دنبال رفاه دنیایی بودیم و راه و روش آن از آمریکا می گذشت، پس چرا با او جنگ کردیم؟! تا جایی که چند سال پیش، او با ما به آنجا سفر کرد و بدون هیچ گونه اظهار پشیمانی و عذرخواهی از جنایات جنگی آمریکا، برای تعامل بیش از پیش دو کشور به گفت و گو پرداخت. همه ی کشورهای جهان برای دستیابی به رفاه مادی، تمام مقادورات سیاسی و فرهنگی و اقتصادی شان را در اختیار صاحبان تمدن قرار می دهند تا به زندگی مرفه دست

پیدا کنند. اما به برکت قیام فقهای عظام شیعه از دوران نهضت تنباکو، سپس نهضت مشروطیت و ملی شدن صنعت نفت تا انقلاب اسلامی، کفر تمدن مدرن در عرصه سیاسی، برای جامعه اسلامی به تدریج در حال روشن شدن است.

لذا وقتی کشورهای جهان برای رسیدن به رفاه مادی اقدام می کنند و مقدمات سیاسی و فرهنگی و اقتصادی خود را در اختیار آن ها قرار می دهند و به دنبال هماهنگی کامل با آن ها هستند، اولین سخن صاحبان تمدن، سخن از منابع طبیعی (مثل نفت) و تعیین قیمت آن است. می گویم شما گفتید قیمت کالاها باید در نظام عرضه و تقاضا معین شود. می گویند: خیر! قیمت انرژی که برای کارخانه های ما ضرورت دارد، باید توسط ما تعیین شود. لذا قیمت منابع طبیعی خصوصا نفت، با ابزارهای سیاسی و خارج از مکانیزم عرضه و تقاضا معین می شود. از این طریق ثروت های ملت ها را با قیمت بسیار کمی به یغما می برند. ظاهر زیبایی هم دارد، اینکه شما در یک قرارداد دو طرفه با اختیار خودتان نفت را به آن ها می فروشید! این برخورد با منابع طبیعی کشورها بود. اما در مورد نیروی انسانی، به دلیل ایجاد قطب های علم و تکنولوژی در غرب، بهترین استعداد های جهان با هزینه ی شخصی برای پیشرفت علمی خودشان، به سوی بهترین دانشگاه های غرب مهاجرت می کنند و به صورت مجانی و رایگان، پیچیده ترین نیازهای تحقیقاتی کشورهای پیشرفته را پاسخ می دهند. یعنی نه تنها پولی برای این ریاضت های سنگین از کشورهای پیشرفته نمی گیرند، بلکه دولت ها از پول ملی خرج می کنند (بورسیه) تا بهترین جوان ها به کشورهای توسعه یافته سفر کنند تا سوال های علمی آن ها را حل کنند!

بعد از همه ی این مراحل و مقدمات، آیا تکنولوژی به ما می دهند؟ بله؛ اما چون می دانند که تکنولوژی بعدی چه زمانی باید وارد بازار جهانی شود، تکنولوژی قدیمی را که ساخت آن ها برای کشورهای توسعه یافته دیگر مقرون به صرفه نیست، به کشورهای در حال توسعه با قیمت های گزاف می فروشند تا بیش ترین استفاده از آن ها را کرده باشند. بعد از آنکه کشورهای جهان به تکنولوژی قدیم عادت کردند، سطح جدید آن را وارد بازار جهانی می کنند و با این کار، دائماً مردم و دولت ها را به دنبال خود می دوانند و نیاز به سطح جدید از رفاه را مبدأ حرکت آن ها در وابستگی به خود قرار می دهند. لذا حاضر نیستند هیچ یک از نیروی انسانی و منابع طبیعی و اختیارات و اموال و نفوس و دماء و نوامیس و... از سلطه شان خارج شود. جامعه اسلامی در برابر چنین امری قرار گرفته است و به این دلیل است که ما روند موجود در تمدن جهانی را جاهلیت مدرن و کفر مدرن می نامیم؛ گرچه این بحثی کاملاً مختصر در این رابطه بود.

پس در تشریح نهضت حضرت امام (رحمه الله) در سال 42 تا 57 در برابر «جاهلیت مدرن» باید گفت حکومت پهلوی تمام مظاهر تمدن غرب را وارد ایران کرده بود و حضرت امام او را نماینده ی کفر مدرن می دید. (1) امام فرمود: «اسلام در خطر است...»

ص: 126

1- . امام خمینی: «خلاصه، اعلان برائت مرحله اول مبارزه و ادامه آن مراحل دیگر وظیفه ما است و در هر عصر و زمانی جلوه ها و شیوه ها و برنامه های متناسب خود را می طلبد و باید دید که در عصری همانند امروز که سران کفر و شرک همه موجودیت توحید را به خطر انداخته اند و تمامی مظاهر ملی و فرهنگی و دینی و سیاسی ملتها را بازیچه هوسها و شهوتها نموده اند، چه باید کرد؟... شاه که بود و به دستور چه کسی عمل می کرد؟ که اگر او به تنهایی و به فکر فاسد و تبهکار خود عمل می کرد چه بسا قضایا بعد از رفتن او خاتمه می یافت. ولی چه کسی است که نداند شاه نوکر و مأمور امریکا و تمامی شهیدان و عزیزان ما، خونبها و قربانیانی بودند که به خاطر آزادی از آنان گرفته شد و کار او مأموریتی بوده است که برای اربابان خود به انجام رسانید و تا توانست انتقام امریکا را از اسلام و مسلمین گرفت ولی کارگزار اصلی ماجرا یعنی خود امریکا در پشت صحنه باقی مانده بود، امریکایی که از اسلام راستین می ترسید و از قیام منتهی به حکومت عدل واهمه داشت. امریکا به تصور اینکه ملیگراها و منافقین و دیگر وابستگان چپ و راست او بزودی پاشنه سیاست انقلاب و حاکمیت نظام و اداره کشور را به نفع او به حرکت درمی آورند چند روزی سیاست خوف و رجا را در پیش گرفت و به طرح و اجرای کودتا و اعمال سیاست فشار و ترویج چهره های وابسته خود و نیز به ترور شخصیت انقلاب و انقلابیون واقعی کشور پرداخت که خداوند مجدداً بر ما منت نهاد و در صحنه حماسی تسخیر لانه جاسوسان، مردم ایران برائت مجدد خویش را از امریکا و اذتاب آن اعلام نمودند، که دوباره امریکا همان تیغی که به دست محمدرضا سپرده بود در کف صدام این زنگی مست نهاد.» (صحیفه امام، ج 20، پیام به حجاج بیت الله الحرام).

والله مرتكب کبیره است کسی که فریاد نزند.» برخی گفتند ما که نماز و روزه و حج و ... را بجا می آوریم، پس چرا این شخص از رفتن اسلام خبر می دهد؟! اما - بر اساس توضیحاتی که قبلاً مطرح شد - اگر اسلام را در سطح امت و حکومت و پرستش خدای متعال را در عرصه اجتماع ببینیم، آنگاه قضیه روشن می شود.

ص: 127





تبیین ابعاد رفتار الهی حضرت امام خمینی در رهبری قیام و مدیریت نظام؛ به عنوان آیات عقلانی در برابر روش های علمی جاهلیت مدرن در عرصه های «سیاسی، امنیتی، دفاعی»

در ایام محرم و عزای سیدالشهدا (علیه السلام) و در شب عاشورا، همه محبین دوست دارند در شمار کاروان اباعبدالله الحسین (علیه السلام) و سپاه ایشان قرار بگیرند. دوست دارند بدانند چه منزلت و جایگاهی نزد آن بزرگوار دارند و اینکه آیا عزاداری ها و توسلات شان مورد قبول قرار گرفته است؟ آیا از سیاهی لشکر و سربازان و یا از افسران و فرماندهان سپاه ایشان قرار گرفته اند یا خیر؟ دوست دارند بدانند آیا از عشاقی محسوب می شوند که امشب شهادت نامه آن ها امضا می شود؟ دوست دارند در خیمه اباعبدالله الحسین (علیه السلام) حضور داشته باشند و ببینند به چه میزان از اسراری که حضرت در شب عاشورا با یاران خود در میان می گذاشت، بهره مند هستند. دوستداران اباعبدالله (علیه السلام) وقتی در مقابل حرم مطهرش قرار می گیرند، به تعلیم و تأدیب ائمه معصومین در زیارت مطلقه این طور عرضه می دارند: «اَكْتُبْ لِي عِنْدَكَ مِيثَاقًا وَعَهْدًا إِنِّي أَتَيْتُكَ مُجَدِّدًا الْمِيثَاقَ فَأَشْهَدُ لِي عِنْدَ رَبِّكَ

إِنَّكَ أَنْتَ الشَّاهِدُ» من خدمت شما مشرف شدم تا عهد و میثاقم با شما را تجدید کنم. برای من عهد و میثاقی نزد خودتان بنویسید و من را از وفاکنندگان به عهد و میثاق خودتان قرار دهید. اگر ما به زیارت شما آمدیم قصدمان فقط زیارت نبوده است، بلکه آمده ایم عهد و میثاقی را ببندیم و آن را تجدید کنیم. همانطور که در مورد عبادت بزرگی چون نماز، خدای متعال می فرماید: «وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» (بقره/45) از صبر و نماز کمک بگیرید. در واقع قرار نیست ما نمازپرست شویم بلکه نماز باید کمک و وسیله ای برای تقرب به درگاه الهی باشد. همچنین قرار نیست زیارت پرست باشیم، قرار است زیارت کنیم تا عهدمان را نسبت به حضرات معصومین (علیه السلام) تجدید کنیم و در طول زندگی در راه وفای به آن عهد قدم برداریم.

این میثاق و عهد چیست؟ به هر میزان که بتوانیم درک بیشتری از این میثاق و عهد پیدا کنیم، آن وقت است که می توانیم بگوییم عزاداری های مان مقبول واقع شده است و از محبین آن حضرت قرار گرفتیم و می توانیم امیدوار باشیم به اینکه نسبت به حضرات معصومین (علیه السلام) و خدای متعال تقرب پیدا کردیم. معمولاً در منابر، عهد و میثاق های مختلفی به عنوان نتیجه عملی این عزاداری ها و زیارت ها معرفی می شود که همه آن ها صحیح هستند و کسی نمی تواند آن را نفی کند. مثلاً گفته می شود محبین امام حسین باید به «نماز اول وقت» اهتمام داشته باشند؛ چون اباعبدالله (علیه السلام) حتی در میانه جنگ نیز از این امر غفلت نکردند. همچنان که به «احتراز از مال حرام» - که سپاه دشمن به آن خو کرده بود - توصیه می شود و دوری از دروغ و بهتان و غیبت و... و عمل به سایر احکام مانند خمس و روزه و حج و... مورد تاکید قرار می گیرد. تمام این موارد جزئی از آن عهد

و میثاقی است که همه ما باید در انجام آن ها ثابت قدم باشیم. اما انسان عاقل در زمانی که وظایف زیادی بر دوش خود احساس می کند، سعی در اولویت بندی آن ها دارد و سایر افعال و رفتار خود را بر اساس اولویت ها و امور پراهمیت تر تنظیم می کند. لذا مرحوم کلینی (رحمه الله) در کتاب شریف کافی بابی به نام «دعائم الإسلام» آورده است (1).

که در آن مکرراً - چه در قالب سوال از معصومین و چه با بیان ابتدائی از سوی حضرات - به تبیین و تشریح پایه ها و ستون های اصلی و اساسی اسلام پرداخته شده است که این پایه ها می تواند مهم ترین اجزاء عهد و میثاق بندگان نسبت به حضرات معصومین (علیه السلام) باشد.

در این روایات، پایه ها و ستون های اصلی اسلام به این صورت معرفی شده است: «الصلاه و الزکاه و الحج و الصوم و ما نودی بشی افضل من الولاية» چهار رکن اول، نماز و زکات و حج و روزه است و به تصریح معصومین از همه اینها بالاتر و مهمتر، امر ولایت یعنی دوستی با دوستان ائمه معصومین (علیه السلام) و دشمنی با دشمنان آن هاست. ممکن است کسی بگوید ما هم به این مطلب توجه داریم و اساساً آمدن ما به این مجالس، به دلیل ولایت مداری و برای ابراز تولی و تبری است. اما باید توجه داشت که اگر اصلی ترین رکن عهد و میثاق ما نسبت به اباعبدالله (علیه السلام)، دوستی با ائمه معصومین (علیه السلام) و دشمنی با دشمنان آن ها باشد، پس بایستی مثل همه شئون زندگی مان به دنبال بهتر شدن و دقیق تر شدن آن باشیم. آیا انسان ها در شئون زندگی مادی توقف می کنند یا اینکه دائماً به فکر ارتقاء و بهتر شدن زندگی و امکانات مادی خود هستند؟ اگر در امور خرد زندگی مادی چنین عمل می کنیم، می توانیم بگوییم تکامل در امور معنوی لازم نیست؟! بالاتر از آن آیا

ص: 131

در مورد بزرگترین رکن دین که عهد و میثاق مان نسبت به حضرت اباعبدالله و ائمه معصومین (علیه السلام) است، می توان گفت همان که فهمیدیم کافی است و بیش از آن نیاز نیست؟! یعنی ارتقاء خدمت گزاری به حضرات معصومین (علیه السلام) چگونه امکان پذیر است؟ دشمنان ایشان چه کسانی هستند؟ دوستان ایشان چه کسانی هستند؟ آیا دشمنان اهل بیت (علیه السلام) در دشمنی شان نسبت به کلمه توحید، به یک روند ثابت عمل می کنند تا ما هم در دوستی مان نسبت به حضرات معصومین (علیه السلام) و دفاع از آن ها به صورت یکسان و ثابت عمل کنیم؟! این چگونه ممکن است در حالی که طبق روایتی که از حضرت امام هادی (علیه السلام) در پاسخ به سوال «ابن سگیت» نقل شد، آیات الهی به دلیل تغییر نوع شیطننت کفر در اعصار مختلف، متغیر هست.

خصوصاً آیات «کفرشناسی و نفاق شناسی» در قرآن کریم برای ما تشریح می کند که چقدر دشمنان «جامعه ایمانی» در کفر و نفاق خودشان شدید و خطرناک اند. لذا خدای متعال در قرآن کریم، ما را نسبت به دعوی جهنمیان با یکدیگر در روز قیامت آگاه می کند(1)

- و چه خبری بهتر از این که بدانیم جهنمیان در آن دنیا چه سخنانی را به هم می گویند و چه بدبختی هایی را با هم در میان می گذارند -  
زیردستان ائمه کفر با آن ها مشاجره می کنند که شما بودید ما را گمراه کردید؛ آن ها نیز می گویند خودتان همراه

ص: 132

---

1- . «وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ وَقَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (سبأ/ 31 تا 33).

شدید. خدای متعال با خبر دادن از وضعیت آنان در جهنم، عمق خطر و دشمنی آن‌ها را گوشزد می‌کند. زبردستان در ادامه به مستکبرین می‌گویند اگر ما همراهی کردیم به این دلیل بود: «بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» (سبأ/33) شما به صورت شبانه روزی حيله می‌کردید. حيله شبانه روزی آن‌ها چگونه است؟ آیا شب و روز نزد مردم می‌آمدند و آن‌ها را به بت پرستی و اعمال فاسد و زیر دست بودن مردم دعوت می‌کردند؟ یا اینکه محیط پرورشی و بستر اجتماعی ایجاد می‌کردند برای اینکه مردم را به منجلاب‌های ظلمت بکشانند؟ حيله و یا هر کاری که به صورت شبانه روزی انجام شود، کار آسانی نیست بلکه بسیار پیچیده و محتاج تدبیر و برنامه ریزی است. به عنوان مثال، بیمارستان‌هایی که به صورت شبانه روزی خدمات می‌دهند، برای ارائه چنین خدمات به صورت دائم، چقدر باید نیروی انسانی ساده و متخصص و بودجه و مدیریت و خدمات اداری و زیرساختی و دارو و... به صورت هماهنگ کار کنند تا ارائه این خدمات در هر زمان از شبانه روز امکان پذیر شود؟ در واقع کفار برای پیش برد اهداف مادی خود و دشمنی با جامعه ایمانی و نابودی آن، مقدمات و افراد و ابزارهای زیادی را هماهنگ می‌کنند تا بتوانند به صورت شبانه روزی حيله کنند. یعنی دشمنان ائمه (علیه السلام) چنین کسانی هستند. امروز هم پیچیدگی حيله شان را بالعیان مشاهده می‌کنیم و با اینکه در کشور شیعه زندگی می‌کنیم، اما نگران محیط تربیتی و آموزشی فرزندان مان در مدارس و دانشگاه‌ها و مکان‌های تفریحی و فضای مجازی هستیم.

لذا برای تجدید میثاق با اباعبدالله الحسین (علیه السلام) باید دشمنان ایشان را به خوبی شناخت. اگر از «کفر مدرن» صحبت کردیم بدین معناست که شیوه‌های جدیدی برای

تسلط کفار بر مسلمین ایجاد شده است. اگر ما نسبت به این شیطنت‌ها شناخت پیدا نکنیم و در راه مبارزه با آن راسخ نباشیم، چگونه می‌توانیم ادعا کنیم که به عهد و میثاق مان با حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) وفا کردیم؟! اگر امروز از جانب مقام معظم رهبری اعلام جنگ فرهنگی و جنگ اقتصادی شده است، آیا ما احساس جنگ و زد و خورد و جانبازی و شهادت و اسارت می‌کنیم یا نه؟! آیا همان احساسی را داریم که وقتی آذیر خطر به صدا در می‌آمد، داشتیم؟! آیا بمباران دشمن و خرابی خانه‌ها و شهر و ساختمان‌ها و آوارگی ساکنان آن را احساس می‌کنیم؟! واکنش جامعه اسلامی در برابر این جنگ تمام‌عیار و همه‌جانبه چیست؟! پیچیدگی جنگ فرهنگی از جنگ نظامی بسیار بیشتر است. چرا که در جنگ نظامی، جسم‌ها مورد اصابت گلوله واقع می‌شوند ولی در جنگ فرهنگی، روح‌ها و ذهن‌ها مورد اصابت حملات دشمن واقع می‌شود. اما هیچ‌یک از انبیاء و معصومین و نواب‌عام آن‌ها در هیچ برهه‌ای از تاریخ، ولایت کفار را نپذیرفتند و نمی‌پذیرند و نخواهند پذیرفت. این در حالی است که شناختن دشمن از جانب جامعه شیعه، مساوی با شکست مقابل آن‌ها و پذیرش قهری ولایت کفار بر مسلمین است.

برخی ممکن است بگویند شما چرا می‌خواهید مسأله را پیچیده و دشوار نشان دهید؟ در حالی که هر کسی که احکام مبتلابه خود را انجام دهد و در مجالس عزاداری شرکت کند، رضایت خدا را به دست آورده است. در پاسخ عرض می‌کنیم که اساساً دین داری یک امر پیچیده‌ای است و دنیا برای مؤمنین مکان راحتی نیست بلکه با انواع سختی‌ها همراه شده است. حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند: «انما هی دار بلاء» (1) دنیا

ص: 134

چیزی نیست مگر دار بلاء. حالا آیا خدای متعال - نعوذ بالله - می خواهد بلاء و مریضی و بی پولی و گرفتاری بر مومنین ببارد که آن ها را اذیت کند؟! کلا، حاشا، ابداً! بلکه سطح محوری بلاء و علت اساسی آن، هجمه کفر و نفاق به دستگاه ایمان و پرچمداران توحید و مصیبت ها و فشارهای ناشی از ضربه های آنان است و لذا حضرت در ادامه روایت فوق و در بیان این بلاء فرمودند: «یسأل الله فیها عدوّه علی ولیه» خداوند در این دنیا به بشر اختیار داده و بشر با سوء اختیار خود می تواند به دشمن خدا تبدیل شود و بر اولیاء الهی مسلط شود و به آن ها ضربه بزند. اساس دنیا همین است که به کفار و یارانش اذن داده شده تا فعالیت کنند و لذا آن ها دستگاه و نظام می سازند و به جامعه ایمانی حمله ور می شوند. در این صورت چه کسی می تواند بگوید زندگی در این دنیا راحت و ساده است؟! مگر طبق روایات، دنیا زندان مومن نیست؟! بله، اگر چه دنیا دار بلاء و امتحان است ولی مومنین با توسل نسبت به حضرات معصومین (علیه السلام) و پایداری در مسیر آن ها، از آن امتحانات عبور می کنند و به بهجت و لذت های معنوی که ناشی از ارتقاء مقام معنوی آن ها است، دست پیدا خواهند کرد. لذا در زمان امیرالمومنین (علیه السلام) و دیگر ائمه معصومین (علیه السلام)، شیعیان بنا به مصلحت هایی مجبور می شدند در جنگ خلفای جور بر ضد کفار شرکت کنند و فداکاری آن ها در آن جنگ ها به نفع خلفای جور تمام می شد. اما امروز که ملت ایران با نواب عام حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) همراه شدند و استنصارهای حضرت امام (رحمه الله) را نسبت به در خطر بودن اسلام جدی گرفتند، وضعیت آنچنان شده که برادران اهل سنت در خط مقدم جنگ با کفار به شهادت می رسند و این امر به نفع جمهوری اسلامی و افزایش اقتدار آن تمام می شود. به ذهن کدام شیعه ای در هزار سال قبل خطور

می کرد که چنین قدرت عظیمی برای جامعه شیعه به وجود بیاید؟! این عزتی است که خدای متعال در ازاء یاری نواب عام حضرت ولی عصر (علیه السلام) به امت شیعه عنایت کرده است. عبور سربلند از امتحانات، چنین عزتی را در پی خواهد داشت. اگر در زمان مرحوم میرزای شیرازی (رحمه الله) به شیعیان خبر می دادند که در صدوپنجاه سال آینده شیعه به حکومت می رسد و به چنین سطحی از اقتدار می رسد، آیا باور می کردند؟! اما نواب عام حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) با یقین پولادین خودشان، جامعه شیعه را از تمام تردیدها و شبهات و یأس ها عبور می دادند.

در تناسب با این حقیقت که دین داری امری پیچیده است و مؤمنین واقعی و اولیای الهی همواره در معرض طوفان بلا و مصیبت قرار دارند، باید توجه داشت که شروع نهضت حضرت امام (رحمه الله) نیز در فضای بسیار سنگینی آغاز شد؛ فضای غلبه ی دوروش علمی برای مبارزه و قیام و کسب قدرت که هر یک دارای معادلات علمی بود: یک روش، روش غربی ها برای مبارزه که در آن با تشکیل حزب و شرکت در انتخابات و کسب کرسی های مجلس، به قدرت مرکزی فشار آورده می شد و قدرت او مقید و محدود می شد که این روش به «مبارزه پارلمانی» مشهور بود. روش دیگر، روش بلوک شرق بود که برای رسیدن به قدرت از طریق مبارزه مسلحانه اقدام می کردند. هر یک از این دوروش نیز در جامعه آن روز ایران، نمایندگان و طرفدارانی داشت: جبهه ملی و نهضت آزادی از یک طرف و سازمان مجاهدین خلق و چریک های فدایی خلق از طرف دیگر. اما حضرت امام (رحمه الله) که نه روش غربی و نه روش شرقی را قبول داشت، متهم می شد که حرکتش معقول و علمی و عقلانی نیست و لذا نخبگان و خواص آن زمان، به امام گفتند



قیام تو کور و مبهم است! مثل اینکه در دنیای امروز که برای ارتباط با دیگران از موبایل و تلفن ثابت استفاده می شود، شخصی ادعا کند من می خواهم از طریق دیگری برای ارتباط استفاده کنم. می گویند شما عقلانیت ندارید. در مبحث گذشته نیز بیان شد امتحانات دوره دوم تاریخ، از سنخ عقلانی است. اما حضرت امام برای پیشبرد هدف خود از معادلات علمی قیام در شرق و غرب استفاده نکرد بلکه به مساجد و حسینیه ها و عزاداری ها و هیئتی ها تکیه کرد. به او گفتند با این مردم عوام که درکی از سیاست و مبارزه ندارند که نمی شود قیام کرد! لذا بعد از قیام 15 خرداد سال 42، به دلیل همین فضای سنگین تحلیل مادی در میان نخبگان مبارز، نهضت حضرت امام (رحمه الله) پانزده سال در انزوا قرار گرفت. چون در جوامع امروز، عقلانیت ها و تحلیل ها هستند که حکم به سروری یا انزوا می کنند. اما وقتی شما در راستای فرهنگ و آرمان های بعثت و فلسفه تاریخ الهی و سنت های خدای متعال قدم بردارید، نصرت الهی همراه شما خواهد شد و از این طریق قدرت های موجود به عجز در خواهند آمد. البته همانطور که سابقا بیان شد معجزه به خدای متعال و حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) منتسب است اما ظرف تحقق آن معجزه در دوران غیبت، نواب عام حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) خواهند بود. لذا با تبعید حضرت امام و منزوی شدن نهضت ایشان، مجاهدین خلق و نهضت آزادی بر موج قیام 15 خرداد سال 42 سوار شدند اما با سرکوب شدید حکومت پهلوی مواجه شدند و تمام روش های متداول در مبارزه علیه حکومت پهلوی به بن بست رسید. از آن طرف نیز حکومت پهلوی تمام مظاهر زندگی غرب را در ایران رواج داده بود و جوانان را در مفاسد آن غرق کرده بود. اما با شهادت حاج آقا مصطفی خمینی و اهانت روزنامه اطلاعات به امام در سال

56، مردم قم که مرکز قیام و بصیرت و پذیرش معارف اهل بیت بودند در اعتراض به این هتک حرمت تظاهرات کردند. این اولین جرقه دوباره نهضت حضرت امام (رحمه الله) بعد از 15 ساله ایشان بود. با تأسی به فرهنگِ چهلم ها، اربعین شهدای قم در تبریز گرفته شد و اربعین شهدای تبریز در یزد گرفته شد و بعد از کشتار مردم یزد، اربعین شهدای یزد در 24 شهر برگزار شد و لذا حکومت پهلوی به تزلزل در آمد. این روند آنقدر ادامه پیدا کرد که بالاخره تهران به عنوان پایتخت ایران به حرکت درآمد و راهپیمایی عید فطر و کشتار فجیع 17 شهریور و تظاهرات عاشورا شکل گرفت و به تدریج کنترل کشور از دست رژیم خارج شد و حضرت امام (رحمه الله) تمایلات مردم را از حول رژیم پهلوی پراکنده کرد و به سمت حاکمیت اسلام آورد. در برابر چشمان حیرت زده کارشناسان و نخبگان سیاسی آن روز، بدون استفاده از هیچ یک از دوروش مرسوم در مبارزه و کسب قدرت و با تکیه بر اربعین ها و عاشوراها و همان مسجدهای ها و هیئتی ها و عزاداری ها انقلاب را به پیروزی رساند. آن هم در دورانی که می گویند: ماهیت قدرت، سیال است. یعنی سرنگونی یا بقای هر نظام، به تمام قدرت های منطقه ای و جهانی وابسته و مرتبط است. وقتی قدرت های جهانی در سال 81 می خواستند صدام را سرنگون کنند به دلیل همراهی روسیه و چین و مصر و عربستان و... با دنیای غرب، خیلی سریع به نتیجه رسیدند. اما زمانی که قدرت های جهانی یا منطقه ای مواضع متفاوتی داشته باشند، جنگ فرسایشی به وجود می آید، مثل سوریه! با این حال نهضت حضرت امام (رحمه الله) در زمانی به پیروزی می رسد که هم شوروی به عنوان قدرت اول شرق و هم آمریکا به عنوان قدرت بلوک غرب و هم کشورهای اروپایی و هم کشورهای منطقه ای و هم قدرت های درون

کشور مخالف قیام او بودند و علیه آن نیز به جنگ پرداختند؛ اما حضرت امام (رحمه الله) ظرفِ تحقق آیه الهی شدند و تمام قدرت کفر جهانی را به عجز کشاندند. با عقلانیتی که 200 کشور دنیا را مدیریت می کنند، در سال 57 به مقابله با انقلاب امام برخاستند ولی موفق نشدند! لذا ملت ایران سالهاست که همراه با معجزه زندگی می کند. چه کسانی هستند که ملت ایران را به خاطر برخی ضعف ها تحقیر می کنند؟! بله، هر ملتی طبعاً ضعیف هایی دارد اما کاستی های ملت ایران باید با دارایی هایش ملاحظه شود. کفار می خواهند به ملت ایران بگویند شما ثروت و توانایی ندارید؛ در حالی که ملت ایران، پرچمدار مقابله با دستگاه کفر و نفاق و حافظ آرمان بعثت نبی اکرم در حفظ کلمه توحید و دفاع از امنیت خداپرستان است! خدای متعال به خاطر ایستادگی ملت ایران در برابر کفر، عزت الهی به آن ها عطا کرده است. چه شرفی بالاتر از این که خدای متعال زیر سایه نائب عام حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به بندگانش زندگی همراه با معجزات الهی عنایت کند؟! ملت ایران تنها ملتی است که تسلیم «هدف قرار گرفتن رفاه مادی و دنیاپرستی» نشده است بلکه ملت ایران، رفاه را در سایه اسلام می خواهد. تمام مردم جهان را در عمقِ ظلمات خود فرو بردند، عقل آن ها را مسخ کردند به نحوی که در برابر مظالم بزرگ جهان، کشتن کودکان و زنان و مردان و... هیچ واکنشی از خود نشان نمی دهند. آن ها را غرق در زندگی مادی کرده اند و اگر تظاهراتی می کنند، برای کمبود شغل و پایین بودن درآمد و افزایش سن بازنشستگی و طرح های ریاضتی تظاهرات است. روح ها و ذهن های مردم جهان را مسخ کرده اند اما مردم ایران با حساسیت تمام در برابر مظالم، پرچم خداپرستی را در برابر دستگاه کفر و طغیان به اهتزاز در آورده است. لذا حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در شبهای

قدر، قلوب نواب عام خود را امداد و در برابر کفر مدرن بسیج می کند و معجزات این چینی رقم می خورد.

پس حضرت امام (رحمه الله) با یقین پولادین خودش امت شیعه را از ظلمات یأس ها و تردیدها عبور داد. از بزرگترین تردیدهایی که به نهضت حضرت امام (رحمه الله) حمله ور می شد، تردید در این بود که شما چگونه می خواهید در روز قیامت جواب این همه خونی را که از بهترین جوانان ایران در مقابل گلوله های شاه یا صدام ریخته می شود، بدهید؟! چگونه مسئولیت شرعی دماء مسلمین را به عهده می گیرید؟! با این شبهه برای بهترین متدینین چه تردیدهایی که حاصل نمی شود. اما حضرت امام می دانست که رهایی از دست کفار دنیاپرست، بدون این فداکاری ها ممکن نیست. لذا بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، کفار مُدرن مثل اجداد و نیاکان شان «حذف فیزیکی» را به عنوان اولین گزینه برای مقابله با مومنین و آخرت گرایان در دستور کار خود قرار دادند و کودتا و جنگ داخلی و جنگ خارجی را بر نظام اسلامی تحمیل کردند. در حالی که در بلندگوهای جهان فریاد می زنند که ما اهل دموکراسی و گفت و گو هستیم. اگر اهل گفت و گو بودند پس چرا با ملتی که با «فرهنگ دیکتاتوری نظام سلطنتی» مبارزه کرده است و به «جمهوریت» روی آورده است، به جنگ و مقابله پرداختند؟! در سه عرصه امنیتی و دفاعی و نظامی برای نظام جمهوری اسلامی ایران ایجاد مسأله کردند. بجای اینکه از این حرکت ضد دیکتاتوری حمایت کنند، دائماً اعلام کردند این انقلاب تا چند ماه دیگر سقوط می کند. بعضاً ما گمان می کنیم اینها انسان های جاهل و نادانی بودند که هر چند وقت یک بار مسائلی را به گراف مطرح می کردند. اما واقعیت آن است که این پیش بینی ها بر اساس

قواعد علمی کسب قدرت و حفظ آن بیان می شد. اما حضرت امام (رحمه الله) با تکیه بر خدای متعال، راه های جدیدی را باز کرد که تمام این پیش بینی های علمی را باطل کرد و دشمنان انگشت به دهان، به این پیروزی ها خیره شدند. وقتی جنگ را بر ملت ایران تحمیل کردند، دانش جنگی و دفاعی و عقلانیت و محاسبات مبتنی بر جنگ کلاسیک صریحاً اعلام کرد که ما نمی توانیم با ارتش مضمحل شده و در هم ریخته، در برابر ارتش صدام که حمایت تمام دنیا را با خود دارد، بایستیم. مقام معظم رهبری حفظه الله بیان کردند که ارتشی های مومن و متدین - و نه عناصر طاغوتی - در ابتدای جنگ به من نامه نوشتند که مطابق گزارشات و محاسبات دقیق، توان جنگ ما بیشتر از بیست و چند روز نیست یعنی آبرومندانه آتش بس را اعلام کنید. (1) مقام معظم رهبری که نماینده حضرت امام در شورای عالی دفاع بودند، نزد امام رفتند و این گزارش را مطرح کردند اما ایشان فرمودند: اعتنا

ص: 141

1- . مقام معظم رهبری: «روزهای اول جنگ، يك نفر نظامی پیش من آمد و فهرستی آورد که انواع و اقسام هواپیماهای ما - جنگی و ترابری - در آن فهرست ذکر شده بود و مشخص گردیده بود که چند روز دیگر همه فروندهای این نوع هواپیماها زمین گیر خواهد شد؛ مثلاً این نوع هواپیما در روز هشتم، این نوع هواپیما در روز دهم، این نوع هواپیما در روز پانزدهم! این فهرست را به من داده بود که خدمت امام ببرم، تا ایشان بدانند که موجودی ما چیست. من به آن فهرست که نگاه کردم، دیدم دیرترین زمانی که هواپیمایی از انواع هواپیماهای ما زمین گیر خواهد شد، در حدود بیست و چند روز است؛ یعنی ما بیست و چند روز دیگر هیچ هواپیمایی نداریم که بتواند از روی زمین بلند شود! من وظیفه ام بود که این فهرست را ببرم و به امام نشان دهم. ایشان به آن کاغذ نگاه کردند و گفتند: اعتنا نکنید؛ ما می توانیم! برگشتم و به دوستانی که بودند گفتم: امام می گویند می توانید. آن هواپیماها، به همت شما و با توانستن شما هنوز پرواز می کنند؛ هنوز از بسیاری از تجهیزات پرنده این منطقه پیشترند؛ هنوز در مصاف با بسیاری از کسانی که وسایل مدرن دارند، برتر و فایق ترند. از آن روز، نزدیک بیست سال می گذرد. این است معجزه همت انسان! این است معجزه ایمان!» (بیانات در دیدار جمعی از پرسنل نیروی هوایی 19/11/1377).

نکنید! حال چه فعالیت هایی انجام شد که این بیست روز را به هشت سال مقاومت تبدیل کرد؟ هشت سال مقاومت به چه معناست؟! اگر جنگی فقط میان دو کشور رخ دهد، تداوم آن نهایتاً تا شش ماه معنا دارد و بیش از آن، ارزش اقتصادی ندارد و با محاسبات هزینه - فایده نمی سازد که جنگ را ادامه دهند. لذا وقتی جنگی هشت سال به طول می انجامد، بدین معناست که تمام یا بخش مهمی از قدرت های جهانی حداقل از یک طرف جنگ حمایت می کنند. یعنی ملت ایران در مقابل تمام قدرت های جهانی ایستاد و ثابت کرد که اگر در راه دشمنی با دشمنان ابوعبدالله (علیه السلام) ایثار و ایستادگی شود، اعجاز خدای متعال نازل خواهد شد و ابهت دشمن را در هم خواهد شکست. این پیروزی چگونه اتفاق افتاد؟ آیا بدون تأمل و محاسبه و برنامه ریزی گفتند به دل دشمن بزنیم و بجنگیم؟! نخیر، با عقلانیت جدیدی که پیروان حضرت امام (علیه السلام) در عرصه نظامی بدان عمل کردند تا پیروز شدیم. امثال شهید باقری ها استراتژی جنگ را عوض کردند. یک جوان 21 ساله که با عنوان خبرنگار وارد جنگ شده بود، اما به خاطر نشان دادن حساسیت بالا در مبارزه با کفر و تمحض بر این مهم، خدای متعال عقلانیت الهی را در استراتژی جنگ به او عطا کرد. عنصر «شهادت طلبی» را بجای «سخت افزارها»، اصل در جنگیدن قرار دادند و به لوازم آن عمل کردند. حضرت امام (رحمه الله) به نهادسازی انقلابی روی آورد و «ارتش 20 میلیونی» را بنا نهاد و زمینه را برای جنگ مردمی بر اساس شهادت طلبی فراهم کرد. اینطور نیست که بدون محاسبات و تعقل و ناشیانه با دشمن جنگیدیم. همانطور که عرض شد شیطنت ها در این دوره از تاریخ، عقلانی است و عبور از آن ها نیز با عقلانیت انجام می گیرد؛ اما با عقلانیت الهی!

لذا در عمل، عقلانیت جدیدی در جنگ تجربه شد گرچه هنوز درکِ تئوریک و علمی از آن پیدا نشده است. امروز هم همان درک و تجربه جدید از نحوه جنگیدن، در مقابل دلارهای سعودی و قطری و دستگاه اطلاعات آمریکا و انگلیس و خشونت و قساوت تکفیری ها ایستاده و شیعه را در جهان به افتخار جدیدی نائل کرده است. در جنگ فرهنگی و اقتصادی نیز اگر با تکیه به خدای متعال برای شکست دشمن عزم خود را بکار ببندیم، با نصرت های خدا همراه خواهیم شد. مقام معظم رهبری در یکی از سخنرانی های خود فرمودند: «در دو سه سال اول انقلاب، مسجدها و مسجدی ها بودند که کشور را اداره کردند.» لذا اگر جنگ فرهنگی و اقتصادی به وجود آمده، مسجدها و حسینیه ها و تکایا و عزاداری ها باید بارِ این جنگ را به دوش بکشند. باید عقلانیت الهی برای مقابله با دشمن فرهنگی و اقتصادی شکل بگیرد. اگر مساجد و حسینیه ها نمی توانند این همه نیروی انقلابی و شهادت طلب را ساماندهی کنند، معلوم می شود که ضعفی عقلانی در میان ما وجود دارد. این چه ضعفی است که نمی توان این همه نیروی متدین و متعهد و انقلابی و پایه رکاب و اهل نماز و روزه و عزاداری را در یک سپاه واحد گرد هم آورد و دشمن را از مرزهای فرهنگی و اقتصادی بیرون کرد؟! این فقدان در حدی است که رهبر انقلاب فرمان «آتش به اختیار» را صادر می کنند که معنای آن، نبود عقلانیت واحد برای مدیریت واحد نیروهای انقلابی است. مسجدها و حسینیه ها و روحانیون و مذهبی ها باید در این مسیر پیش قدم شوند، همانطور که اینها بودند که انقلاب کردند و دو سه سال اول انقلاب، کشور را اداره کردند. پس برای وفای عهدمان نسبت به حضرت اباعبدالله (علیه السلام)، عزاداری ها باید به این جا ختم شود.

از دیگر دشمنی های قدرت های جهانی بر ضد نظام جمهوری اسلامی، ایجاد مسائل و بحران های امنیتی و اطلاعاتی بود که حضرت امام (رحمه الله) با نهادسازی انقلابی، زمینه رفع این تهدید را فراهم کرد و «اطلاعات 36 میلیونی» را پایه ریزی کرد. اطلاعات 36 میلیونی به چه معناست؟ جز به معنای مردمی کردن اطلاعات و امنیت، آن هم در دنیایی که بسته ترین سیستم ها، سیستم های اطلاعاتی هستند؟! در شرایطی که سازمان منافقین در کشور به کشتار 17 هزار نفر اقدام می کند، در حقیقت جنگ داخلی و پارتیزانی در کشور به راه انداخته است؛ جنگی که معمولاً در دنیا به تجزیه کشورها منتهی می شود. نظام جمهوری اسلامی ایران چگونه پس از انهدام ساواک به عنوان سازمان امنیتی کشور و بدون هیچ تجربه اطلاعاتی و امنیتی، از پس مبارزه با این مساله بر می آید؟! یکی از سرداران سپاه نقل می کرد بعد از اینکه مسعود رجوی از کشور فرار کرد، عنصر اصلی مجاهدین خلق، شخصی به نام موسی خیابانی بود که برای دستیابی به او، مشکل بزرگی داشتیم. اما از مردم عادی کوچه و بازار، گزارشی به ما رسید که در همسایگی آن ها ساختمانی است که ظاهراً فقط یکی دو نفر زندگی می کنند ولی به اندازه بیست نفر، زباله در کنار درب منزل شان می گذارند. بعد از مراقبت از آن خانه و بررسی ها، مطلع شدند که موسی خیابانی در آنجا مخفی شده است. در واقع با اطلاعات 36 میلیونی از جنگ داخلی و کودتا و ترورها عبور کردیم. عجیب تر از آن، لو رفتن عملیات بزرگ کودتای نوژه است که با همین اطلاعات 36 میلیونی در نطفه خفه شد. نقل شده که مقامات نظامی کوبا که خودشان با جنگ چریکی به قدرت رسیده بودند، در سفرشان به کردستان با تعجب از شهید کاوه سوال کردند که شما چگونه توانستید در برابر



جنگ داخلی در غرب کشور بایستید و مساله را فیصله دهید؟! چگونه بر جنگ چریکی که حکومت مرکزی را دچار فرسایش و سازش می کند، به این سرعت فائق آمدید؟! شهید کاوه نیز تاکتیک های جدیدی را که خودش در اثر تمرکز بر این مساله تولید کرده بود، بیان کرد و آن ها متعجب شدند. لذا حضرت امام (رحمه الله) با نهادسازی در عرصه های مختلف، سبک زندگی جدیدی در شیوه مدیریت سیاسی و نظامی و اطلاعاتی کشور به وجود آورد که در هیچ تئوری متداولی مشاهده نمی شود. یعنی این راه و روش، پشتوانه و سابقه ای در ادبیات تخصصی دانشگاه یا حوزه ندارد. این ابتکارهای حضرت امام ناشی از نصرت خدای متعال و عنایت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بود زیرا هیچ تجربه ی قبلی از این جنس در اختیار ایشان نبود و حتی انقلاب های اخیر منطقه علی رغم اطلاع از وجود چنین تجربه ای در ایران، به آن توجه نکردند و دچار شکست شدند؛ علاوه بر این که برخلاف انقلاب اسلامی - که در اوج تنهایی و مظلومیت به پیروزی رسید - در مرکز توجه و حمایت افکار عمومی جهان قرار داشتند.

اکنون به برکت مقاومت های بی وقفه نظام جمهوری اسلامی ایران به قدرتی دست پیدا کردیم که دشمنان اسلام از حذف فیزیکی ناامید شدند و از پشت میز مذاکره، شیطنت های شان را پیش می برند. آن زمان برخی در داخل که به تعاریف و معادلات سیاسی رایج در جهان ایمان داشتند، به حضرت امام (رحمه الله) می گفتند با این کارها ما را در جهان منزوی می کنی! با آمریکا مقابله نکن! قدرت آمریکا شوخی نیست! اما حضرت امام (رحمه الله) با اتکال به خدای متعال و امداد حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) محکم و ثابت قدم و با ابتکار و عقلانیت الهی، ملت ایران را پیش برد که در نتیجه آن، ایران امروز به عنوان

ابرقدرت منطقه ای و بعضاً بین المللی ارزیابی می شود. البته ابتدای حرکتی با چنین عظمت، ضرورتاً با تردیدها و سوالات بسیار پیچیده و تحلیلی روبرو بوده است به نحوی که سقوط دو دولت (دولت بازرگان و دولت بنی صدر) هزینه ای بود که پرداخت شد تا این سبک زندگی جدید در عرصه سیاست - که امروز از آن به «خط امام» تعبیر می شود - تثبیت شود و الا این دو دولت می گفتند شما راه و رسم اداره کشور را بلد نیستید و موجب انزوای کشور و سپس ورشکستگی آن خواهید شد.

ملت بزرگ ایران از چنین امتحانات سخت و پیچیده ای عبور کرده است؛ اگر چه کسی به تبیین و تفسیر و تحلیل عقلانی آن نپردازد و به سادگی از آن بگذرد. ساده گذشتن از این واقعیات بزرگ تاریخی، زمینه را برای انحراف در حرکت انقلاب و میراث امام (رحمه الله) به وسیله نگاه مادی فراهم می کند. اگر انقلابیون و متدینین، این ثروت های عظیم را نشناسند و از آن برای عبور از امتحانات بعدی استفاده نکنند، هشدارهای مقام معظم رهبری درباره پایداری شدن هویت انقلابی و اسلامی نظام محقق خواهد شد. امروز بعد از تثبیت سیاسی و نظامی و امنیتی نظام جمهوری اسلامی، مسائل فرهنگی و اقتصادی ما را دچار چالش کرده است. مقام معظم رهبری بر این مضمون تاکید کردند که همه به دنبال شعار سال هستند و برای تحقق آن، جلسات و کمیته و کارگروه و همایش تشکیل می دهند اما پیش نمی رود؛ پس معلوم است گره علمی وجود دارد. (1)

ص: 146

1- . مقام معظم رهبری: «فرض بفرمایید در مسائل اقتصادی کشور، ما این همه راجع به مسائل اقتصادی حرف میزنیم، همه هم تصدیق می کنند؛ اقتصاد مقاومتی را مطرح کردیم، همه هم از صدر تا ذیل تأیید می کنند، تصدیق می کنند، برایش جلسه و کمیته و کمیسیون و مانند اینها هم تشکیل می دهند، [اما] آن چنان که باید و شاید کار پیش نمی رود. خب اشکال کجا است؟ یک گره علمی وجود دارد؛ این گره علمی را چه کسی باید باز کند؟ شما که در دانشگاه هستید باید باز کنید. ما امسال اشتغال را مطرح کردیم، بحث کردیم؛ تولید ملی و اشتغال. «اشتغال» یا «تولید ملی» یک فکر است، همه هم می خواهند این کار را انجام بدهند، تلاشهایی هم می کنند. من اول سال در سخنرانی گفتم؛ یعنی کاری را که دولت کرده بود به افکار عمومی گزارش دادم؛ هفده هزار میلیارد تومان برای کارگاه های کوچک یا متوسط یا چه صرف کردند تا کمک کنند که بلکه راه بیفتند، لکن اثر مطلوب را نبخشید. اشکال کار کجا است؟ شبیه این کار در دولت قبل هم انجام گرفته بود، شبیه این کار در دولت هشتم هم انجام گرفته بود؛ نمی شود. چرا نمی شود؟ خب یک اشکال علمی دارد؛ لابد یک اشکالی در کار هست، گرهی هست؛ این گره، گره علمی است.» (بیانات در دیدار با اساتید دانشگاه، 31/3/96).

بیان شد که امتحانات دوره دوم تاریخ، عقلانی است و لذا این گره علمی هم از همان سنخ است. به همین دلیل، مشکلات اقتصادی و فرهنگی امت شیعه باید در مساجد و حسینیه ها و مجالس عزاداری و... مطرح شود و موضوع حساسیت مردم قرار بگیرد و برای حل آن، مردم از فضلا و نخبگان و بزرگان حوزوی و دانشگاهی مطالبه کنند. اگر ما یک پنجم زمانی را که در صحبت های روزمره پیرامون قیمت زمین و خانه و ماشین و... صرف می کنیم، به گفتگو پیرامون چالش ها و امتحانات جامعه شیعه اختصاص دهیم، حساسیت های جدیدی شکل خواهد گرفت و به تدریج، جبهه های فرهنگی و اقتصادی بر محور انگیزه های دینی ایجاد خواهد شد. چرا مساجد و هیأت ما نمی توانند جوان های انقلابی را که آرزوی جنگیدن با دشمن دارند، ساماندهی کنند و با تقسیم کار و وظایف، آن ها را هدایت کنند؟ آیا ما عمق دشمنی دشمنان را درک کرده ایم؟ آیا فهمیده ایم که از کجا به ما حمله می کنند؟ با چه ابزاری به چه تقاطعی حمله می کنند؟ مگر می شود در جنگ نظامی به شناسایی خط اول دشمن اکتفاء کرد و نسبت به خطوط

پشتیبان و نیروی هوایی و دریایی و تدارکات و مهندسی رزمی و توپخانه و سایر توانایی های او جمع بندی نداشت و آنگاه طراحی عملیات کرد و پیروز شد؟! بعد از بیان چگونگی تثبیت نظام در سه عرصه سیاسی و دفاعی و امنیتی و در راستای پاسخ به سوالات فوق، در مباحث آینده به ابعاد جنگ فرهنگی و اقتصادی دشمن بر ضد نظام جمهوری اسلامی ایران پرداخته خواهد شد.

ص: 148

تبیین سیر «تکامل فقاہت» از ابتدای غیبت کبری تا پیروزی انقلاب اسلامی، مبین امتحانات کنونی حوزه های علمیه برای تحقق دین در سطح ساختارهای نظام

وقتی آن امتحانات و مسائل پیچیده مربوط به علم الهی و آن سوال ها و جواب ها میان حضرت موسی و حضرت خضر در گرفت، حضرت موسی (علیه السلام) نتوانست با درجه علمی خضر نبی (علیه السلام) همراه شود و خضر فرمود: «قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُتِيكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا» (کهف/78) اما نقل شده (1)

که هر دو بزرگوار پرنده ای را مشاهده می کنند که با منقار کوچک خودش، قطره ای از آب دریا را برداشت و آن را بر دست مبارک حضرت موسی قرار داد و حضرت خضر فرمود: این پرنده در حال بیان این حقیقت است که علم هر دوی شما در قیاس با علم وصی پیامبر آخرالزمان، همانند این قطره آبی است که با منقار خودم برداشتم در قیاس با آب این دریا. همچنان که نقل شده (2)

حضرت باقر (علیه السلام) فرمودند: «اگر من در میان خضر و موسی بودم، سوالاتی از آن ها

ص: 149

---

1- . مدینه معاجز الائمة الاثني عشر، ج 2، ص 320.

2- . بصائر الدرجات، ج 1، ص 230.

می پرسیدم که هیچ یک از این دو پیامبر بزرگوار از پاسخ آن ها آگاهی نداشتند.» اگر علی رغم برخورداري همه انبياء الهی از مقام عصمت، چنین اختلاف درجه ی علمی میان آنان و چهارده امام (علیه السلام) وجود دارد، کاملاً واضح است که علم غیر معصوم با علم حضرات معصومین (علیه السلام) چه فاصله عظیمی دارد. در واقع علم غیر معصومین، تدریجی الحصول است. یعنی در طول زندگی به معارف جدیدی دست پیدا می کنند که سابقاً از آن ها بی خبر بودند یا مطالبی برای آنان تفصیل پیدا می کند که قبلاً در نهایت اجمال و ابهام بوده است.

لذا همان طور که در مباحث گذشته بیان شد، با آغاز غیبت کبری و سپرده شدن پرچم دین داری به دست عقلانیت غیر معصوم (نواب عام حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و فقهای عظام شیعه) روشن است که تفقه فقهای عظام شیعه که از سنخ عقلانیت غیر معصوم است، دارای سیر رشد تدریجی است و قابل مقایسه با علم معصومین نیست. هیچ یک از علمای شیعه نیز مدعی نیست که علم و معرفتی که خود بدان دست پیدا کرده، نهایت کار است و تکامل در آن راه ندارد. بلکه عقلانیت غیر معصوم در طول تاریخ تکامل پیدا می کند و اشکالاتش برطرف می شود و ارتقاء پیدا می کند و از اجمال های آن کاسته می شود و وضوح و دقت آن بیشتر می شود و ابعاد و اعماق جدیدی را می شناسد که سابقاً از آن ها آگاهی نداشت. انعکاس این مطلب در معتقدات شیعه این است که علمای شیعه قائل به «انفتاح باب اجتهاد» هستند. یعنی امکان تفقه دقیق تر و آوردن گمانه های بیشتر در فهم از آیات و روایات وجود دارد و غیر معصومین در طول تاریخ و در سیر تکامل عقلانیت خود، می توانند به سطوح جدیدی از قرآن و روایات علم پیدا کنند. لذا با وقوع

غیبت و قطع دسترسی مستقیم به علم حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، پرچم دینداری بر دوش نواب عام ایشان قرار گرفت تا با تفقه نسبت به آیات و روایات، تکلیف جامعه شیعه را در مقابله با دستگاه کفر و نفاق معین کنند و جامعه محبین را از حيله ها و هجمه های آن ها عبور دهند.

پس تفقه و فقاہت شیعه که مبتنی بر عقلانیت غیر معصوم است، سیر تحول و تطور و ارتقاء دارد. لذا نواب عام حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در طول سالیان دراز علی رغم تبعیدها و کشتارها و فشارها و شکنجه های خلفای جور، مشغول حفظ و تبویب و گردآوری دقیق و مستند آیات و روایات بودند تا این ثروت علمی بی کران به نسل های آتی انتقال پیدا کند. انجام این مأموریت بزرگ، جز به عنایت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ممکن نبود، چرا که دشمنی خلفای جور در آن دوره به حدی بود که بعد از کشتن سادات حسینی و حسنی و...، تلی از سر آن ها می ساختند، فقهای شیعه را به قتل می رساندند و کتاب های آن ها را می سوزاندند. سابقاً بیان شد که امتحانات و آیات دستگاه ایمان عقلانی است. لذا حفظ و گردآوری روایات حضرات معصومین (علیه السلام) به وسیله نواب عام (به عنوان مرحله اول سیر فقاہت بعد از غیبت کبری) با وجود دشمنی های بسیار خلفای جور و عزم آن ها بر نابودی روایات اهل بیت (علیه السلام)، جز از طریق معجزه الهی ممکن نبود.

مرحله بعدی از سیر تکامل عقلانیت نواب عام، در تولید و تدوین و تعمیق «علم اصول» قابل پی گیری است. یعنی به تبع ایجاد فاصله زیاد از زمان صدور روایات و ایجاد فروعات جدید و سوال های نوین و همچنین هجمه اهل سنت به فقه شیعه با قیاس و استحسان و استصلاح و...، تدریجاً ضرورت ایجاد علم اصول فقه برای فهم دقیق آیات و

روایات، جای اکتفاء به حفظ روایات را گرفت. لذا با مباحث عقلی و عقلایی و عرفی و ادبی و دقیق کردن و مستند کردن این ها، به تدریج ابزاری به نام علم اصول به وجود آمد تا بتوان به وسیله آن، در مقابل تفسیر به رأی و قیاس و استحسان و استصلاح ایستاد و همچنین سوالات جدید را پاسخ داد. در این مرحله، فهم عرفی و غیرتخصصی از منابع دینی پایان پذیرفت و تخصصی کردن و قاعده مند نمودن «فهم دین» به انجام رسید که نتیجه ی آن «تعیین احکام افراد و وظیفه مکلفین» بود. اما «تحقق دین» وابسته به میزان خداترسی و تقوای اشخاص بود تا در صورت تمایل به انجام وظایف دینی، خود به این امر مبادرت کنند؛ زیرا فقهاء قدرتی برای تحقق دین در اختیار نداشتند.

این روند ادامه پیدا کرد تا اینکه رنسانس در غرب شکل گرفت و طبق مباحث گذشته، «کفر مدرن» در قالب سبک زندگی جدید در عالم محقق شد که آثار این شیوه جدید از ابعاد مختلف زندگی، به حیات جامعه مسلمین حمله ور گردید. لذا نواب عام در مقابل یک سری امور عینی و ملموس قرار گرفتند: در یک زمان، «نهیضت مشروطه» که در صدد مشروط کردن نظام سلطنتی به انتخابات و مجلس و قانون و رأی مردم بود، به وجود آمد. در زمان دیگر، مسأله تسلط کفار بر توتون و تنباکو به وجود آمد و در دوره ای دیگر، مسأله قراردادهای خارجی برای غارت نفت ایران مطرح شد. لذا فقهاء به جای شبهات نظری و علمی، در مقابل یک سری امور و خطرات عینی قرار گرفتند و با آن مبارزه کردند که اوج این مبارزات، در نهایت به قیام حضرت امام (رحمه الله) و پیروزی انقلاب و تشکیل نظام جمهوری اسلامی منجر شد.



بنابراین بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، این «تحقق دین» و چگونگی انجام آن است که در مقابل نواب عام قرار گرفته است. البته تحقق دین فقط در عرصه عمل افراد مطرح نیست بلکه به دلیل حاکمیت یافتن دین و مکتب، «نظام و حکومت» است که باید دین را محقق کند. لذا مرحله بعدی از تکامل عقلانیت نواب عام حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) این است که بتوانند احکام نظام و ساختارهای آن را از قرآن و روایات استنباط کنند و دین را در این سطح تحقق ببخشند. یعنی در ادامه امتحانات عقلانی، فقاقت به جای اکتفاء به «فهم دین» برای «تعیین وظیفه عملی افراد»، در مقابل فضای جدیدی قرار گرفته است به نام «تحقق دین» در سطح «رفتار یک نظام». ممکن است کسی بگوید این مسأله، فرق چندانی با مرحله قبل ندارد؛ چرا که احکام دینی مشخص است و فقط کافی است نظام جمهوری اسلامی به آن ها عمل کند. اما مسأله بسیار پیچیده تر از این مطالب است؛ اوایل انقلاب، بحث داغی به نام احکام اولیه و احکام ثانویه مطرح شد، چرا که حضرت امام (رحمه الله) تصریح کرده بودند که حکومت اسلامی به معنای حکومت قوانین الهی و احکام اسلامی بر مردم است. (1)

البته روشن بود که برای اجرای احکام در عالم تحقق و خارج، موانعی وجود دارد که این امر، ضرورت «احکام ثانوی» را نمایان می کرد. اما بعد از گذشت چند سال مشاهده شد که همان احکام ثانویه که برای اضطرار و به صورت موقت مطرح شده بود، ادامه پیدا کرد، چرا که آن موانع و اضطرارها همچنان تداوم داشت. علاوه بر تداوم و طولانی شدن زمان اضطرار به دلیل تداوم موانع، تدریجاً اضطرارها در موضوعات اجتماعی مختلف و متنوعی گسترش پیدا کرد و به عرصه های

ص: 153

مختلفی در رسانه، آموزش و پرورش، آموزش عالی، دیپلماسی، بهداشت، شهرنشینی، سبک زندگی و... تعمیم یافت و شدت گرفت. پس به تدریج و با تداوم و گسترش و تعمیق اضطرارها روشن شد که تحقق دین در قرن بیستم، دارای پیچیدگی‌هایی است و مساله به آن سادگی که ابتدائاً تصور می‌شد نیست.

ممکن است گفته شود این موانعی که در برابر تحقق دین و اجرای احکام وجود دارد، به دلیل وجود افرادی در رده‌های مختلف مدیریتی است که حساسیت لازم به احکام اسلام را ندارند و بعضاً با بی‌تقوایی، دچار قدرت‌طلبی و مال‌حرام و... شده‌اند و اگر بجای آن افراد نالایق، افراد مذهبی و باتقوا و بسیجی و اهل روضه و نماز و روزه و خمس و... بر سر کار بیایند، تمام مشکلات نظام حل خواهد شد. متأسفانه این طرز نگاه و تحلیل، بر بخش عظیمی از جماعات انقلابی و مذهبی و مسجدی و روحانیون حاکم است. برای نقد این نوع نگاه، پیش از هر چیز می‌توان به کلام بسیار روشن گرانه و عمیق و بصیرت‌افزای حضرت امام (رحمه الله) در سال 61 توجه کرد. به نظر می‌رسد اگر به محتوای این سخنان توجه نکنیم، آرمان‌های عاشورا و دستورات قرآن و روایات معصومین - که شدیداً علاقه‌مند به اجرایی شدن آن در جامعه هستیم - محقق نخواهد شد. خیلی خوب است که وعظ و علما در منبرها به بیان نصیحت و اندرز و آیات و روایات و قصص قرآن پردازند اما بعد از آن باید به این امر توجه نمایند که چرا این مطالب حقه در جامعه تحقق پیدا نمی‌کند؟ باید از تحلیل‌های ساده‌انگارانه پیرامون این موانع دست برداشت. حضرت امام (رحمه الله) در این باره می‌فرماید:

«درباره فرهنگ هرچه گفته شود کم است. می دانید و می دانیم اگر انحرافی در فرهنگ یک رژیم پیدا شود و همه ارگان ها و مقامات آن رژیم در صراط مستقیم انسانی و الهی پایبند باشند و بر استقلال و آزادی ملت از قیود شیطانی عقیده داشته باشند و آن را تعقیب کنند و ملت نیز به تبعیت از اسلام و خواسته های ارزنده آن پایبند باشد دیری نخواهد گذشت که انحراف فرهنگی بر همه غلبه کند و همه را خواهی خواهی به انحراف کشاند و نسل آتیه را آنچنان کند که انحراف به صورت زیبا و مستقیم را راه نجات بداند و اسلام انحرافی را به جای اسلام حقیقی بپذیرد و بر سر خود و کشور آن آورد که در طول ستمشاهی و خصوصاً پنجاه سال سیاه بر سر کشور آمده...» (1)

حضرت امام (رحمه الله) که در رأس امور قرار دارد و بیشتر از هر فردی از نقاط ضعف و قوت نظام مطلع است، در این کلام، همه ی عوامل و شرایط را در بهترین وضع آن تصور کرده و به بیان عواقب توجه نکردن به مقوله فرهنگ و انحراف فرهنگی اشاره می کنند. در حقیقت، این کلام تمام کسانی را که مشکلات نظام را صرفاً ناشی از عدم تدین مسؤولین می دانند، نقد می کند. می فرمایند اگر همه مسؤولین و همه مردم در بهترین سطح اعتقادی و عملی باشند ولی انحراف فرهنگی به وجود آید، فسادی که از آن ها صادر خواهد شد که همچون فساد پنجاه سال سیاه پهلوی است! روحانیون و متدینین و انقلابیون و هیئتی ها باید در این بیان حضرت امام (رحمه الله) دقت و تدبیر کنند تا از تحلیل های ساده پیرامون علت مشکلات جامعه دینی و موانع تحقق دین و چالش های فرهنگی و اقتصادی اجتناب شود. البته کسی منکر این نیست که برخی از مشکلات نظام به لغزش برخی مسؤولین یا مردم

ص: 155

باز می‌گردد، اما حضرت امام (رحمه الله) فرضی را برای ما مطرح کردند که بسیار مهم تر و اساسی تر از لغزش افراد است: اگر همه ی مسؤلین و مردم به بهترین درجه اعتقاد و عمل برسند اما انحراف فرهنگی رخ بدهد، همان بهترین ها را از این رو به آن رو می‌کند و کل جامعه را به انحطاط می‌کشاند. البته برخی دائما فریاد می‌زنند که مردم بی‌دین و لائالی شده اند ولی فارغ از توصیفات رهبران انقلاب درباره وفاداری و تدین مردم ایران (که می‌فرمایند بهترین مردم از صدر اسلام تاکنون هستند) امام (رحمه الله) تصریح می‌کند که حتی اگر بهترین مسؤلین و مردم را داشته باشیم، دوباره مشکل حل نخواهد شد. این به چه دلیل است؟ به نظر می‌رسد به این دلیل است که «تحقق دین در سطح نظام» به عنوان موضوع امتحان عقلانیت غیر معصوم در این عصر بسیار پیچیده است زیرا در این دوران، کفر با شیوه های جدید و مدرن به مسلمین و مومنین هجمه ور شده است و جاهلیت مدرن، برای دنیاپرست کردن مردم و کشیدن جامعه به سمت اخلاق رذیله و اعتقادات فاسد و رفتار نابهنجار، ابزار پیچیده ای دارد. سوال می‌کنید اسم آن ابزار چیست؟

قبل از پاسخ به این سوال مهم مناسب است به این تمثیل توجه کنیم که اگر خدای ناکرده فرزند ما به مریضی سختی مبتلا شود، پزشک در صحبت با ما از یک اصطلاح علمی استفاده می‌کند. شما می‌گویید چه اسم ها و اصطلاحات غریبی! اما پزشک می‌گوید فعلا اسمش را حفظ کن چون برای درمان فرزندت باید با این اصطلاحات مانوس شوی. سوال می‌کنید داروی آن چیست؟ دوباره نام داروهایی را ذکر می‌کند که تا حالا به گوش شما نخورده است. ولی با این وجود، اسم آن داروها را حفظ می‌کنید تا امکان خرید آن از داروخانه فراهم شود و بتوانید آن را به فرزندتان برسانید. یعنی نه تنها

به دلیل طرح اصطلاح نامأنوس، به پزشک اعتراض نمی کنید بلکه با چند بار تکرار، آن را حفظ کرده و به خرید آن اقدام می نمایید و بعد اگر بتوانید، با پرس و جو و حتی تحقیق در اینترنت، برای فهم ابعاد بیماری فرزندتان تلاش می کنید.

پس از این مقدمه باید گفت نام آن ابزار پیچیده که جاهلیت مدرن برای دنیاپرست کردن مردم از آن استفاده می کند، «مدل اداره کشور» است. یعنی به شما می گویند این موبایل و کامپیوتر و ماشین و... که به آسانی در دسترس شما قرار دارد و بسیاری از کارهای روزمره تان را با آن ها انجام می دهید، یکدفعه به وجود نیامده است بلکه برای اختراع و تولید این کالاها، جمعیت انبوهی از دانشمندان و متخصصان و کارگران و... متکی به علوم پیچیده ای در کارخانه های بزرگی کنار هم جمع شدند تا این کالاها ساخته شود. سپس می گویند اگر این کالاها با علم و تخصص پیچیده به وجود می آیند، آیا می توان ساده انگارانه تصور کرد که اداره ی کشورها بدون تخصص و ابزار علمی ممکن است؟! در حالی که پیچیده ترین ماشین و دستگاه در دنیا، ماشینی است که با آن کشورها اداره می شود و تولید و توزیع و مصرف همه این کالاها را مدیریت می کند و علمی است که ترکیبی از علوم مختلف مانند جامعه شناسی و اقتصاد و برنامه ریزی و مدیریت حاصل شده است. ابتدای انقلاب اینطور فکر می کردیم برای تحقق اسلام فقط کافی است تا مسؤولان متدین باشند و علم به احکام داشته باشند و سپس به سراغ عملی کردن آن بروند. اما بعد از گذشت چند دهه کم کم فهمیدیم به موازات هر یک از احکام رساله که به دنبال تحقق آن بودیم، یک یا چند تخصص در دنیا وجود دارد. بالاتر از تخصص های موضوعی، برای اداره کشور با همه ابعاد مختلف و متکثر آن هم ماشین و ابزاری علمی به

نام «مدل اداره کشور» وجود دارد که خودش دارای احکام و مناسک پیچیده ای است و مبنای آن، دنیاپرستی است و معین می کند که ملت را چگونه باید پرورش داد و به کدام جهت سوق داد و آنان را به چه نظم ها و قوانینی مقید کرد و در چه شرایطی قرار داد. علاوه بر این و برای اینکه این ماشین با سرعت و راحتی لازم شما را به مقصود برساند، باید آن احکام را به «وجدان عمومی و فرهنگ اجتماعی» تبدیل کنید. یعنی ملت ها چه شیعه و چه سنی و چه کافر و... باید نسبت به احکام «مدل اداره کشور»، «مشارطه و مراقبه و محاسبه»ی مادی داشته باشند. یعنی مدل اداره، «دغدغه مادی» می سازد و «تقوا برای دنیا» ایجاد می کند. حال ساده انگاری نیست که من و شما صرفاً به فلان مسؤول اعتراض کنیم که چرا احکام اسلام را اجرا نمی کنی؟ در «مدل اداره» ای که دین و اخلاق و اعتقادات شما را به رسمیت نمی شناسد، دیگر شرایط برای امر به قناعت و آخرت گرایی و ایثار و سایر ارزش های مکتبی تدریجاً از بین می رود. نگاه ساده با مشاهده چنین وضعیتی می گوید عجب مردم بی دینی هستند! اما آن هایی که عمق شیطنت و کفر مدرن را متوجه شده اند، می گویند: عجب «مدل اداره»ی بی دینی است! چطور با ایجاد ساختارهای اجتماعی در عرصه های مختلف، در روحيات و فرهنگ مردم نفوذ پیدا کرده و همه را در کانال هایی که تعبیه کرده، به سمت هدف خود می کشاند و حتی موجب ریزش در انقلابی ترین مسئولین نظام می شود! اگر گفته می شود که اباعبدالله الحسین (علیه السلام) برای اسلام قیام کرد و ما هم باید احکام اسلامی را در زندگی خودمان پیاده کنیم، باید به این واقعیت نیز توجه کرد که بسیاری از مردم علی رغم اعتقاد به مکتب شیعه، نمی توانند در شرایط برآمده از این مدل اداره، به احکام عمل کنند و نظام علی رغم گرایش به اهداف

اسلام، نمی تواند با وجود این مدل اداره مادّی، ساختارهای خود را به سمت اهداف الهی هدایت کند. پس معلوم می شود سخن حضرت امام (رحمه الله) در سال 61 چقدر دقیق بوده است: اگر همه مسؤولین و مردم خوب باشند، باز هم خطر انحراف فرهنگی باقی است.

زیرا تحقق اسلام در عمل، با یک دستگاه علمی مواجه است که دین ما را به رسمیت نمی شناسد.

به طور نمونه، قبل از رنسانس حکومت ها با ارباب و تهدید و شکنجه و کشتن و... مردم را به تبعیت از خودشان مجبور می کردند. اما بعد از رنسانس، حکومت ها آزادی را برای مردم به ارمغان آوردند. به مردم می گویند شما نظر بدهید و حتی بالاتر از آن می گویند خود مردم حاکمان را انتخاب کنند. حال این سوال پیش می آید که اگر به مردم این قدر آزادی داده شود، آن ها جسور نمی شوند؟! بی نظمی به وجود نمی آید؟! امور چطور به سرانجام می رسد؟! کار کارفرماها و مدیران چطور سامان پیدا می کند؟! در پاسخ باید گفت: مردم به صورت شبانه روزی در نظم معین شده کار می کنند و نه تنها هرج و مرج نمی شود بلکه راندمان فعالیت آن ها قابل مقایسه با قبل از رنسانس نیست؛ چون به جای ارباب و تهدید، انگیزه های شان بر محور دنیا تحریک و تحریص شده است. چطور تحریک می کنند؟! با ارائه کالاها و تکنولوژی های مختلف و جدید در سراسر دنیا، و تبلیغ آن در تلویزیون و سینما و اینترنت و فضای شهری و... یعنی هر روز و هر هفته و هر ماه و هر سال، مدل و مُد جدید در هر عرصه ای وارد بازار می شود. حالا اگر مردم جهان این محصولات کارآمد و متنوع را می خواهند، باید نظم های خاصی را بپذیرند؛ از نظم در خواب و بیداری و آمد و شد تا نظم در تحصیل و مدارج علمی و امور اداری و

مدیریتی و...! ملت‌هایی که اهل دنیا باشند و انگیزه‌های شان بر محور امور مادی شکل گرفته باشد، به این نتیجه می‌رسند که اگر قرار است این همه کالاهای متنوع و کارآمد در دسترس ما قرار بگیرد، به صرفه است که این نظم‌ها و مدیریت‌ها را بپذیریم. البته بعضی هنوز گمان می‌کنند که مُد فقط در آرایش مو و لباس مطرح است، اما واقعیت آن است که سبک زندگی مدرن، برای هر شأنی از شئون زندگی در هر ساله یا در هر ماه یا در هر هفته، مدهای جدیدی را عرضه می‌کند: هر سال، چیدمان و تزئین منزل و دکوراسیون آن تغییر می‌کند؛ روش ساخت خانه هر دو سه سال یکبار بهینه می‌شود و مدهای جدیدی به بازار می‌آید و در مورد ساخت سالن‌های ورزشی و تئاتر و سینما، شبکه آب و فاضلاب، ترمینال‌های زمینی و دریایی و هوایی و... اوضاع از همین قرار است. جاهلیت مدرن می‌گوید این تنوع در تمام شئون زندگی دنیایی را مشاهده کن و اگر به دنبال عشق‌بازی روزافزون نسبت به دنیا هستی، این نظم‌ها را بپذیر! نتیجه‌ی این روند این است که نمی‌توان گفت «حرص» فقط وصفِ یک شخص است که باید برای از بین بردنِ آن به کتاب «معراج السعاده» یا یک استاد اخلاق رجوع کرد بلکه حرص به وصف «جامعه» تبدیل می‌شود و یک جامعه را نسبت به دنیا حریص می‌کنند! چون اگر یک جامعه انگیزه‌های اقتصادی نداشته باشد نمی‌توان او را شبانه روز در این سیستم اقتصادی به کار گرفت. آیا آن‌ها انگیزه‌ها را بر اساس آخرت‌گرایی تحریک می‌کنند یا اینکه بر اساس مصرفِ بیشتر و تلذذ به دنیا تحریک می‌کنند؟! در این شرایط، در منابع بر معارف حقه‌ای مانند «حب الدنیا رأس کل خطیئه» تاکید می‌شود و مردم به دوری از دنیاگرایی دعوت می‌شوند اما وقتی مستمعین وارد زندگی روزمره می‌شوند، با سیل خروشان مادی‌گرایی در



جامعه روبرو می شوند و آثار «مدل اداره کشور» آن ها را به سمت و سوی دیگری می کشاند و برخی از آن ها بعد از مدتی به این نتیجه می رسند که روحانیت و منابر از واقعیت های زندگی به دور هستند و در دنیای دیگری سیر می کنند و لذا جمعیت زیادی از پای منابر و از اطراف روحانیت دور می شوند.

حال آیا این سخنان به معنای آن است که تولید ثروت نکنیم و هر روز فقیرتر شویم؟! خیر؛ زیرا انگیزه های دینی هم می تواند انسان مومن را به تحرک بیاندازد و ثروت تولید کند. نقل شده که اموال امیرالمومنین (علیه السلام) فقط از راه کشاورزی در یک سال، 40 هزار دینار طلا بوده که اگر مقصود دینار شرعی باشد، هر دینار آن معادل با 2/4 گرم طلای امروزی است. ولی از طرف دیگر کمترین مصرف را در خوراک و پوشاک و مسکن و... داشتند و حتی طبق نقل، تمامی این ثروت عظیم را صدقه دادند به نحوی که چیزی برای غذای شب نداشتند و لذا شمشیر خود را فروختند. (1) در دوران ما هم، جنگ تحمیلی با کمترین هزینه نظامی و بیشترین راندمان مدیریت شد و با وجود تسلیح نظام صدام با برترین سخت افزارها و نرم افزارهای نظامی، ملت ایران در تحریم تسلیحاتی بود و با کمترین امکانات پیروز شد. لذا انگیزه های دینی می تواند محور تحرک جامعه ایمانی برای فعالیت های اجتماعی از جمله تولید ثروت باشد؛ بدون آن که دنیاطلبی را تحریک کند و حرص و مصرف انبوه و اسراف را به دنبال بیاورد. اما مدل اداره غربی، مردم جهان را به سمت حرص بیشتر و تنوع طلبی و مصرف بیشتر می کشاند و بر این مبنای آن ها را به تحرک شدید اقتصادی و اجتماعی وا می دارد. در این فضا است که انسان مومن و انقلابی

ص: 161

و هیئت، یک ماه در سال به عزاداری و کسب معارف اهل بیت مشغول است اما وقتی پا به جامعه می گذارد، چالش های زیادی را در مقابل خود احساس می کند؛ گرچه به برکت انقلاب اسلامی و سرپیچی نسبی در برابر مدل اداره غربی، این مفاسد در جامعه ما نسبت به سایر جوامع بسیار کمتر باشد.

پس امروز عقلانیت غیر معصوم - که در تلاش های مجاهدانه فقهای عظیم الشان شیعه برای حفظ دین متبلور است - در برابر چه امتحانی قرار دارد؟ در مقابل «تحقق دین در سطح نظام» که مانع بزرگی به نام «مدل اداره غربی» در برابر آن وجود دارد. در واقع به جای آن که مشکلات فرهنگی و اقتصادی صرفاً به عدم تدین و تقوا در میان برخی مسئولین یا مردم احاله شود، باید گفت این مدل اداره غربی است که بی دین است و با محاسبات مادی، زمینه را برای تغییر محاسبات مسئولین و فاصله گرفتن آن ها از مسیر الهی انقلاب اسلامی فراهم می کند. در واقع علت اصلی ریزش های انقلاب خصوصاً در میان مسئولین آن است که «مدل اداره ی الهی» برای مدیریت نظام هنوز ارائه نشده و مسئولین نیز ابتدائاً به دلیل اضطرار از نسخه مادی برای اداره کشور استفاده کرده اند و به تدریج با محاسبات برآمده از آن مأنوس شده اند و لذا اموری را که با این مدل اداره تناسب نداشته باشد، غیرقابل تحقق و آرمان گرایانه و برخلاف واقع گرای می پندارند. لذا اگر مقام معظم رهبری (رحمه الله) «نفوذ» را به «تغییر محاسبات مسئولین» تعریف می کند،<sup>(1)</sup>

ص: 162

1- . مقام معظم رهبری: «آقایان! این نفوذ مسأله ی مهمی است. نفوذ مسأله ی مهمی است بنده هم که این را عرض می کنم نه به خاطر این است که حالا- یک احتمالی به ذهنم می آید که ممکن است نفوذ کنند؛ نه، ما از خیلی چیزها مطلعیم؛ از خیلی حوادثی که دارد در کشور رخ می دهد که غالباً عموم مردم یا حتی خیلی از خواص مطلع نمی شوند ما مطلع می شویم. من از روی اطلاع دارم عرض می کنم که برنامه ی نفوذ در کشور یک برنامه ی جدی استکبار است، برنامه ی جدی آمریکایی ها است؛ دارند دنبال می کنند که نفوذ کنند. اشتباه نشود! این نفوذ برای این نیست که از یک جایی کودتا بشود؛ نه، می دانند که در ایران، در جمهوری اسلامی، با ساختی که جمهوری اسلامی دارد کودتا معنی ندارد. یک جاهایی یک وقت داخل فلان نیروی مسلح نفوذ می کنند برای اینکه بیایند کودتا کنند، یکی را ببرند، یکی را بیاورند؛ نه، این نفوذ برای کودتا نیست، این نفوذ برای دو منظور دیگر است. یکی از آماج های این نفوذ مسئولانند؛ آماج دوم مردمند. مسئولان آماج این نفوذند؛ برای چه؟ هدف چیست؟ هدف این است که محاسبات مسئولان را عوض کنند و تغییر بدهند؛ یعنی مسئول جمهوری اسلامی به این نتیجه برسد که با ملاحظه ی هزینه و فایده احساس کند که باید این اقدام را بکند، این اقدام را نکند؛ نفوذ برای این است به این نتیجه برسد که فلان رابطه را قطع کند، فلان رابطه را ایجاد کند؛ نفوذ برای این است که این محاسبات در ذهن مسئولین عوض بشود. آن وقت، وقتی نتیجه این بشود که فکر مسئولین و اراده ی مسئولین در مشت دشمن قرار بگیرد، دیگر لازم نیست دشمن بیاید دخالت مستقیم بکند؛ نه، مسئول کشور همان تصمیمی را می گیرد که او می خواهد. وقتی محاسبه ی این حقیر عوض شد، تصمیمی را می گیرم که او می خواهد؛ من همان کاری را که او می خواهد مفت و مجانی انجام می دهم؛ گاهی بدون اینکه خودم بدانم - یعنی اغلب بدون اینکه خودم بدانم - این کار را انجام می دهم. [بنابراین] سعی می کنند محاسبات مسئولین را عوض کنند. پس آماج اول مسئولینند.» (بیانات در دیدار با اعضای مجلس خبرگان رهبری؛ 20/12/1394).

باید دانست که اصلی ترین ابزار برای این تغییر محاسبه، مدل اداره غربی است که از ترکیب علوم انسانی کاربردی در غرب (اقتصاد و مدیریت و برنامه ریزی و جامعه شناسی و ...) بدست آمده است. لذا اگر این علوم، آرمان های دینی و انقلابی شما را در هدف گذاری ها و برنامه ریزی های اجتماعی به رسمیت نشناسد، بهترین نیروهای انقلابی و مؤمن را به محاسبات مادی دچار می کند و تدریجا آنان را به این نتیجه می رساند که: «قدرت های جهانی را نباید دشمن خود پنداشت و به جای شعارهای غیرواقعی و تند باید از تخصص با آن ها دست برداشت تا از کم توسعه یافتگی نجات یافت و به توسعه یافتگی

ص: 163

رسید. زیرا بر اساس اقتصاد متداول و تجربه موجود در دنیا، ایجاد رونق اقتصادی و تأمین معیشت مردم، بدون سرمایه و تکنولوژی خارجی ممکن نیست و بیشترین تکنولوژی و سرمایه های جهانی نیز در اختیار کشورهای است که با تدریج به مخالفت با آن ها برخاسته اید».

اما ما در پاسخ به آن ها می گوئیم: ما تجربه ای در هشت سال دفاع مقدس داشتیم و متخصصان نیز همین سخن را در آن زمان تکرار می کردند که جنگیدن در قرن بیستم، محاسبات علمی خودش را دارد و لذا نمی توانید با یک ارتش به هم ریخته و امکانات ناقص، در برابر ارتش صدام که مجهز به حمایت جهانی است، مقاومت کنید. اما کسانی مانند شهید حسن باقری و شهید کاوه و... شجاعت به خرج دادند و دست به مجاهدت و نوآوری فکری زدند و در عمل، تاکتیک ها و عقلانیت جدید جنگی را ایجاد کردند تا اینکه توانستیم هشت سال در برابر ابرقدرت های جهان مقاومت کنیم. (1) لذا مکرراً مقام

ص: 164

1- . مقام معظم رهبری: «جنگ تحمیلی در حالی آغاز شد که ما از لحاظ امکانات، از لحاظ عدد نیرو، از لحاظ سازماندهی و تشکیلات، بسیار بسیار با آن مهاجم - رژیم بعثی صدام - فاصله داشتیم؛ او آماده بود، تجهیزاتش مرتب بود، سازماندهی اش محکم بود، لشکرهایش معلوم بودند، نیروی هوایی و نیروی زمینی اش هر دو آماده بودند، پدافندش، پشتیبانی هایش، مهندسی اش، [قسمتهای] گوناگون و همه چیزش آماده بود، [ولی] ما در همه ی این مسائل مشکل داشتیم؛ هم در تجهیزات مشکل داشتیم، هم در نیروی انسانی مشکل داشتیم، هم در مهندسی مشکل داشتیم، هم در پشتیبانی مشکل داشتیم، هم در ابزار و تشکیلات مشکل داشتیم. من یک وقتی در همین جلسه ی نوزدهم بهمن گفتم که آن روز، فرمانده نیروی هوایی ما فهرست هواپیماهای قابل استفاده را آورد به من داد، گفت حداکثر طی هفده هجده روز، کلیه ی پرنده های ما پروازشان قطع خواهد شد و تمام خواهد شد، چون قطعه می خواهند؛ آخرینش سی 130 بود. همان روزهای اول، دوّم، سوّم، باید اف 5 و اف 4 و اف 14 و مانند اینها یواش یواش از رده خارج می شدند، مثلاً آنچه تا پانزده روز یا بیست روز باقی میماند، هواپیمای سی 130 بود - اینها هواپیمای ترابری بود - که ما مثلاً یک تعدادی از اینها داشتیم. آن روز این جور تصوّر می کردیم؛ اما «فَتَحَ بَاباً»، نیروی هوایی ما تا آخر جنگ فعال بود، تلاش کرد، کار کرد. «فَتَحَ لَهَا بَاباً لَمْ تَذْهَبْ إِلَيْهِ الْأَوْهَامُ» یعنی این، رزق لایحتسب یعنی این؛ این را در محاسبات همیشه داشته باشید. اگر مؤمن باشیم، اگر در ذیل عنایت توکل به خدا و امید به خدا عقلانیت را به کار بیندازیم، آن وقت این باب برای ما باز خواهد شد؛ نه اینکه عقلانیت را تعطیل کنیم، نه اینکه محاسبات مادی را کنار بگذاریم؛ نه، همه ی اینها لازم است و ما هم همیشه تأکید می کنیم، اما در کنار این، یک جایی بگذارید برای مدد الهی.» (بیانات در دیدار با پرسنل نیروی هوایی؛ 19/11/1395)

معظم رهبری می فرمایند: تجربیات انقلاب و واقعیت های جدیدی را که انقلاب ایجاد کرد، فراموش نکنید. در واقع اگر تجربیات انقلاب تئوریزه نشوند و معلوم نشود که چگونه توانستیم در عقلانیت کلاسیک جنگ تصرف کرده و در آن تغییر ایجاد کنیم، در جنگ اقتصادی و فرهنگی بر ضد دشمن نیز به معادلات موجود اکتفا می کنیم و پیروزی را دست نیافتنی و غیرممکن تصور خواهیم کرد. در واقع دوست داران انقلاب باید به فرمایش مقام معظم رهبری حفظه الله که «علوم انسانی غربی، ذاتاً مسموم است»<sup>(1)</sup> دقت کنند و متوجه باشند که نظام هر روز در حال نوشیدن سموم علمی است؛ زیرا اخذ

ص: 165

---

1- . مقام معظم رهبری: «اینکه بنده درباره ی علوم انسانی در دانشگاه ها و خطر این دانشهای ذاتاً مسموم هشدار دادم - هم به دانشگاه ها، هم به مسئولان - به خاطر همین است. این علوم انسانی ای که امروز رائج است، محتوایی دارد که ماهیتاً معارض و مخالف با حرکت اسلامی و نظام اسلامی است؛ متکی بر جهان بینی دیگری است؛ حرف دیگری دارد، هدف دیگری دارد. وقتی اینها رائج شد، مدیران بر اساس آنها تربیت میشوند؛ همین مدیران می آیند در رأس دانشگاه، در رأس اقتصاد کشور، در رأس مسائل سیاسی داخلی، خارجی، امنیت، غیره و غیره قرار می گیرند. حوزه های علمیه و علمای دین پشتوانه هایی هستند که موظفند نظریات اسلامی را در این زمینه از متون الهی بیرون بکشند، مشخص کنند، آنها را در اختیار بگذارند، برای برنامه ریزی، برای زمینه سازیهای گوناگون. پس نظام اسلامی پشتوانه اش علمای دین و علمای صاحب نظر و نظریات اسلامی است.» (بیانات در دیدار با طلاب و فضلا و اساتید حوزه علمیه قم؛ 29/7/1389).

تصمیمات کلان کشور خواه ناخواه متأثر از همین علوم انسانی و همین مدل اداره مادی است. البته حفظ و بقاء نظامی که هر روز مبتلا به این سم است، از معجزات و نصرت های الهی و ناشی از عدم توجه به برخی توصیه های برآمده از این مدل اداره است اما اگر در تصمیمات کلان کشور، دین و حوزه های علمیه و فقاقت غایب باشند، تدریجاً سمّ مادی گری و دنیاپرستی مدرن ضربه ها و بیماری ها و ناهنجاری های خطرناک تری را برای انقلاب و جامعه شیعه ایجاد خواهد کرد و به نظر می رسد تحلیل هشدارهای متعددی که مقام معظم رهبری مطرح می کند، به همین نکته بازگشت دارد. یعنی بعد از گذشت سال های سال از اینکه حضرت امام (رحمه الله) قطعنامه را پذیرفتند و به تعبیر خودشان جام زهر را نوشیدند،<sup>(1)</sup>

هنوز آن زهر در پیکره نظام جاری است و مقام معظم رهبری با سفارش های علمی که به حوزه و دانشگاه می دهند، به دنبال پادزهر آن هستند. حتی فقیه مبرزی مانند حضرت امام خمینی (رحمه الله) فرمودند: فقاقت موجود برای اداره کشور کافی

ص: 166

---

1- . حضرت امام خمینی: «... و اما در مورد قبول قطعنامه که حقیقتاً مسأله بسیار تلخ و ناگواری برای همه و خصوصاً برای من بود، این است که من تا چند روز قبل معتقد به همان شیوه دفاع و مواضع اعلام شده در جنگ بودم و مصلحت نظام و کشور و انقلاب را در اجرای آن می دیدم؛ ولی به واسطه حوادث و عواملی که از ذکر آن فعلاً خودداری می کنم، و به امید خداوند در آینده روشن خواهد شد و با توجه به نظر تمامی کارشناسان سیاسی و نظامی سطح بالای کشور، که من به تعهد و دلسوزی و صداقت آنان اعتماد دارم، با قبول قطعنامه و آتش بس موافقت نمودم... خوشا به حال شما ملت! خوشا به حال شما زنان و مردان! خوشا به حال جانبازان و اسرا و مفقودین و خانواده های معظم شهدا! و بدا به حال من که هنوز مانده ام و جام زهرآلود قبول قطعنامه را سر کشیده ام، و در برابر عظمت و فداکاری این ملت بزرگ احساس شرمساری می کنم...» (پیام به ملت ایران در سالگرد کشتار خونین مکه؛ 29/4/1367).

اما چرا این سخنان به انزوا رفته است و حداقل چرا تکرار نمی شود؟! چرا سخن مقام معظم رهبری که علوم انسانی ذاتا مسموم است تکرار نمی شود؟! اگر حرکت حوزه و دانشگاه برای دستیابی به این پادزهر حیاتی کند است، باید نیروهای انقلابی و مذهبی و مومن در همین مجالس عزاداری و مساجد و حسینیه ها اقدام و مطالبه کنند. وقتی این مطلب تکرار شود و تحلیل شود و استدلال های آن بیان شود و حساسیت ها نسبت به آن برانگیخته شود، دانشجویان و طلاب انقلابی به جوشش در خواهند آمد. در واقع ادبیات تخصصی حوزه و ادبیات تخصصی دانشگاه در مقابل سفارش های علمی حضرت امام (رحمه الله) و مقام معظم رهبری قرار گرفته است و در حال امتحان شدن به آن هست و این ها موضوع امتحان جامعه شیعه است. بله، امتحانات فرهنگی و اقتصادی سخت تر و پیچیده تر از جنگ نظامی است؛ اما باید توجه داشت که قدم برداشتن در این میدان باعث برخورداری از نصرت های اعجاز آمیز خدای متعال و حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) خواهد شد. اساسا عقلانیت غیر معصوم از این طریق پیشرفت می کند که کفار و منافقین به

ص: 167

1- . حضرت امام خمینی: «خلاصه کلام اینکه ما باید بدون توجه به غرب حيله گر و شرق متجاوز و فارغ از دیپلماسی حاکم بر جهان در صدد تحقق فقه عملی اسلام برآییم و الا مادامی که فقه در کتابها و سینه علما مستور بماند، ضرری متوجه جهانخواران نیست و روحانیت تا در همه مسائل و مشکلات حضور فعال نداشته باشد، نمی تواند درک کند که اجتهاد مصطلح برای اداره جامعه کافی نیست. حوزه ها و روحانیت باید نبض تفکر و نیاز آینده جامعه را همیشه در دست خود داشته باشند و همواره چند قدم جلوتر از حوادث، مهبای عکس العمل مناسب باشند. چه بسا شیوه های رایج اداره امور مردم در سالهای آینده تغییر کند و جوامع بشری برای حل مشکلات خود به مسائل جدید اسلام نیاز پیدا کند. علمای بزرگوار اسلام از هم اکنون باید برای این موضوع فکری کنند.» (منشور روحانیت؛ صحیفه امام، ج 21، ص 292).

دستگاه ایمان حمله ور می شوند و مکرهای جدیدی را پدید می آورند و لذا نواب عام حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به ایشان پناه می برند تا راهی برای عبور از این دشمنی ها پیدا کنند که در نتیجه، از نصرت الهی بهره مند می شوند و پیروزی ها حاصل می شود که این واقعیت به خوبی در مدیریت الهی حضرت امام و مقام معظم رهبری متجلی شده است. اساساً اگر امام حسین (علیه السلام) سفینه النجاة است، اصلی ترین سطح پناه بردن به کشتی نجات ابوالفضل (علیه السلام) همین امور است؛ چرا که اساسی ترین امتحانات جامعه شیعه همین مسائل است و نه فقط بیماری این فرد و مشکلات خانوادگی آن شخص!

ص: 168



ضرورت ارتقاء درک جامعه دینی از «مدل اداره غربی»، به عنوان اصلی ترین مانع تحقق دین در ساختارهای نظام

بیان شد که علم غیر معصوم با علم حضرات معصومین (علیه السلام) فاصله عظیمی دارد. در واقع علم غیر معصومین، هم خطا پذیر و هم تدریجی الحصول است. یعنی غیر معصوم خیلی از اوقات مطلبی را درک می کند و بعد از مدتی به خطا بودن آن پی می برد. همچنین در طول زندگی به معارف جدیدی دست پیدا می کند که سابقا از آن ها بی خبر بوده است یا مطالبی برای او تفصیل پیدا می کند که قبلا در نهایت اجمال و ابهام بوده است. اما علم حضرات معصومین از همان ابتدا بالاترین درجه رشد و تکامل را دارد، همانطور که در دعای ندبه می خوانیم، «علم ما کان و ما یکون» یعنی علم گذشته و حال و آینده را به تفضل الهی در اختیار دارند و علم آن ها خطا ندارد. لذا همان طور که در مباحث گذشته بیان شد، آیات در دوره دوم تاریخ، از سنخ امور عقلانی است و با آغاز غیبت کبری، پرچم دین داری به دست عقلانیت غیر معصوم (نواب عام حضرت ولی عصر) عجل الله تعالی فرجه الشریف) و فقهای عظام شیعه) افتاده است که سیر رشد تدریجی آن بیان شد. در دوره اول از این سیر

تحولی، فقهای عظام شیعه علی رغم سیل عظیم دشمنی‌ها و فشارها به حفظ و ضبط و تنظیم و تبویب روایات همت گماشتند. در همین راستا، عالم بودن علماء در آن زمان به میزان حفظ روایات - که از چند هزار حدیث هم فراتر می‌رفت - باز می‌گشت و بروز و ظهور عقلانیت در آن زمان، بیشتر در سطح قوه حافظه بود.

مرحله بعدی در سیر تکامل عقلانیت نواب عام، با تولید و تدوین «علم اصول» شکل گرفت زیرا پرسش‌ها و فروعات نوینی مطرح شد که با نگاه ساده و عرفی در روایات، پاسخی برای آن نبود. برای مثال، همان‌طور که دقت و پیچیدگی بکاررفته در ساخت میکروسکوپ، به انسان کمک می‌کند تا آن اموری را که با چشم سر نمی‌توانست ببیند، مشاهده کند، در موضوع فهم از آیات و روایات نیز می‌توان گفت اگر از فهم ساده و عرفی و غیرتخصصی فاصله بگیریم، می‌توان ابزاری دقیق‌تر ساخت تا سطوح و عمق بیشتری از معارف موجود در قرآن و روایات فهم شود. یعنی از طریق «علم اصول»، عقلانیت غیر معصوم می‌تواند به علم حضرات معصومین و فهم مرادات آنان تقرب پیدا کند. نتیجه‌ی ساخت علم اصول و تعمیق در فهم از دین، آن بود که وظیفه هر فردی در موضوعات مختلف اعم از ازدواج و معاملات و نماز و روزه و حج و فروعات آن‌ها مشخص می‌شد. البته این مرحله، قدم دوم در سیر تکامل عقلانیت غیر معصوم محسوب می‌شد، زیرا عقلانیت غیر معصوم حتما دارای سیر رشد است و تنها چیزی که در نهایت خود قرار دارد و همه باید در برابر آن خاضع باشند و بگویند بالاتر از این نیست، علم معصوم است. لذا کاری که عقلانیت غیر معصوم می‌تواند انجام دهد این است که دائما و قدم به قدم، خود را به علم معصوم نزدیک کند. گرچه هر چقدر هم که علم غیر معصوم

تکامل پیدا کند و این روند حتی در عالم بهشت و برزخ هم ادامه بیابد، باز هم باید بگوید: «موالیّ کیف أصف حسنّ ثنائکم ولا أبلغ من المدح کنهکم»<sup>(1)</sup>

هر چقدر شما را مدح و توصیف کنم، باز هم به منتها و عمق معرفت شما و علم شما نمی رسم.

البته با تولید و بکارگیری «علم اصول فقه» در فهم از آیات و روایات، برخی گفتند این کار، خطرناک و انحراف در دین است. چرا که دین و دین داری در نظر آن ها، همان آیات و روایاتی بود که در کتب حدیثی جمع آوری شده بود و هر کسی باید برای فهمیدن وظیفه خود به آن ها رجوع می کرد. لذا استفاده از علم اصول را به مثابه اضافه کردن چیزی از نزد خود به آیات و روایات تلقی کردند. اما نکته ای که آن ها نسبت به آن غفلت داشتند، تکامل پذیر بودن فهم غیر معصوم از آیات و روایات بود و این که ساخت یک ابزار برای فهم متن، اتفاقاً قاعده مندی و دقت فهم را افزایش می دهد. بله، زمانی که هجمه ی دستگاه طغیان در تلاش برای از بین بردن روایات اهل بیت خلاصه می شود، توقعی از فقهای عظام جز حفظ روایات نیست و فهم عرفی و غیر تخصصی از دین کفایت می کند. اما با شکل گیری هجمه های جدید بر فقه شیعه توسط علمای اهل سنت از یک طرف و ایجاد موضوعات و سوالات جدید که با نگاه عرفی در روایات پاسخی برای آن ها وجود ندارد از طرف دیگر، نمی توان به همان فهم عرفی گذشته بسنده کرد و با ادعای دین داری خالص، امت شیعه را در برابر آن حملات بزرگ و این سوالات جدید تنها گذاشت. با گذشت زمان و اصرار نواب عام حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بر «تولید علم اصول فقه» و مشاهده صیانت فقه شیعه در برابر فقه اهل تسنن و انحرافات از قبیل قیاس و استحسان و...، مخالفت آن افراد

ص: 171

---

1- . من لایحضره الفقیه، ج 2، ص 616.

- که به اخباریون مشهور بودند - تدریجا زائل شد و مشی اصولیون به پذیرش رسید که نتیجه آن، فهم تخصصی از دین و تعیین تکلیف افراد و مکلفین بود.

این روند ادامه داشت تا این که تحولات ایجاد شده در غرب، موجب شد تا جامعه شیعه و نواب عام برای حفظ امت دینی، در برابر موضوعات عینی قرار بگیرند. البته آیت الله شیخ فضل الله نوری در مقابل «تغییر نظام سیاسی از سلطنتی به مشروطه» قرار گرفت، آیت الله مدرس در انتخابات مجلس ورود پیدا کرد و در مقابل «تصویب قوانین غیراسلامی» قرار گرفت و آیت الله کاشانی با مقوله «ملی شدن صنعت نفت و تلاش کفار برای تسلط بر منافع مسلمین» مواجه شد؛ اما حضرت امام با پیروزی بر رژیم ستمشاهی، با مقوله همه جانبه و پیچیده ای به نام «مدیریت کشور» قرار گرفت. بعد از پیروزی نهضت نیز فرمود که انقلاب ما برای اجرای احکام اسلام بود. یعنی فهم از دین انجام شده و احکام رساله ها مشخص است و الآن می خواهیم آن ها را محقق کنیم. اما آیا افراد باید دین را محقق کنند؟ خیر، بلکه یک نظام با تمام قوای سه گانه و ساختارها و نهادها و ارگان ها و روابط و مناسباتش می خواهد احکام را محقق کند. پس موضوع امتحان نواب عام حضرت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) پس از پیروزی انقلاب، از «فهم دین برای مکلف» به «تحقق دین در سطح یک نظام» تبدیل شد.

ابتدانا تصور می شد که - مثلا - حکم ربا در رساله ها آمده است و فقط کافی است نظام آن را محقق کند. حکم محرم و نامحرم روشن است و رسانه ها فقط باید آن را رعایت کنند. اعتقادات حقه را به فرزندان در مدارس آموزش دهند تا فرزندان خوبی پرورش پیدا کنند. ابتدا گمان می کردیم مسائل به همین سادگی است. غافل از اینکه

می خواهیم احکام را در قرن بیست و یک محقق کنیم؛ یعنی در زمانی که جاهلیت مدرن پس از ریاضت های بسیار زیاد و فتح عقبه های مختلف، بر همه عرصه های حیات حاکم شده است. برخی متوجه شدند که موانعی عینی و خارجی برای تحقق احکام وجود دارد و به اضطرار و احکام ثانویه تمسک کردند. مثل انسانی که در بیابان گرفتار شده و غذایی ندارد بخورد و برای نجات از مرگ و به حکم ثانویه، می تواند از گوشت مردار تغذیه کند. اما این حکم به این معنا نیست که چنین شخصی می تواند تا آخر عمر از مردار تغذیه کند بلکه وقتی از بیابان رهایی یافت، باید از غذای حلال بخورد. لذا حکم ثانویه که به تبع شرایط اضطرار به وجود می آید، باید موقت باشد. اما چیزی که انقلاب با آن مواجه شد، تداوم اضطرارها و عدم رفع آن ها بود؛ علاوه بر این که موضوعات اضطراری نیز دائما بیشتر و بیشتر می شد. یعنی روشن شد که با اضطرارهایی به وسعت موضوعات یک نظام مواجه شده ایم. لذا آن احکام ثانویه که قرار بود اضطرارهای موقت و استثنایی را حل کند، الآن در تمام عرصه های جامعه جریان دارد و به جای آن که موقت باشد، همچنان تداوم یافته است. (1)

ص: 173

1- . عده ای متحجر هم در این میان، انقلاب را به ریشخند گرفتند که آن اسلامی که می گفتید کجاست؟! اینها مبتلا به مشکلی هستند که اخباریون در هنگام تولید علم اصول به آن دچار شدند و آن این است که بر ظرفیت قبلی دین داری تنسک می کنند و نمی خواهند ظرفیت جدیدی که در دین داری ایجاد شده بپذیرند و معتقدند که دین داری یعنی عمل افراد به احکام فقهی و هر چیزی بیش از این، موجب انحراف و التقاط در دین است. البته پاسخ اجمالی به این عده آن است که هم کیفیت و هم کمیت تحقق احکام پس از انقلاب، قابل مقایسه با قبل از انقلاب نیست! گسترش مساجد و نماز جمعه ها و محرم ها و رمضان ها و فاطمیه ها و گرامیداشت مولید و وفیات ائمه و اعتکاف ها و خیریه ها و... گویای این مطلب است. طبق نقل برخی بزرگان، مجالس فاطمیه قبل از انقلاب در شهر قم که مرکز تبری نسبت به دشمنان اهل بیت است، به چند مجلس روضه زنانه در خانه ها محدود بود. لذا کسانی که انقلاب و دستاوردهای آن را غافلانه به سخره می گیرند، آیا منصفانه به احکامی که پس از انقلاب محقق شده و گسترش یافته است، دقت کرده اند؟! یا فقط احکام اجرا نشده را در بوق و کرنا می کنند؟! گذشته از اینکه در مباحث قبلی توضیح داده شد که انقلاب و جمهوری اسلامی پیش از تحقق احکام، از «پرسش اجتماعی خدای متعال» دفاع کرده و در مقابل کفر و جاهلیت مدرن، برای اعتقادات دینی و برای «کلمه توحید در سطح امت و حکومت»، امنیت ایجاد کرده است.

ممکن است گفته شود این موانعی که در برابر تحقق دین و اجرای احکام وجود دارد، به دلیل وجود افرادی در رده های مختلف مدیریتی است که حساسیت لازم به احکام اسلام را ندارند و بعضاً با بی تقوایی، دچار قدرت طلبی و مال حرام و شده اند و اگر بجای آن افراد نالایق، افراد مذهبی و با تقوا و بسیجی و اهل روضه و نماز و روزه و خمس و... بر سر کار بیایند، تمام مشکلات نظام حل خواهد شد. متأسفانه این طرز نگاه و تحلیل بر بخش عظیمی از جماعات انقلابی و مذهبی و مسجدی و روحانیون حاکم است.

اما باید توجه داشت که چنین تحلیلی ناشی از آن است که روابط مدیریتی در عصر جدید به درستی فهم نشده و آنچه مبنای این تحلیل قرار گرفته، روابط مدیریتی است که پیش از رنسانس در جریان بوده است. یعنی در گذشته، نظام مدیریتی بر پادشاه و وزیر و داروغه و جلاد و... مبتنی بود و اگر مردم از شاه تبعیت نمی کردند، با ارباب و تهدید و ترس و خشونت و مجازات و اعدام و شکنجه خانواده و گرفتن قوت لایموت و... مردم را به پذیرش فرمان مجبور می کردند و شیوه مدیریت در آن زمان، ساده بود. اما الآن اینچنین نیست و در اموری بسیار خردتر از مدیریت جامعه نیز کاری بدون تخصص های مختلف پیش نمی رود. به طور نمونه، اگر امروز شخصی بخواهد خانه ای برای خودش

بسازد ابتدا باید از شهرداری مجوز بگیرد. سپس از ناظر سازه، ناظر معماری، ناظر برق و ناظر تأسیسات، تأییدیه اخذ کند و بعد از آن باید چندین نفر با تخصص های مختلف (مانند لوله کشی، سرامیک، گچبری و...) را بکار بگیرد تا خانه را بسازد و آن را به محلی قابل سکونت تبدیل کند. این در حالی است که اگر در گذشته کسی می خواست خانه بسازد، فقط کافی بود خاک و کاه و آب را با هم مخلوط کند و با کمک سه چهار نفر از اقوام که تخصصی خاصی نداشتند، خانه را بسازد. اما الآن شما هر چقدر هم که اصرار داشته باشید که با پول خودم می خواهم هر گونه که دلم می خواهد خانه خودم را بسازم، قوانین و مجوزهای بسیاری مانع شما خواهد شد. به عبارت دیگر در عصر حاضر یک نیازمندی ساده چون خانه سازی، تنها با ترکیب چندین تخصص قابل رفع است. اگر بخواهید برای فرزند خود یک خوراکی بخرید، این امر منوط به همکاری تخصص های پیچیده و مختلفی چون متخصص مواد غذایی، طراحی صنعتی، بسته بندی و مدیر بازرگانی و... در یک کارخانه مواد غذایی خواهد بود. حال که برای تهیه نیازهای ساده زندگی اعم از مسکن و خوراک و پوشاک و حمل و نقل و... باید از تخصص های بسیاری استفاده کرد، پس چگونه می توان گفت در عرصه اداره کشور، با تکیه بر «اگر از فرمان تبعیت کنید، هدف محقق خواهد شد»، کارها به سامان برسد؟! یعنی همان طور که در صورت تخلف از قوانین و عدم اخذ مجوزهای شهری، شهرداری می تواند خانه شما را تخریب کند، در عرصه ای که نقشه شهرها و پارک ها و مدرسه ها و بیمارستان ها و کارخانه ها و جاده ها و حمل و نقل و جنگ و دیپلماسی و... معین می شود، چطور می توان به این قوانین و مجوزها و ساختارها توجه نکرد و با نگاه ساده گفت: «فرمان دادند»

پس محقق خواهد شد؟! دوستداران اسلام و انقلاب و نظام حداقل باید به این نکته توجه کنند که تحلیل حضرت امام (رحمه الله) و مقام معظم رهبری از مسائل و چالش های کشور در چنین نگاه ساده ای متوقف نمی شود و بیانات حضرت امام پیرامون وضعیت حاکم بر جهان و پیچیدگی مسائل اقتصادی و بردگی جدیدی که توسط جهان خواران بر بشریت تحمیل شده و وظایف مهم فقهاء در برابر این مسائل، باید مورد توجه قرار بگیرد. (1)

همچنان که رهبر انقلاب فرمودند باید از «نظام مدیریتی کشور» در برابر

ص: 176

1- حضرت امام خمینی: «یکی از مسائل بسیار مهمی که به عهده علما و فقها و روحانیت است، مقابله جدی با دو فرهنگ ظالمانه و منحط اقتصادی شرق و غرب و مبارزه با سیاستهای اقتصاد سرمایه داری و اشتراکی در جامعه است، هرچند که این بلیه دامن گیر همه ملت های جهان گردیده است و عملاً بردگی جدیدی بر همه ملتها تحمیل شده و اکثریت جوامع بشری در زندگی روزمره خود به اربابان زر و زور پیوند خورده اند و حق تصمیم گیری در مسائل اقتصاد جهان از آنان سلب شده است و علی رغم منابع سرشار طبیعت و سرزمینهای حاصل خیز جهان و آبها و دریاها و جنگل ها و ذخایر، به فقر و در ماندگی گرفتار آمده اند و کمونیستها و زراندوزان و سرمایه داران با ایجاد روابط گرم با جهانخواران، حق حیات و ابتکار عمل را از عامه مردم سلب کرده اند و با ایجاد مراکز انحصاری و چند ملیتی، عملاً نبض اقتصاد جهان را در دست گرفته و همه راه های صدور و استخراج و توزیع و عرضه و تقاضا و حتی نرخ گذاری و بانکداری را به خود منتهی نموده اند و با القای تفکرات و تحقیقات خود ساخته، به توده های محروم باورانده اند که باید تحت نفوذ ما زندگی کرده و الا راهی برای ادامه حیات پابرنه ها، جز تن دادن به فقر باقی نمانده است و این مقتضای خلقت و جامعه انسانی است که اکثریت قریب به اتفاق گرسنگان در حسرت یک لقمه نان بسوزند و بمیرند و گروهی اندک هم از پر خوری و اسراف و تعیشها جانشان به لب آید. به هر حال این مصیبتی است که جهانخواران بر بشریت تحمیل کرده اند و کشورهای اسلامی به واسطه ضعف مدیریتها و وابستگی، به وضعیت آسفبار گرفتار شده اند که این به عهده علمای اسلام و محققین و کارشناسان اسلامی است که برای جایگزین کردن سیستم ناصحیح اقتصاد حاکم بر جهان اسلام، طرحها و برنامه های سازنده و دربرگیرنده منافع محرومین و پابرنه ها را ارائه دهند و جهان مستضعفین و مسلمین را از تنگنا و فقر معیشت به در آورند. البته پیاده کردن مقاصد اسلام در جهان و خصوصاً برنامه های اقتصادی آن و مقابله با اقتصاد بیمار سرمایه داری غرب و اشتراکی شرق، بدون حاکمیت همه جانبه اسلام میسر نیست و ریشه کن شدن آثار سوء و مخرب آن، چه بسا بعد از استقرار نظام عدل و حکومت اسلامی همچون جمهوری اسلامی ایران نیازمند به زمان باشد.» (صحیفه امام؛ ج 20، ص 340).



ویروس‌ها مراقبت کرد. (1) پس تققه فقهای عظام شیعه به عنوان پرچمداران توحید در عصر غیبت، در برابر این امتحان جدید قرار گرفته: «تحقق دین در سطح نظام در دورانی که انجام هر فعالیت اجتماعی، وابسته به ترکیب تخصص‌های مختلف است.» با این توضیح، معنای این عبارت درباره علمای شیعه روشن‌تر خواهد شد که: «علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل». به نظر می‌رسد حکمت این تعبیر آن است که انبیاء بنی اسرائیل، علم الهی را از طریق وحی دریافت می‌کردند و وظیفه خود در مقابل دستگاه کفر و نفاق را با تکیه به علم الهی و خطاناپذیر متوجه می‌شدند. اما فقهای شیعه در دوران غیبت باید با عقلانیت خودشان، وظیفه جامعه شیعه را از آیات و روایات استنباط کنند و بعد از استنباط نیز باید آزمون و خطا کنند؛ یعنی میزان کارآمدی خود را در برابر هجمه کفر و نفاق ارزیابی کنند و بر این اساس، فهم خود را اصلاح کنند. لذا نهضت مشروطه و نهضت ملی شدن صنعت نفت شکست می‌خورد؛ چرا که بخشی از عقلانیت فقهای عظام شیعه - اگر چه در قله ایمان نسبت به سایر مومنین قرار دارند - از طریق آزمون و خطا به رشد می‌رسد. به عبارت دیگر رشد عقلانیت غیر معصوم با هجمه دستگاه کفر و نفاق بر امت دینی شروع می‌شود و نایب عام حضرت ولی عصر با مشاهده

ص: 177

---

1- . مقام معظم رهبری: «یکی از اشکالات مدیریتهای کلان ما این است که نرم افزار مدیریتی ما ویروسی بشود؛ یعنی دشمن بتواند در اندیشه‌ی مدیریتی ما ویروسی را وارد کند که تمام ابتکارات ما و کارهای ما و تصمیم‌های ما را خراب کند و به جهت خلافتی هدایت کند و پیش ببرد. می‌توانیم مانع بشویم؛ باید مانع شد، جزو کارهای اساسی [است]. (بیانات در دیدار با اساتید دانشگاه‌ها؛ 31/3/1396).

این امتحان جدید و برای عبور از آن، دچار اضطراب می شود و به تبع این اضطراب، به عقلانیت معصوم پناه می برد و امام زمان با مشاهده اضطراب او در اصلی ترین موضوع امتحان جامعه شیعه، تدریجاً عقلانیت او را امداد می کند.

پس هنگامی که به مقوله «مدل اداره» و روش اداره علمی کشورها در قرن بیستم توجه شود، معلوم خواهد شد که دستیابی بشریت به این دستاوردهای بزرگ بی دلیل نیست و اهل دنیا ریاضت های شدیدی را تحمل کرده اند. ما گمان می کنیم تخصص و پیچیدگی، فقط مربوط به کالاهایی است که روزمره از آن ها استفاده می کنیم اما واقعیت آن است که سخت ترین و پیچیده ترین معادلات و محاسبات در سازمان های برنامه و بودجه ی کشورها انجام می شود. یعنی برای اداره کشور و تامین نیازهای مردم، به تعداد وزارت خانه های هر کشور، اعم از راه و ساختمان و حمل و نقل و ترافیک و پایانه ها و ارتباطات و مخابرات و بهداشت و درمان و انرژی و آب و برق و گاز و نفت و دیپلماسی و دفاع و... تخصص های پیچیده وجود دارد که باید همه آن ها را با هم هماهنگ کرد. در واقع رفتار یک نظام مانند یک فرد نیست که در یک زمان واحد، فقط می تواند یک کار انجام دهد! بلکه در عصر حاضر، حکومت ها باید ده ها هزار کار را همزمان و هماهنگ انجام دهند که این کار بدون یک علم بسیار پیچیده به نام «مدل اداره کشور» ممکن نیست. حال که در مدیریت جوامع امروزی از این علوم پیچیده استفاده می شود، ما که می خواهیم احکام را در جامعه پیاده کنیم، آیا می توانیم به این واقعیت توجه نکنیم؟! اگر جامعه شیعه به حکومت رسیده است و به ناچار باید از آن مدل برای اداره کشورش استفاده می کند، باید بفهمد که این مدل اداره برای اجرای احکام اسلام کفایت و توانایی

دارد یا نه؟! پس دینداری ما در عصر حاضر به پاسخ این سوال وابسته است. هر چقدر احکام و احادیث و روایات و اخلاق از معارف اهل بیت (علیه السلام) در منابع خواننده شود، نهایت امر و در عالم خارج این مدل اداره و ابزار علمی است که می تواند این حقایق نورانی را محقق کند یا در برابر آن مانع ایجاد کند. بدون تعیین تکلیف این ابزار علمی و پیچیده، می توان گفت ما به عهدمان نسبت به اباعبدالله الحسین (علیه السلام) وفا کرده ایم؟! اگر هر روز این معارف را تکرار کنیم و آخر کار بگوییم محقق نشد و به همین دلیل همه را تحقیر کنیم که ای مردم شما به احکام عمل نکردید، آیا انصاف را رعایت کرده ایم و در انجام وظیفه، بذل جهد کرده ایم؟! اگر اباعبدالله الحسین (علیه السلام) برای حفظ و تحقق اسلام - به آن معنایی که توضیح داده شد - قیام کرده است، برای وفا به عهد ایشان و تحقق آرمان عاشورا باید ببینیم مانع تحقق اسلام چیست و در تحلیل موانع، قضاوت عجولانه نکنیم. باید دید این ابزاری که به وسیله آن تمام دنیا را مدیریت می شود، چه نسبتی با اسلام و احکام دین و اعتقادات و اخلاق الهی دارد؟ زیرا اولین و اصلی ترین و بالاترین و مهم ترین مسأله ای که در برابر حاکمان کشورها در این زمانه قرار می گیرد، «مدل اداره کشور» است. این مدل می گوید به هر کدام از موضوعات باید به چه میزان بودجه و نیروی انسانی و... تخصیص داد و هدف کشور چه چیزی است و برای رسیدن به آن چه گام هایی را باید برداشت و تقدم و تأخر آن ها به چه صورت است و بر این اساس در ساختارهای اجرایی و تقنینی و قضایی باید چه تغییراتی اعمال شود. لذا هر هیئت حاکمه ای که به این ابزار توجه نکند، کشورش دچار هرج و مرج می شود و نمی تواند نیازهای مردم را ساماندهی کند و در نهایت، نارضایتی مردم باعث برکناری آنان می شود. زمانی که شاه دستور می داد

و وزیر و والی و داروغه و زیردستان به دنبال فرمان او می‌دویند، گذشته است. این مدیریتی است که مربوط به هزاران سال گذشته است و متأسفانه برخی از ما می‌خواهیم مسائل نظام اسلامی و تحقق اسلام به عنوان ابوعبدالله الحسین (علیه السلام) را بر این اساس حل کنیم. آیا صحیح است که وقتی نیازهای شخصی در میان است، بهترین و جدیدترین کالاها را طلب کنیم اما در تحلیل موانع تحقق اسلام، به وضعیت هزار ساله گذشته اتکا کنیم؟! اگر معلوم شود که مدل اداره غربی نمی‌تواند اهداف و احکام الهی را محقق کند و خود یکی از ابزارهای اصلی جاهلیت و کفر مدرن است، روشن است که مدیر متدین و معتقد نیز یا خلع سلاح می‌شود و یا با این محاسبات مادی مأنوس شده و به تدریج دچار تغییر و استحاله می‌شود. نقل است که شهید رجایی (رحمه الله) وقتی به نخست‌وزیری رسید، تصمیم گرفت عده‌ای از همکاران متدین خودش را در آموزش و پرورش به نخست‌وزیری بیاورد تا فضای طاغوتی آنجا را تغییر دهد. اما معاون مالی اداری و طرح و برنامه و... با ارائه قوانین به ایشان فهماندند که چنین کاری ممکن نیست؛ چون مدیران در این قسمت، باید از فلان درجه و مدرک و سابقه کار و... برخوردار باشند که این عناصر فاقد این خصوصیات هستند. این وضع یک قانون ساده در گزینش مدیران است، حال باید دید ابزاری که تمام عرصه‌های حاکمیت را با هم هماهنگ می‌کند، چقدر پیچیده است و چه الزامات و قیود متعددی را برای اجرا پیش پای مدیران می‌گذارد. اما برخی تصور می‌کنند نخست‌وزیر و رییس جمهور همانند شاهان و سلاطین قدیم است که هر دستوری بدهد، همه باید آن را انجام دهند.

لذا مدل اداره کشور «بستر پرورش مردم» را شکل می دهد. در یک مثال بسیار ساده، گاه به مردم می گوئیم حکم نماز و روزه شما این است، یاد بگیرید و انجام دهید. یا می گوئیم ای مردم اخلاق الهی این است که حسد نورزید و بجای حرص، قانع باشید! اما گاه در اردوهای فرهنگی، نوجوانان را با سفر زیارتی و اردو و تفریح و فوتبال و گعده های دوستانه و سایر محیط های عملی، تدریجا به دین و احکام دین علاقه مند می کنیم به طوری که دیگر لازم نیست برای انجام عبادات و رعایت اخلاقیات، به آن ها امر و نهی کنیم. حال «مدل اداره کشور» نیز به همین صورت برای تمام مردم کشور، بستر پرورش می سازد. با توییح و تشویق و تحقیر و تجلیل، برای مردم وجدان می سازد که چه چیزهایی باید برای شما مهم باشد و چه چیزهایی مهم نباشد. وقتی تکنولوژی جدید می آید، کارگر باید آموزش ضمن خدمت ببیند و الا اگر کارگرها خوب کار نکنند و سرمایه گزار به سود مطلوبش نرسد، آن ها را اخراج می کند؛ به اسم «تعدیل نیرو». کارگر می گوید حقوق کم است. کارفرما می گوید اگر حقوق ها افزایش پیدا کند، سود سرمایه باز نخواهد گشت و کارخانه تعطیل می شود؛ پس حرف نزن و کار کن! در واقع مدل اداره، مردم را در مقابل الزامات تحقق در عالم خارج قرار می دهد و با این کار برای آن ها بستر پرورشی می سازد. حالا اگر مدل اداره کشور بر مبنای دنیاپرستی طراحی شده باشد، آنگاه بستر پرورش اجتماعی نیز کفرآمیز خواهد شد و «نصیحت به افراد» را بی اثر می کند و صلاحیت فردی مدیران، نمی تواند باعث حل ریشه ای مشکلات و ناهنجاریهای موجود شود. پس در مقابل امتحان بزرگی قرار گرفته ایم.



تبیین ابعاد مادی و کفرآمیز «مدل اداره غربی»

به عنوان پیچیده ترین ابزار جاهلیت مدرن در هجمه به امت دینی و حکومت الهی

در سیر مباحث قبلی، روشن شد که انقلاب اسلامی، ادامه قیام عاشورا است اما این ادعا تنها یک شعار و یک درک وجدانی نیست بلکه درکی تحلیلی و استدلالی از جنس فلسفه تاریخ الهی است که این حقیقت را اثبات می کند. چرا که اباعبدالله الحسین علیه السلام برای جلوگیری از بازگشت امت اسلامی به کفر جلی - که یزید قصد آن را داشت - قیام کرد که همین شرایط در صدوپنجاه سال گذشته برای فقهای ما حادث شد و برای جلوگیری از بازگشت امت اسلامی به کفر جلی قیام کردند؛ با این تفاوت که کفر جلی در دوران ما شکلی مدرن و پیچیده به خود گرفته است. وقتی این حرکت آغاز شد و سدّی از جنس خداخواهی و آخرت گرایی در برابر دنیاپرستی مدرن ایجاد شد، آن ها در اولین برخورد، هجمه سیاسی و نظامی و امنیتی بر جمهوری اسلامی را در پیش گرفتند و بیان شد که حضرت امام (رحمه الله) با چه عقلانیت الهی به همراه مردم ایران موفق شد این

هجمه ها را دفع کند و نظام را به مرحله تثبیت سیاسی برساند. اما آن چیزی که امروز در مقابل آن قرار داریم، حل چالش های فرهنگی و اقتصادی است و این چالش ها به حدی رسیده که مقام معظم رهبری حفظه الله از آن به جنگ فرهنگی و جنگ اقتصادی تعبیر کرده اند.

از سوی دیگر نیز بیان شد که بعد از غیبت کبری، پرچم دینداری به دست نواب عام حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) افتاد و از این طریق، عقلانیت غیر معصوم مورد امتحان قرار گرفت. در بیان سیر تکامل عقلانیت فقهای عظام شیعه نیز بیان شد بعد از گذشت مرحله حفظ و انتقال اخبار و اسناد روایات اهل بیت (علیه السلام)، فهم از دین با نگاه عرفی و ساده به فهم تخصصی از دین توسط علم اصول فقه ارتقاء یافت. اما وقتی که در سده های اخیر «جاهلیت مدرن» ظهور و بروز پیدا کرد، امتحان جدیدی در برابر عقلانیت غیر معصوم قرار گرفت: اولاً علاوه بر فهم از دین، «تحقق دین» نیز موضوعیت پیدا کرد؛ ثانیاً تحقق دین از سطح افراد فراتر رفته و به مسأله ای به نام «تحقق دین توسط یک نظام و حکومت» تبدیل شد و در مقابل فقهاء و فقاها قرار گرفت.

بر این اساس بیان شد که امروزه بشریت برای رفع نیازهای اولیه خود باید از تخصص های بسیاری بهره ببرد و لذا برای اداره کشور که از بزرگ ترین نیازمندی های بشریت است، لاجرم باید از ابزار بسیار پیچیده ای که از ترکیب صدها تخصص در ده ها وزارتخانه و ارگان به وجود می آید، استفاده کرد که نام این ابزار، «مدل اداره کشور» است. یک روش علمی بسیار پیچیده که همه ابعاد مختلف موضوعات اجتماعی را با یکدیگر هماهنگ می کند و برای جوامع، مطلوبیت هایی تعریف می کند و گام به گام، سیر حرکت



به سوی هدف را تعریف می کند و برای هر یک از گام ها و مراحل، عدد و رقم و شاخصه می دهد. لذا دست اندرکاران مدل اداره همه ملت ها را سوار این ماشین می کنند و هر پنج سال یک بار، و بعد از آن هر سال یک بار هدف گذاری می کنند که در این مدت باید از چه وضعیتی به چه رشدی برسید تا بعد از بیست سال به جامعه ای دست پیدا کنید که مشکلات معیشتی ندارد و رونق اقتصادی دارد و فرهنگ آن متعادل شده و وضعیت سیاسی اش تثبیت شده است. البته این ماشین، به گونه ای نیست که با حواس پنجگانه قابل حس باشد. لذا اگر ما به دنبال تحقق اسلام و حفاظت از توحید و خداپرستی - به معنایی که در مباحث گذشته بیان شد - هستیم و می خواهیم آرمان های عاشورا را محقق کنیم، باید تکلیف مان نسبت به «مدل اداره کشور» را - که در قرن بیستم هیچ کشوری از آن بی نیاز نیست - مشخص کنیم. خلاصه باید بفهمیم که از کجا ضربه می خوریم و در جنگ فرهنگی و اقتصادی از کجا بمباران می شویم. چرا در برخی از موضوعات عقب گرد داریم و در برخی دیگر پیشرفت؟ به نظر می رسد پاسخ تمام این سوالات به شناخت این مدل اداره بر می گردد. یعنی هر چقدر احکام و احادیث و اخلاق و اعتقادات و سایر معارف اهل بیت (علیه السلام) را در منابر تکرار کنیم، باز هم تحقق این معارف نورانی به این وابسته است که تکلیفمان را نسبت به این «مدل اداره» روشن کنیم.

حال این مدل اداره چه وضعیتی دارد؟ آیا این مدل می تواند در تحقق اسلام و آرمان های انقلاب به ما کمک کند؟ یا اینکه از سنخ کفر و جاهلیت مدرن است؟ بالأخره این مدل می تواند در خدمت ایمان قرار بگیرد یا اینکه با این وضعیت و بدون تغییر در آن، در خدمت کفر و جاهلیت مدرن است؟! برای تبیین این موضوع، چند نمونه مطرح

می شود: در قرن های گذشته، وقتی شاهان می خواستند مردم را فرمانبر خواسته های خود کنند، از چه ابزاری استفاده می کردند؟ می گفتند دستور و فرمان این است و هر کسی از آن تخلف کرد، با شکنجه و تبعید و تحقیر و کشتن و سوزاندن و... او را مطیع فرمان من کنید. یعنی با ارباب و تهدید و ایجاد ترس، مردم را مجبور به اطاعت می کردند. مردم با خود می گفتند اگر سهم سلطان از محصولات این زمین را ندهم، همین نان بخور و نمیر را از من خواهند گرفت. اما امروزه چنین وضعیتی نیست. به مردم می گویند ما نه تنها شما را اجبار نمی کنیم بلکه شما در سرنوشت خودتان مشارکت کنید و تصمیم بگیرید! ما خادم شما هستیم، شما رئیس خودتان را تعیین کنید! ممکن است کسی در این مقایسه چنین تصور کند که اگر این طور باشد، مردم جسور خواهند شد و بی نظمی به وجود خواهد آمد. اما اتفاقاً از زمانی که چنین شیوه ای در مدیریت کشورها باب شده است، راندمان کار بشری بسیار افزایش پیدا کرده و با بیشتر شدن دقت و نظم زندگی مردم، رفاه آن ها نیز افزایش یافته است.

حال چگونه این اتفاق افتاده؟ در پاسخ باید گفت مدل اداره کشور همانند یک ماشین، به سوخت احتیاج دارد تا به حرکت درآید. سوختی که در این ماشین ریخته می شود و به منزله ی انگیزه هایی است که رهبری و سازماندهی می شود تا مردم اینقدر دقیق و منظم کار کنند، چیست؟ قبلاً با ارباب و زور و تهدید بود؛ اما الآن با ایجاد محیط «متنوع» است. به مردم جهان می گویند به این همه کالاهای متنوع اعم از خوراک و پوشاک و مسکن و حمل و نقل و بهداشت و ارتباطات و... نظر کنید که دائماً در حال تنوع و بهینه است و مُد جدید آن با سرعت زیادی به بازار می آید!

اگر به یک سطح مطلوبی از آن برسند، آن را کافی نمی دانند. مثلاً ده سال پیش به سطحی از تکنولوژی موبایل رسیدند، آن را کافی نمی دانند بلکه با تحقیقات پیچیده به نسل جدیدی به نام گوشی های لمسی رسیده اند و الآن هم معلوم است که ده سال آینده، تکنولوژی جدید موبایل به چه سمتی حرکت خواهد کرد. پس تنوع مداوم در همه کالاهای مربوط به همه ی ساحت های زندگی، در برابر مردم جهان قرار گرفته و به آن ها برای فعالیت اقتصادی منظم و شدید انگیزه می دهد و آن ها را در این مسیر تحریک می کند.

برخی گمان می کنند وقتی از مُد صحبت می شود، فقط مد در آرایشِ مو و لباس منظور است؛ در حالی که امروزه مُد به تمام عرصه های بشری تعمیم پیدا کرده است! برخی عرصه ها چون پیچیدگی کمتری دارند، هر ماه یک مرتبه تغییر مُد دارند و در برخی موضوعات، هر سال یک بار و در برخی دو سه سال یک بار، مد جدید ارائه می شود. اما همه آن ها در حال تغییر مد هستند. روش ساختن خانه هر دو سه سال یک بار، دکوراسیون خانه هر سال یک بار، مُد پوشاک هر سه ماه یک بار، مُد مخابرات و تلفن همراه هر شش ماه یک بار، مُد ساخت پایانه های هوایی و زمینی و دریایی و ساخت جاده ها و راه ها نیز چند سال یک بار تغییر می کند. دیر و زود دارد اما سوخت و سوز ندارد. تعمیم مُد به همه عرصه های بشری و ایجاد تنوع در همه کالاها. بشریت در مقابل یک مجموعه عظیمی از کالاهای متنوع قرار می گیرد و انگیزه اش تحریک می شود. مردم جهان که در مقابل این همه کالاهای کارآمد و جذاب و پُر کاربرد و ایجاد کننده ی آسایش قرار می گیرند، حاضر می شوند تا برای دستیابی به آن ها هر هزینه ای که لازم باشد

بپردازند. یعنی شخص با خود می گوید من همه ی اینها را می خواهم. حالا باید چه کار کنم؟ این یعنی تحریک انگیزه ها بر اساس تنوع در کالاها که باطن آن، تکیه به خلق رذیله ی «حرص» است. گاه شما می گوئید این «شخص» حریص است اما گاهی می گوئید این «جامعه» حریص است! یعنی حرص را به وصف جامعه تبدیل کرده اند و آن را محور تحریک انگیزه ها و مبنای فعالیت های اجتماعی قرار داده اند. اگر ملت آمریکا منظم و دقیق کار می کنند و تولید ملی شان بالاتر از تمامی کشورهای جهان قرار می گیرد، به این دلیل است که انگیزه های شان در بالاترین سطح تحریک شده و لذا همه بالاترین شدت و عکس العمل را برای دستیابی به رفاه بروز می دهند. همه ی آن ها می گویند این همه کالاهای زیبا و کارآمد را می خواهیم و در مقابل، این درک و وجدان عمومی برای آن ها ایجاد می شود که پس باید یک سری از نظم ها را بپذیریم. این عامل، جامعه را حریص می کند. چرا که حرص بدین معناست که انسان به هیچ سطحی از ارضاء نیاز قانع نشود و با رسیدن به هر سطحی، به دنبال سطح بعدی از لذات دنیا باشد. لذا برای خرید سطح رفاه بعدی و مد جدید که به صورت مداوم به بازار می آید، باید قیمت بیشتری را بپردازد و به همین دلیل باید بیشتر کار کند تا بتواند آن ها را بخرد. چون انگیزه های به شدت تحریک شده، بالاخره باید ارضاء و تخلیه شوند!

اگر چنین روندی مبنای تحریک انگیزه شد، دیگر توصیه در منابع به مردم برای دوری از دنیاطلبی اثر اساسی ندارد چرا که آن ها بستر انگیزش و پرورشی در جامعه ایجاد کرده اند که این احادیث نورانی را فقط در منابع می توان دید و شنید. بعد از این که منبر تمام شد و مردم وارد جامعه شدند، می بینند فضای دیگری شکل گرفته و اخلاق و رفتار

دیگری در جریان است! بعضاً به این نتیجه می‌رسند که سخنانی که در مناظر گفته می‌شود، رابطه‌ای به حال زندگی آن‌ها ندارد و کم‌کم از روحانیت فاصله می‌گیرند و با امور دیگری مأنوس می‌شوند. در زمان گذشته اگر فردی به وصف حرص مبتلا می‌شد به او توصیه می‌کردند که نزد فلان استاد اخلاق برود یا کتاب معراج السعاده را بخواند که این نسخه‌ها برای آن زمان، بهترین نسخه بود. اما برای دوران امروز که به جای فرد، یک «جامعه» را حریص می‌کنند، چطور؟! در جامعه‌ای که دنیا را هر روز زیباتر و بهتر از دیروز در معرض دید مردم قرار می‌دهد و مردم را نسبت به آن متمایل بلکه عاشق می‌کند و هر امر دیگری از جمله آخرت را به تبع دنیا تعریف می‌کند، چطور می‌توان افراد را به پرهیز از وصف حرص دعوت کرد؟! حرصی که حاصل تنوعی است که با ترکیب هزاران تخصص و ثروت و زحمت محقق شده است، چطور با اراده یک فرد یا چند فرد می‌توان آن را کنار گذاشت؟! وقتی جامعه با ابزارهای علمی و پیچیده و همه‌جانبه به سمت دنیاطلبی کشانده می‌شود، چطور به مردم بگوییم «حب الدنيا رأس کل خطیئه» و سپس انتظار رفتار اخلاقی و ارزشی داشته باشیم؟! به تبع آن است که اجرای احکام در جامعه سخت و ناممکن می‌شود. این «تنوع» یکی از سوخت‌هایی بود که ماشین مدل اداره را به حرکت می‌اندازد و جامعه را به فعالیت وا می‌دارد.

از طرف دیگر می‌گویند بعد از اینکه فعالیت برای دستیابی به این محصولات متنوع را پذیرفتید، باید نظم‌های خاصی را بپذیرید که اساس آن، مدیریت بر اساس «طبقاتی کردن الگوی درآمد» است. آن کسی که از بالاترین سطح مدیریتی برخوردار است، باید درآمد بالاتری داشته باشد. دیگران از پایین به او نگاه می‌کنند و می‌گویند

عجب درآمد و مصرفی دارد! وقتی مدیرعامل را مشاهده می کنند که با بهترین ماشین وارد شرکت می شود و بهترین لباس را به تن می کند و در بهترین نقطه شهر خانه دارد، در مقابل قدرت مصرف او تحقیر شده و می گویند اگر از او تبعیت نکنیم، آخر ماه حقوق و مزایا نخواهیم داشت. تحقیر و تجلیل و تعیین منزلت و مرتبه بر اساس پول! لذا وقتی بلوک شرق فروپاشید و مدل اداره شرقی در کشور ما کنار گذاشته شد و خواستند مدل غربی را در کشور اجرا کنند، یکی از اولین تصمیم ها تغییر در الگوی درآمد و اجرای نظام هماهنگ پرداخت بود. یعنی روند پرداخت حقوق ها را تغییر دادند و بر اساس الگوی درآمد، مدیرعامل بر متخصص حاکم شد؛ همچنین متخصص بر کارگر فنی و کارگر فنی بر کارگر ساده حاکم شد و هر طبقه ای نسبت به طبقه پایین تر می توانست مصرف بیشتری در زندگی خود داشته باشد. این شیوه پرداخت حقوق چه خلقی را رقم می زند؟ شخص می گوید برای اینکه به رفاه بیشتری دست پیدا کنم، باید بالایی را پایین بکشم و خودم بالا بروم! لذا نوع دیگر سوخت این ماشین بزرگ، «حسد» است.

در گذشته هر کس مطابق شغل پدرش مشغول به کار می شد. اگر کسی بزرگ بود، فرزندش نیز بزرگ می شد. اگر کسی کارگر بود فرزندش نیز کارگر می شد. قریب به هفت هشت طبقه بیشتر در جوامع قبل از رنسانس وجود نداشت. این روند در نسل او ادامه پیدا می کرد و غالباً نمی توانستند از این طبقه به طبقه دیگر جابجا شوند. اما الآن دهها و صدها طبقه وجود دارد و به مردم جهان اعلام می کنند هر کسی می تواند از طبقه خود به طبقه دیگر ارتقاء پیدا کند. چگونه؟ با تحصیل حین خدمت! به هر میزان که تحصیلات او بالا برود، میزان درآمدش نیز افزایش پیدا می کند. لذا این مدیریت جدید و

مدرن، بر اساس خُلقِ حرص و حسد - که دائماً برای دستیابی به رفاه بیشتر و کنار زدنِ بالاتری، باید بیشتر کار کرد - جریان پیدا می کند. اما شارع مقدس چه زمانی راضی به این شده که مردم را با حرص به دنیا و حسد نسبت به رفاهِ مدیر بالاتر تحریک کند و این امر را مبدأ تحرک جامعه قرار دهد؟! چه زمانی راضی شده است که فرماندهی و فرمانبری بر اساس پول و الگوی درآمد باشد؟! البته این مطلب را بعداً توضیح خواهیم داد که به برکت انقلاب این الگوی حرص و حسد به گونه ای که در غرب نهادینه شده، در ایران محقق نشده است و به همین دلیل آن ماشین اداره که از غرب به ایران آمده، به خوبی در اینجا کار نمی کند! چرا که انگیزه های دینی رهبران و مسؤولین و مردم نگذاشته است به خوبی عمل کند. لذا در جامعه دینی که انگیزه های دینی قوی تر است و انگیزه های مادی ضعیف تر است، همه ناراحت اند! می گویند این چه وضعی است که همه پول پرست شده اند؟! برای روشن شدن این عده باید گفت: مساله فقط این نیست که این شخص و آن شخص به دنبال دنیا باشد. بله، نفسِ اماره وجود دارد؛ اما آن «مدل اداره» محیط جامعه را به سمت دنیاطلبی و دنیاپرستی و حرص و حسد می کشاند و کانال و ساختاری ایجاد می کند که نفس اماره با شدت چندین برابری بتازد. یعنی یک بستر پرورشی برای جامعه می سازد؛ نه اینکه افراد به تنهایی و تماماً به اراده شخصی خود به سمت دنیا حرکت می کنند.

اگر قوم حضرت شعیب (علیه السلام) فقط با یک وصفِ رذیله (کم فروشی) به کفر در برابر خدا اقدام می کردند یا قوم لوط فقط با فعل رذیله ی لواط در برابر پیامبر خدا ایستادند، کفار امروز، همه اوصافِ رذیله اعم از حرص و حسد و ظلم و محرومیت و... را در

ترکیب با هم سامان داده اند و در مقابل کلمه توحید ایستاده اند. بنزین این ماشین (مدل اداره غربی) برای حرکت کردن، «حرص و حسد و تحریک به دنیا» است. محور انگیزش مردم برای فعالیت های مختلف اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی را تنوع و کثرت ارتباط با محصولات جدید و عشق بازی با آثار ماده قرار دادند که نام حقیقی آن، حرص است.

بعد از صحبت در مورد سوخت این ماشین، باید به این نکته توجه کرد که این ماشین در هر مسیری نمی تواند حرکت کند بلکه باید جاده ای هموار برای آن ساخت تا با بیشترین سرعت و کمترین اصطکاک حرکت کند. لذا برای اینکه این ماشین (مدل اداره) در جاده ای هموار حرکت کند، می گویند چگونه باید از منابع طبیعی و شرایط جغرافیایی مانند آب و هوا و زمین و دریا استفاده کنید تا یک کشور پولداری داشته باشید. یعنی تمام انفال و مقدورات طبیعی ملت اعم از آب و هوا و زمین و دریا و منابع زمینی و شرایط جغرافیایی و انرژی و... را با قیمت بسیار نازل یا رایگان به بخش خصوصی بسپارید تا سرمایه داران برای سرمایه گذاری انگیزه پیدا کنند. چرا که اگر آن ها سرمایه نیاورند، کارخانه ها ساخته نمی شود و شغل ها به وجود نمی آید و مردم فقیر و گرسنه می مانند. حال آیا اسلام اجازه داده است مقدورات کشور در دست یک قشر خاص مانند بخش خصوصی (به معنای نظام سرمایه داری) باشد؟! یعنی به دلیل این که عده ای سرمایه بیشتری دارند، مقدورات امت اسلام باید در اختیار آنان قرار بگیرد؟! مگر قرآن کریم نفرمود: «كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ»<sup>(1)</sup>

(حشر/7) و مگر ملاک کرامت و احترام و قدرت اجتماعی را تقوا قرار نداد؟! البته بخش خصوصی در ایران با بخش خصوصی در

ص: 192

---

1- . «تا (این اموال عظیم) در میان ثروتمندان شما دست به دست نگردد».



دنیا تفاوت دارد، چرا که در ایران خیرین بسیاری برای ایجاد اشتغال و کمک به مردم در این بخش وارد می شوند ولی به هر حال اخلاق متداول جهانی در بخش خصوصی و دائم افزایی سود، الزامات خود را تحمیل می کند.

در واقع بخش خصوصی در جهان، همان شرکت های بزرگ (کارتل ها و تراست ها) هستند که بسیاری از ائمه کفر و نفاق در قرون گذشته هم در برابر پیچیدگی کفر آنان در می ماندند! چون این قشر توانسته است کل دولت ها را در اختیار خود بگیرد! یعنی یکی از این جاده هایی که این ماشین روی آن حرکت می کند، «دولت ها» هستند و لذا زیاد شنیده اید که تکرار می کنند دولت باید کوچک شود. اگر دولت باید کوچک شود، حتماً بخش دیگری باید بزرگ شود تا آن کارها را انجام دهد. یعنی دولت ها باید کوچک شوند تا بخش خصوصی بزرگ شود. اصلاً در این مدل، دولت ها باید مستخدم بخش خصوصی باشند و منافع شرکت های بزرگ را تامین کنند. به طور مثال، شما وقتی وارد اداره ها می شوید آن کسی که کوچک ترین اتاق را دارد، آبدارچی اداره است و به هر میزان که به اتاق مدیر نزدیک می شوید اتاق ها بزرگ تر می شود. دولت نیز در این مدل، باید مستخدم بخش خصوصی باشد و حتی قدرت سیاسی هم باید در اختیار بخش خصوصی باشد. آیا اسلام اجازه داده است برای تأمین رفاه عمومی، به جز مقدمات اقتصادی، مقدمات سیاسی را نیز به بخش خصوصی واگذار شود؟!

یکی از جاده هایی که این ماشین بر آن حرکت می کند و اصطکاک را کم می کند، قوانین یک کشور است. لذا در کشور آمریکا که مهد تمدن در دنیا است، شغلی به نام «لایبی کننده و رایزن» شکل گرفته و شرکت های بزرگ، رایزن استخدام می کنند تا با

نمایندگان کنگره و مجلس آمریکا درباره قوانین کشور مذاکره کنند که مثلاً پیشنهاد ما درباره قانون بخش درمان فلان مطلب است و منافع شرکت ما اینطور اقتضاء می کند که این تغییرات در قانون اعمال شود. به همین دلیل، در کتاب «بهای نابرابری» - که نویسنده آن، برنده جایزه نوبل اقتصاد است - تصریح شده که فقط 3100 لایست توسط صنعت درمان آمریکا استخدام شده اند و ارتباط مستقیم با نمایندگان کنگره آمریکا دارند؛ یعنی به ازای هر نماینده کنگره، شش نفر لایست وجود دارد! تازه این وضعیت فقط مختص به صنعت درمان در امریکاست و الا در صنعت انرژی هم، 2000 لایست وجود دارد که قوانین را می خردند! چون سرمایه های کلان در دست آن هاست. گاه مردم ایران وقتی به دادگستری و دادگاه های شهرشان رجوع می کنند، ناراحت می شوند که فلانی، قاضی را خرید. این مطلب در کشور اسلامی خیلی ناراحت کننده است اما بدتر از آن پیچیدگی کفر مدرن است که نیازی به خرید قاضی ندارد؛ چرا که قانونی که قاضی باید طبق آن حکم کند و مجری باید طبق آن عمل کند را می خرد! اگر معلوم شود که این مدل اداره چنین زوایای پنهانی دارد، آن وقت مانع اصلی تحقق احکام الهی و رسیدن به آرمان های مکتبی و پیروزی در جنگ فرهنگی و اقتصادی تدریجاً واضح می شود.

اگر این امور روشن شد آنگاه از تحلیل های ساده انگارانه که «بی دینی مدیران، علت اصلی اجرا نشدن احکام است» فاصله خواهیم گرفت. البته همیشه عناصر فاسد وجود دارند ولی آیا می توان تمام مشکلات را به گردن آن ها انداخت؟! با توضیحات فوق روشن شد که بیشتر از مدیران بی دین، «مدل اداره ی بی دین» است که دست و پای مسؤولین دین دار را هم بسته است. پس مسائل اجتماعی را نمی توان با امور فردی و فساد این

شخص و آن شخص تحلیل کرد. بیایید موانع را درست بشناسیم و حساسیت های مان را در آنجا متمرکز کنیم. قبل از انقلاب خیلی ها بودند که گفتند بهائی ها دین مردم را نابود کردند یا فلان اتفاق در فلان کاباره ها می افتد؛ پس باید با بهائیت مقابله کرد و یا کاباره ها را آتش زد. گرچه همه ی اینها مصادیقی از فساد است اما مشی عملی حضرت امام (رحمه الله) این بود که عموم مردم را دعوت کرد تا بر نقطه اصلی فساد یعنی نظام سلطنتی و شاه متمرکز شوند. اکنون که حکومت اسلامی برپا شده است و می خواهیم احکام اسلام را محقق کنیم و می خواهیم جلوی جنگ اقتصادی و فرهنگی بایستیم، باید مرکز تولید مفسده که دست ولی فقیه و نواب عام را برای تحقق اسلام به زنجیر می بندد، بشناسیم. باید بر فساد و کفر آمیز بودن مدل اداره تمرکز کنیم و اولویت مقابله را بر این محور تنظیم کنیم. همان طور که کفار برای دنیاپرستی شان شدید و پیچیده عمل می کنند ما هم باید برای اظهار ارادت به اباعبدالله الحسین (علیه السلام) و تحقق اسلام دقت و پیچیدگی به خرج دهیم. ان شاءالله در ادامه، ابعاد دیگری از این مدل اداره تبیین خواهد شد و سپس به صورت خیلی اجمالی راه کارهای خروج از ناهنجاری های فرهنگی و اقتصادی بیان خواهد شد.



تبیین ابعاد مدل اداره غربی به عنوان عقبه ی اصلی جاهلیت مدرن

در تحمیل جنگ فرهنگی و جنگ اقتصادی بر نظام جمهوری اسلامی

بعد از تثبیت وضعیت سیاسی در نظام جمهوری اسلامی و عبور از هجمه های امنیتی و دفاعی جاهلیت مدرن به انقلاب اسلامی، نظام در مقابل حلّ چالش های فرهنگی و اقتصادی قرار گرفت. یعنی کشور به وضعیت ثبات رسید و از حالت جنگی و بحرانی فاصله گرفت اما وقتی که ثبات سیاسی حاصل شد، باید چالش های فرهنگی و اقتصادی را حل کنیم و اهداف انقلاب مبنی بر تحقق احکام الهی و ایجاد بستر زندگی دینی برای مردم را محقق کنیم. اما با گذشت زمان می بینیم که برای حل این مطلب دچار مشکل ها و پیچیدگی هایی هستیم. یعنی نه تنها برخی از آرمان های ما در تحقق احکام الهی و زندگی دینی محقق نشده است بلکه بعضاً برخی ارزش ها نیز در جامعه کم رنگ شده است. نه تنها چالش های فرهنگی و اقتصادی مرتفع نشده است بلکه آن قدر شدید شده است که مقام معظم رهبری حفظه الله صریحاً از شکل گیری جنگ فرهنگی و جنگ اقتصادی سخن می گویند. بیان شد مانع و چالش اصلی و محوری برای حل مسائل

فرهنگی و اقتصادی و تحقق احکام الهی که در مقابل ما قرار گرفته است، یک علم و ابزار تخصصی به نام «مدل اداره کشور» است. اگر این ابزار با اهداف حکومت اسلامی تناسب نداشته باشد، مانع اصلی برای تحقق ارزش ها خواهد بود. امروزه زندگی پیچیده شده است، همانطور که شما برای تمیز کردن منزل به ماشین جاروبرقی نیاز دارید و این ماشین با ترکیب تخصص های مختلف در کارخانه ها تولید می شود؛ از همه این ماشین ها و کالاها پیچیده تر، روش اداره کشور است که تمام عرصه های بشری را با هم هماهنگ می کند و جوامع را مدیریت می کند. دیگر مثل گذشته نیست که پادشاه دستور بدهد و زیردستان نیز در تبعیت از او باشند. صادر کردن دستور در این ماشین، نیازمند مطالعات دقیق کارشناسی است. سپس این زمینه مطالعاتی را در برابر تصمیم گیران قرار می دهند و آن ها تصمیم می گیرند که برای عملی کردن آن باید از روندهای چند بعدی و همه جانبه در اقتصاد و فرهنگ و سیاست استفاده شود تا نهایتاً هدف مورد نظر تحقق پیدا کند.

برای روشن شدن این مطلب بیان شد «ماشین اداره کشور» همانند یک «اتومبیل» است که رؤسای جمهور و وزیران و مدیران عالی کشور، پشت فرمان آن نشسته و تمام مردم را بر آن سوار کرده و به مقصدی می رسانند. این ماشین قطعات و اجزاء بسیار زیادی دارد که به تبع کثرت اجزاء آن، سرعت حرکت آن نیز زیاد می شود. همان طور که امروزه و با ساخت اتومبیل - که حداقل دارای ده هزار قطعه است - مسافت قم تا تهران را در یک ساعت می پیمایند اما در گذشته برای طی این مسافت بر اسب و استر سوار می شدند و طی این مسیر، چند روز به طول می انجامید. همچنین این ماشین دارای عقربه ها و نشان گرهایی است که میزان بنزین و آب و روغن و مسافت طی شده و... را نشان می دهد.

همان طور که دارای سیستم سوخت رسانی، سیستم برق رسانی و سیستم مکانیکی است. قوای حاکمه کشورها مردم را بر این ماشین سوار می کنند و می گویند بعد از بیست سال شما را به مقصدی می رسانیم که شاخصه های ثروت و علم و قدرت ملی، به میزان معینی افزایش پیدا کرده باشد. لذا آمارهایی که به صورت روزانه و ماهانه و سالانه و... در اخبار ارائه می کنند، به منزله ی سرعت سنج و کیلومتر شمار این ماشین است. به عنوان مثال گفته می شود کشورهای پیشرفته در عرصه درمان و بهداشت، فلان عدد تخت بیمارستان و پرستار و متخصص و... دارند و ما هم فلان عدد نسبت به استانداردهای جهانی عقب هستیم. برخی از اجزای این ماشین، میزان روغن و آب و بنزین ماشین را نشان می دهند. مثالش در مدل اداره کشور، نشان دادن وضعیت اشتغال و گمرک و صادرات و واردات و... است که دائماً با استانداردهای دنیا مقایسه می شوند و می گویند برای کم کردن این فاصله به چه میزان سرمایه و نیروی کار و... احتیاج داریم.

بنابراین اگر سوخت ماشینی که با آن جامعه اداره می شود، «حرص» باشد، مشخص است که انگیزه های آخرت گرایانه و اعتقادات و اخلاق و احکام دینی در انزوا قرار می گیرد و ارزش های الهی کم رنگ می شود. بدین ترتیب، «حرص» وصف یک فرد و دو فرد نیست، بلکه حرص را به وصف جامعه تبدیل می کنند. حرص که ایجاد شد، همه مردم همه چیز را می خواهند اما از طرف دیگر منابع محدود است و این امکان وجود ندارد که به همه مردم همه ی کالاها را بدهند. لذا برای رفع این مشکل می گویند حرص را باید رام کرد و حریص باید «تحقیر» شود! چگونه؟ از طریق ایجاد طبقات اجتماعی! می گویند هر کسی فلان درجه از تحصیلات و مهارت را داشت، در فلان شغل می تواند

مشغول شود و اگر رفاه و مصرف بیشتری خواست، باید سطح مهارت و تحصیلاتش را افزایش دهد.

ممکن است کسی بگوید برای رسیدن به تحصیلات و مهارت مطلوب باید پول داشت تا خرج تحصیلات را بپردازیم اما برخی از مردم که پول ندارند، باید چه کار کنند؟ می‌گویند آن‌ها به ما ربطی ندارد. هر درجه از تحصیلات و مهارت، فلان درجه از حقوق را دارد، درجه بعدی بیشتر و الی آخر! لذا از طریق ایجاد درجه‌ها و طبقات اجتماعی بر مبنای پول و حقوق و درآمد، حرص مردم را رام می‌کنند و به عبارتی مردم را تحقیر می‌کنند. بنابراین مطابق آماری که بزرگترین مجموعه اتحادیه‌های کارگری در آمریکا (AFL-CIO) برای سال 2015 منتشر کرده، درآمد مدیران عامل شرکت‌های بزرگ در این کشور، 340 برابر دریافتی کارگران است! (1) لذا کارگران اصلاً درکی از سطح رفاه و مصرف آن مدیرعامل ندارند و نمی‌توانند تصور کنند که تفریح او و سایر شئون زندگی او چگونه است. به عنوان مثال اگر به کارگر یک پُرس چلوکباب بدهند، خیلی خوشحال می‌شود اما غذایی که مدیرعامل را خوشحال می‌کند، باید میز بزرگی از انواع غذاهای لوکس باشد تا از هر کدام اندکی بخورد و با انواع غذاها عشق بازی کند؛ نه این که غذا را فقط برای سیر شدن بخورد! با این کار همه‌ی مهمانان و اطرافیانش را تحقیر می‌کند که ببینید من در چه سطحی از قدرت درآمد و مصرف قرار دارم! معنای رفتار او این است که شما هم اگر می‌خواهید در جایگاه من قرار بگیرید، باید در برابر من خاضع و فرمان بردار

ص: 200

---

1- . این در حالی است که طبق برخی آمارها اگر نرخ تورم حذف شود، دستمزد کارگران امریکایی در طول پنجاه سال گذشته ثابت مانده است.



باشید! پس وقتی مردم در تمام محیط زندگی - اعم از کارخانه و رسانه و مدرسه و... - این همه مصارف را در بالاترین سطح مشاهده کردند، تحریک می شوند اما قطعاً به خیلی از آن ها نخواهند رسید و همین فرهنگ در همه کشورها جریان پیدا می کند. پس مردم را به این صورت محروم و تحقیر می کنند تا اولاً بدانند ثروتمندان و مدیران در چه سطحی از رفاه قرار دارند و در مقابل ابهت مادی آن ها منفعل شوند و ثانیاً بفهمند که اگر خواهان چنین سطح مصرفی باشند، باید دستورات مافوق را به خوبی اجرا کنند و ثالثاً در این سیر، به خیلی از چیزهایی که دوست دارند، نمی رسند و باید این واقعیت را قبول کنند. یعنی با حرص و تحقیر و محروم کردن و ایجاد فاصله همیشگی بین نیاز و ارضاء، جامعه را به حرکت می اندازند و به این صورت، برای راه انداختن این ماشین، انگیزش ایجاد می کنند.

بعد از توضیح سوخت این ماشین، برای احتراق این سوخت باید جرقه ای باشد تا آن را بسوزاند و نیروی حاصل از احتراق را به چرخ های ماشین انتقال دهد. به صورت تمثیلی می توان گفت که «تولید انبوه کالا» یکی از اجزاء سیستم برق رسانی و همانند جرقه ای برای حرکت این ماشین است. همان کالاهای متنوع را - که در معرض دید مردم جهان قرار دادند - به صورت انبوه تولید می کنند، در این صورت باید مصرف نیز انبوه باشد تا تولید انبوه فروش برود و ضررده نشود. در چنین شرایطی تبلیغات دینی و منابر بر دوری از اسراف تاکید می کنند؛ اما در ماشینی که جرقه ی سوخت آن با «وصف اسراف» ایجاد می شود، چطور می توان جلوی اسراف را در سطح جامعه گرفت؟!

بعد از آن که تولید انبوه کالا انجام شد و مصرف انبوه را به دنبال آورد، این مساله مطرح می شود: اگر دفتر کار و شرکت و بانکی برپا کردید، چنان باید مجلل و تشریفاتی باشد که همه بفهمند شما قدرت مصرف بالایی دارید و به این نتیجه برسند که سرمایه بزرگی در اختیار شماست و ورشکست نخواهید شد. در این صورت همه ترغیب خواهند شد که سهام چنین شرکتی را بخرند یا در چنین بانکی سپرده گذاری کنند تا سودشان تضمین شده باشد. در واقع جلال و جبروت و عظمت مادی بانک ها و شرکت ها، نشان دهنده ی قدرت پولی و مالی آن هاست. به این صورت، مبدأ «اعتماد» در جامعه، قدرت مصرف و ابراز جلال و جبروت مادی قرار می گیرد. لذا تا حدودی روشن می شود که چرا مومنین و متدینین علی رغم سلامت مالی، مورد اعتماد قرار نمی گیرند زیرا مدل علمی اداره کشورها باعث شده تا اعتماد در جامعه، به «قدرت مصرف و تفاخر به آن» منوط شود. برخی گمان می کنند ساخت برج ها و آسمان خراش های آنچنانی در شهرهایی مانند نیویورک و پاریس و توکیو و لندن و ... فقط از باب تفنّن و تفرّج است اما واقعیت آن است که چنین ساخت وسازهایی این معنا را به جهانیان منتقل می کند که شدت و سرعت گردش سرمایه و ثروت در این شهرها به نحوی است که چنین دستاوردهای عظیمی در پی دارد و لذا سرمایه گذاری در این شهرها، سود قطعی خواهد داشت و پول و ثروت سرمایه گذار ابدا دچار سوخت و سوز نخواهد شد. به همین دلیل است که بسیاری از دولت ها و ملت ها، ثروت خود را در بانک ها و پروژه های این شهرها سرمایه گذاری می کنند. این روند در درون کشورها و در فاصله میان شهرهای کوچک، کلان شهرها و پایتخت نیز منعکس می شود؛ مثلا گردش سرمایه در شمال شهر تهران آنقدر زیاد است

که سرمایه های موجود در شهرهای دیگر را به سوی خود جذب می کند. یعنی انواع و اقسام رفاهیات و امکانات در بالاترین سطح در پایتخت ها و کلان شهرها (مانند تهران و مشهد و شیراز و تبریز و...) در دسترس است و این روند نشان می دهد که حجم پول و سرمایه زیادی در این شهرها گردش دارد و اگر کسی در این شهرها سرمایه گذاری کند، زودتر و با ضریب اطمینان بیشتری به سود خود می رسد. در این صورت است که اهالی شهرهای دیگر به صورت مادی تحقیر می شوند و شهرستانی ها گلایه می کنند که چرا مردم کلان شهرها غرور و تفاخر دارند؟ علت آن است که تفاخر مبنای روابط بین پایتخت های کشورهای پیشرفته و پایتخت های کشورهای در حال توسعه شده و سپس همین روند در میان کلان شهرها و شهرهای کوچک نیز جریان می یابد؛ یعنی خُلقِ رذیله ی «تفاخر»، مبنای روابط بین شهرها و کشورهای جهان قرار می گیرد. لذا اگر قوم شعیب فقط به وصف رذیله «کم فروشی» مبتلا بود و قوم لوط فقط به وصف رذیله «لواط» مبتلا بود، اما کفرِ مدرن، آنقدر شرح صدر در دنیاپرستی و کفر پیدا کرده<sup>(1)</sup> که انواع و اقسام اخلاق رذیله را به وصف جامعه تبدیل کرده و محیط و بستر پرورشی در اجتماع را به نحوی تنظیم کرده که همه خواهی خواهی دچار انواع اخلاق رذیله از قبیل حرص و حسد و اسراف و تفاخر می شوند.

در واقع ریزش های انقلاب و تغییر هویت مدیران نیز از همین مطلب سرچشمه می گیرد. یعنی افرادی انقلابی و متدین، اداره کشور را به عهده می گیرند و لاجرم با مدل اداره غربی مواجه می شوند. ابتدای امر جریان این اخلاق رذیله را حس می کنند و از آن

ص: 203

---

1- . «وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ...» (نحل/106).

دوری می کنند اما با گذشت زمان و بعد از آنکه نسخه جایگزین به آن ها داده نشد، به محاسبات مادی برآمده از این مدل اداره انس پیدا می کنند و به این نتیجه می رسند که همین محاسبات، واقعیت را در جامعه رقم می زند و غیر از این، شعار و آرمان گرایی است. در واقع ریزش ها به این دلیل است که مدل اداره، محاسبات مادی را به آن ها تحمیل می کند و تدریجا حساسیت ها و افکار و تصمیمات آن ها را تغییر می دهد. لذا ما باید از ساده اندیشی نسبت به مشکلاتی که در برابر آن قرار داریم، دست برداریم و دائماً همه تقصیرات را به گردن این مدیر و آن مدیر نیندازیم و بیش از آن که مدیران را به بی دینی متهم کنیم، بگوییم: عجب «مدل اداره بی دینی» است که گرفتار آن هستیم! البته به لطف خدای متعال و به برکت انقلاب اسلامی و مقاومت رهبری و دین داری مردم، برخی از اجزای این مدل اداره در کشور ما به خوبی کار نمی کند و نسبت به دیگر کشورها، ضربات کمتری از این ابزار متحمل می شویم. اما باید دقت شود که به هر حال این ضربه ها جریان دارد و اگر چاره نکنیم، ضربات سنگینی خواهد زد و به نظر می رسد، علت هشدارهای رهبری نیز به همین مساله باز می گردد.

حال اگر این مدل اداره، وصفِ حرص و حسد و محرومیت و تفاخر و اعتماد مادی و اسراف و... را در جامعه نهادینه کرد، می توان به این واقعیت پی برد که جنگ فرهنگی و جنگ اقتصادی نیز در عمق خود، به همین مساله رجوع می کند. یعنی عمیق ترین سطح حمله دشمن در این است که ما را به محاسبات برآمده از مدل اداره غربی دچار کرده است و از سوی حوزه و دانشگاه نیز نسخه جایگزینی ارائه نشده است.

مثلاً در جنگ فرهنگی، این مساله مطرح است که اعتقادات و ایمان مردم در معرض خطر قرار دارد. در اینجا برخی گمان می کنند فقط یک سری شبهات نظری در مورد اثبات وجود خدا و نبوت و امامت و ... مردم را تهدید می کند؛ اما اتفاقاً شبهات نظری خیلی وقت است که در حاشیه قرار گرفته است و جای خود را به شبهه های عینی و ملموس در زندگی داده است. یعنی دشمن می خواهد مردم را به این نتیجه برساند که اگر این اعتقادات و احکام و اخلاق الهی حق هم باشد، اما در قرن بیستم کاربرد ندارد و تنها همان طور که همه جهانیان زندگی می کنند، باید زندگی کرد و زندگی به نحو دیگری ممکن نیست. در واقع می خواهند این دیدگاه را بر جامعه حاکم کنند که زندگی به نحو دیگر «امکان عینی» ندارد. یعنی گرچه سخن خدا و پیغمبرش صحیح است اما در عصر حاضر مجبوریم به این نحو زندگی کنیم. لذا شبهات اصلی و اساسی، «شبهات عینی» هستند و نه نظری! یعنی غالب مردم ما علی رغم اختلاف ظواهر و سلايق، به توحید و نبوت و امامت و ... اعتقاد ذهنی دارند و بالاتر از آن، در عزاداری ها و مراسم محرم و فاطمیه و رمضان و عرفه و امور خیریه و ... شرکت می کنند؛ اما وقتی می خواهند زندگی کنند، احساس می کنند که در عمل، گذران زندگی به نحو دیگری است.

به طور نمونه، اولین چیزی که در موضوع جنگ فرهنگی به ذهن عموم خطور می کند، انحراف جوانان است و گفته می شود که ظاهر جوانان تغییر کرده و لائالی شده اند و به ظواهر دین توجه ندارند و اهل روابط نامشروع شده اند. اما دو نوع نگاه به این مقوله، قابل طرح است: گاه می گوئیم این جوان نتوانست هوای نفس خود را کنترل کند و شیطان او را فریب داد و نفس اماره اش بر او غلبه کرد و مرتکب گناه شد. اما گاه می گوئیم

با توجه به مدل اداره - که توضیح آن گذشت - معلوم می شود یک محیط و بستر پرورش اجتماعی هست که جوانان را به سمت گناه می کشاند. این مدل می گوید با نیروی انسانی چطور باید برخورد کرد: ابتدا در مهدکودک و سپس در دبستان و راهنمایی و دبیرستان باید 12 سال درس بخواند. بعد از آن هم باید 4 سال یا 6 سال یا 8 سال در دانشگاه درس بخواند و بعد از کسب تحصیلات و مهارت های لازم، در حوالی 25 سالگی وارد بازار کار شود تا شغل مطلوبی به دست آورد. یعنی همه برای تأمین زندگی عملاً باید بر اساس کیفیتی خاص از تحصیل و اشتغال حرکت کنند. این در حالی است که اگر جوان در یک جامعه دینی مجبور باشد تا سن 25 سالگی درس بخواند و بعد از آن وارد بازار کار شود، در طول این مدت تکلیف نیاز جنسی و عاطفی او چه می شود؟! وقتی اشخاص در سن پانزده سالگی بالغ می شوند، مگر می توان برای همه آن ها نسخه ای را پیچید که مربوط به درجات بالای عرفان است و از آن ها خواست که در طول ده تا دوازده سالی که باید برای تحصیلات و کسب مهارت صرف کنند، غرائز خود را کنترل نمایند؟ علاوه بر این که تازه پس از به دست آوردن یک موقعیت شغلی مناسب، جوانان باید چند سال کار کنند تا سرمایه ای برای تشکیل زندگی به دست بیاورند.

البته جوامع غربی با این مشکل روبرو نیستند، چرا که آن ها برای جوانان خود از همان ابتدای بلوغ، فضا و زمینه را برای روابط آزاد جنسی فراهم می کنند و با دایر کردن مکان های خاصی چون کاباره ها و دانسینگ ها، پارتی ها و...، نیاز عاطفی و جنسی جوانان تخلیه می شود. اما در جوامع دینی چه اتفاقی می افتد؟! تحت عناوین جذاب «تحصیل و اشتغال» و این که دین هم بی سواد و بی کاری را رد کرده، جامعه دچار

چالش و دوگانگی می شود و جوانان برای تامین نیازهایشان به روابط نامشروع کشیده می شوند. ممکن است گفته شود: «خانواده ها می توانند به فرزندان شان کمک کنند تا قبل از اتمام تحصیلات و کار، موفق به ازدواج شوند.» اما باید توجه داشت که مدل اداره غربی، تعریف فقر و غنی را نیز عملاً تغییر داده است. یعنی اگر خانم ها 20 سال قبل از این، با گاز پیک نیک غذا طبخ می کردند و هیچ احساس حقارتی نمی کردند، امروز اگر در آشپزخانه ها گاز رومیزی نباشد، احساس حقارت ایجاد می شود! اگر پدری برای دختر خود گاز رومیزی و یخچال سایید و ماشین لباسشویی و ماشین ظرفشویی و جاروبرقی و ماکروویو... تهیه نکند، احساس می کند که او را تحقیر کرده است. لذا حتی اگر والدین زوج ها به آن ها کمک مالی کنند، باز هم تهیه چنین زندگی با تمام امکانات هزینه ای سنگین خواهد داشت که از عهده بسیاری بر نمی آید. چون معنای فقر و غنی و آبرو و بی آبرویی و احترام و سرشکستگی، در عمل و با تحول در الگوی مصرف، تغییر پیدا کرده است. پس ساده اندیشی است که گمان شود صرفاً با توصیه و نصیحت و ارائه اطلاعات دینی به جوانان، آنان به سمت حجاب و ازدواج و... متمایل شوند؛ چرا که ساختارهای تحصیل و اشتغال و نیز تعریف عینی از فقر و غنی و آبرو و سرشکستگی، مانع اصلی در عمل به این احکام است. یعنی بستری که مدل اداره غربی در تمام جهان به وجود می آورد، نیروی انسانی را در چنین کانال هایی از تحصیل و اشتغال و الگوی مصرف قرار می دهد و این کانال ها و ساختارها فضایی برای تحقق احکام ازدواج و خانواده و عفاف باقی نمی گذارد و امکان عینی این امور ارزشی را از بین می برد.

پس جنگ فرهنگی چنین عمقی دارد و باید باور کنیم که دنیاپرستی و دچار شدن به لغزشِ کفر و نفاق، فقط به هوای نفس بر نمی‌گردد. بلکه ائمه کفر ساکت نشسته‌اند و اتفاقاً خیلی پُر کار هستند و جاهلیت مدرن، فضای اجتماعی را می‌سازد که مردم را به عمقِ ظلمات می‌برد: «والذین کفروا اولیاءهم الطاغوت یخرجونهم من النور إلی الظلمات». خدای متعال تصریح می‌کند که اولیاء طاغوت، مردم را از نور به سمت ظلمات می‌برند. این امر چگونه امکان‌پذیر می‌شود؟! آیا با تک‌تک مردم صحبت می‌کنند و آن‌ها را فریب می‌دهند؟! یا اینکه بسترهای اجتماعی می‌سازند و مردم را در کانال‌ها و ساختارهایی قرار می‌دهند که خروج از آن‌ها، مساوی با انزوا و محرومیت از آبرو و جایگاه اجتماعی است؟! در واقع دوری از احکام و اعتقادات الهی فقط به هوای نفسِ درونی بر نمی‌گردد؛ بلکه بیش از آن، این محیط سازی و شرایط سازی در اجتماع است که می‌تواند به زندگی الهی ضربه بزند و هوای نفس را برای تحرکی چندین برابر تحریک کند. لذا نباید دائماً جنگ فرهنگی را منحصر در ماهواره و اینترنت و موبایل و... کرد! حتی اگر فرض شود که ماهواره و اینترنتی وجود ندارد، وقتی تعریف تحصیل و اشتغال و فقر و غنی در عمل - و نه در بحث‌های نظری - به مدل اداره غربی واگذار شود و نسخه جایگزینی ارائه نشود، قهراً بسیاری از جوانانِ دوستدار دین نیز با محاسبه اقتصادی به این نتیجه می‌رسند که توان پرداخت هزینه‌های زندگی را ندارند و روابط نامشروع و غیرقاعده مند بسیار ارزان‌تر است و لذا برای تامین نیازهای عاطفی و جنسی خود به آن رو می‌آورند. خصوصاً با توجه به این که بر اساس احکام اسلام در ازدواج، مرد باید نفقه همسر خود را پردازد که این امر با الگوی مصرف موجود، هزینه‌های کمرشکنی



ایجاد می‌کند. اما در کشورهای غربی، زن و مرد هر دو باید به صورت اشتراکی خرج خانه را تامین کنند و مرد وظیفه‌ای برای پرداخت نفقه ندارد. یعنی مدل اداره غربی، احکام انسان ساز اسلام چون ازدواج و پرداخت نفقه توسط مرد را که موجبات رشد او را فراهم می‌آورد، عملاً به چالش می‌کشد. علاوه بر همه این‌ها، مدل اداره که «تنوع» را مبنای انگیزش قرار داده، این امر را به کالاهای محدود نکرده است بلکه تنوع طلبی در امور جنسی نیز جریان دارد و موجب تضییق فضا برای دوام و پایداری ازدواج می‌شود.

پس جامعه ما به نسبتی که مجبور شده مدل غربی و ساختارهای آن در بخش‌های مختلف از جمله در تحصیل و اشتغال را بپذیرد، مبتلا به ناهنجاری‌های ناشی از آن شده و به نسبتی که آن را نپذیرفته و مقاومت کرده است، دین مردم حفظ شده است. اما اگر این روند ادامه پیدا کند و درک از مشکل اصلی ایجاد نشود، خطرات بیشتر شده و ضربات دشمن کاری تر خواهد شد. لذا حساسیت‌های متدینین و انقلابیون و مردم باید بر نقطه اصلی متمرکز شود.

به نظر می‌رسد شناخت صحیح از «جنگ اقتصادی» نیز به همین مطلب باز می‌گردد. جنگ اقتصادی فقط به این نیست که روابط بانکی ما را قطع کردند و از صادرات و واردات کالاها ممانعت می‌کنند. بلکه عمق حمله اقتصادی دشمن در این نقطه شکل می‌گیرد که هر کشوری برای دستیابی به زندگی خوب و مرفه و تامین معیشت مردم باید به تولید ثروت پردازد اما تولید ثروت، الگوی علمی مختص به خود را داراست. یعنی هر کشوری برای تولید ثروت، با تلاش دیگر کشورها مواجه است و باید بر سر تصاحب بازارهای جهانی با آن‌ها رقابت کند. کشورهایی در این رقابت موفق بوده اند

که سرمایه های بزرگ وارد کنند و تکنولوژی های جدید بخرند و با نوسازی خطوط تولید از طریق واردات سرمایه و تکنولوژی خارجی، کالاهای با کیفیت تولید کنند و موفق به تصاحب بازار شوند. در واقع کیفیت کالا به نحوی که توانایی رقابت در بازار جهانی را داشته باشد، به تکنولوژی برتر و خط تولید جدید و پیشرفته منوط است. لذا محاسبات مدل اداره به مردم و مسئولین ایران می گوید اگر شما هم می خواهید به ثروت دست پیدا کنید، باید از تکنولوژی جدید در کارخانه ها استفاده کنید تا کالای با کیفیت و ارزان تولید کنید. اما خریداری این تکنولوژی و استفاده از آن وابسته به سرمایه های بزرگ است و مهم ترین صاحبان سرمایه کلان و تکنولوژی برتر، همان کشورهای هستند که شما را تحریم کردند و روشن است که چنین نیازهای اساسی را برای کشوری که با آن ها درگیر است، تامین نمی کنند.

لذا پنهانی و آشکار دائما گفتند و می گویند که از شعارهایتان دست بردارید و سخنان غیرواقعی نزنید و واقعیت تولید ثروت و تامین معیشت مردم در دنیای امروز را بپذیرید! در این صورت است که مشکلاتتان حل خواهد شد. این سخن از زبان برخی مسئولین نیز شنیده می شود؛ البته نه به این معنا که او می خواهد کشور را به بیگانه بفروشد، بلکه محاسبات کارشناسی برای اداره کشور است که چنین تحلیلی را به او تحمیل می کند. در مباحث گذشته بیان شد که اگر مقام معظم رهبری حفظه الله خطر «نفوذ» را مطرح کردند و آن را به «تغییر محاسبات مسئولین نظام» تعریف کردند، باید توجه داشت که محاسبات مسئولین نظام در مطالعات کارشناسی و توسط علوم می مانند اقتصاد و برنامه ریزی و جامعه شناسی و مدل اداره کشور تحت تاثیر قرار می گیرد. این

علوم و محاسبات، این حقیقت بزرگ را که جمهوری اسلامی در عصر حاضر پرچم توحید و خداپرستی را به دست گرفته است، نفی می کند و همه دستاوردهای انقلاب را شعاری و غیرواقعی می داند و می گوید همه کشورهای دنیا برای رسیدن به رفاه روزافزون متحد شده اند. فقط شما در این میان لجبازی می کنید و چند وقت دیگر هم از این لجبازی دست برخواهید داشت! پس عمیق ترین سطح جنگ اقتصادی و جنگ فرهنگی نیز به مدل اداره مادی و الحادی برمی گردد. لذا اول باید فهمید که ضربه از کجا وارد می شود و باید عمق خطراتی را که در برابر جامعه شیعه و محبین ابوالفضل الحسین (علیه السلام) قرار دارد، به درستی شناخت. بعد از شناخت عمق خطر دشمن، در مبحث آینده بیان خواهد شد که برای برون رفت از این چالش ها، چه ثروت های عظیم و تجربیات واضح و روشنی در اختیار جامعه شیعه است. این پیچیدگی ها در ضربه های امنیتی و نظامی که ابتدای انقلاب بر ما وارد کردند نیز وجود داشت که ملت ایران از آن ها عبور کرد.

ممکن است سوال شود که اگر این مدل اداره اینقدر مشکل زا و بی دین است چرا نظام تاکنون در برابر آن کاری انجام نداده است؟! با توجه به مطالب گذشته، باید توجه داشت که عقلانیت غیر معصوم نمی تواند به صورت دفعی بر تمام علوم و اطلاعات احاطه داشته باشد بلکه عقلانیت او به صورت تدریجی رشد پیدا می کند. لذا در ابتدای انقلاب تصور می شد اگر افراد انقلابی و متدین در مناصب قرار گیرند، مسائل نظام حل خواهد شد؛ یعنی اصلاً متدینین از نحوه مدیریت در سطح نظام و نرم افزارهای آن درکی نداشتند. به مرور زمان و در مواجهه با چالش های مختلف، این درک به وجود آمد. رحمت خدا بر عمق بصیرت و آینده اندیشی مقام معظم رهبری که در سال 86 صریحاً

اعلام کردند که ما الگوی پیشرفت اسلامی برای اداره کشور می خواهیم. (1) سال 89 برای آن «نشست اندیشه های راهبردی» برگزار کردند و خودشان در آن نشست ها چندین ساعت به صحبت های صاحب نظران گوش دادند. رئیس اسبق سازمان برنامه و بودجه گفت: «رهبری این سفارش را در سال 74 در جلسات خصوصی مطرح می کردند اما فضای آن مهیا نبود، تا اینکه در سال 86 به صورت علنی مطرح کردند.» باید دقت داشت که سطوحی از ظرفیت در بین خود انقلابیون و متدینین و مردم وجود ندارد که باید به

ص: 212

1- . مقام معظم رهبری: «بحثی که برای الگوی پیشرفت می کنیم، برای این نیست که می خواهیم پیشرفت را شروع کنیم؛ پیشرفت از انقلاب شروع شده، بلکه به این معناست که با بحث نظری و تعریف شفاف و ضابطه مند از پیشرفت، قصد داریم یک باور همگانی در جبهه اول در بین نخبگان، بعد در همه ی مردم به وجود بیاید که بدانند دنبال چه هستیم و به کجا می خواهیم برسیم و بخشهای گوناگون نظام بدانند چه کار باید بکنند. این را باید پیدا کنیم. البته من امروز نمی خواهم مدل و الگوی پیشرفت را اینجا مطرح کنم؛ نه، می خواهم لزوم این کار را بگویم... چرا لزوم این کار را باید بیان کرد؟ خیلی ساده است؛ به خاطر اینکه امروز در چشم بسیاری از نخبگان ما، بسیاری از کارگزاران ما، مدل پیشرفت صرفاً مدل های غربی است؛ توسعه و پیشرفت را باید از روی مدلهایی که غربیها برای ما درست کرده اند، دنبال و تعقیب کنیم. امروز در چشم کارگزاران ما این است و این چیز خطرناکی است؛ چیز غلطی است؛ هم غلط است، خطاست، هم خطرناک است... ما حالا باید برای شکستن این طلسم فکر کنیم؛ کدام طلسم؟ این طلسم که کسی تصور کند که پیشرفت کشور باید لزوماً با الگوهای غربی انجام بگیرد. این وضعیت کاملاً خطرناکی برای کشور است. الگوهای غربی با شرایط خودشان، با مبانی ذهنی خودشان، با اصول خودشان شکل پیدا کرده؛ بعلاوه ناموفق بوده. بنده به طور قاطع این را می گویم: الگوی پیشرفت غربی، یک الگوی ناموفق است. درست است که به قدرت رسیده اند، به ثروت رسیده اند؛ اما بشریت را دچار فاجعه کرده اند. پیشرفتهای غربی، پیشرفتهایی است که امروز همه ی دنیا و همه ی بشریت دارند از آن رنج میبرند؛ کشورهای عقب مانده یکجور، کشورهای پیشرفته یکجور. این همان پیشرفت و توسعه ای است که توانسته است گروه های معدود و انگشت شماری از خانواده های ثروت را به ثروت برساند؛ اما ملتهای دیگر را دچار اسارت و تحقیر و استعمار کرده؛ جنگ به وجود آورده و حکومت تحمیل کرده است و در داخل خود آن کشورها هم اخلاق فاسد، دوری از معنویت، فحشا، فساد، سکس، ویرانی خانواده و این چیزها را رواج داده... ما باید پیشرفت را با الگوی اسلامی - ایرانی پیدا کنیم. این برای ما حیاتی است.» (بیانات در دیدار با دانشجویان دانشگاه فردوسی مشهد؛ 25/2/1386).

تدریج به وجود بیاید. اما بعد از برگزاری آن نشست ها، الآن مقوله «الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت» در انزوا به سر می برد در حالی که اساسا یکی از اهداف طرح این مباحث آن بود که این نیازهای اصلی نظام از انزوا خارج شود و مورد توجه قرار بگیرد. علت انزوای آن نیز وجود تحلیل های دیگری است که در این میان جولان می دهد. یعنی تحلیل های ساده انگارانه که برخی متدینین و انقلابیون دارند و صرفا می گویند مدیران بد هستند و اگر چنین اشخاصی اصلاح شوند، مشکلات حل خواهد شد. این یک تحلیل است که سخن رهبری را به انزوا می برد. (یادمان نرود که امتحانات در دوره دوم تاریخ عقلانی و تحلیلی است) تحلیل دیگر این است که «در همان ظرفیت قبلی از دین داری توقف کنیم و بگوییم حلال و حرام دین معلوم است؛ چرا اینقدر مسائل را سخت می کنید؟! اگر اشخاص و مکلفین به انجام واجبات و محرمات مقید باشند، خدا راضی خواهد بود و مشکلات هم حل خواهد شد و آن مشکلاتی هم که حل نمی شود، ان شاءالله حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به زودی ظهور می کند و آن ها را حل خواهد کرد.»

اما با توضیحات قبلی روشن شد که اولاً هنگامی که شرایط سازی و ایجاد بسترهای اجتماعی به صورت مادی و دنیاپرستانه انجام شود، فضا حتی برای انجام وظایف فردی توسط آحاد مکلفین نیز روز به روز ضیق تر خواهد شد و امکان عملی و عینی برای انجام واجبات و ترک محرمات حتی توسط افراد متدین، تدریجا از بین خواهد رفت. ثانيا باید توجه داشت که ادعای فوق در زمانی صحیح بود که شیعه به حاکمیت نرسیده بود؛ یعنی زمانی که قدرت به دست کفر و نفاق بود، مومنین ناچار بودند به حلال و حرام فردی اکتفا کنند. اما زمانی که شیعه به قدرت رسیده و وظیفه تحقق اسلام به دوش او افتاده

است، تسک بر ظرفیت قبلی ایمان و دین داری، به معنای توقف در مرحله ی قبلی تاریخ است. مثل این که الآن که مردم با ماشین جابجا می شوند کسی بگوید باید با اسب و استر جابجا شویم! الآن ظرفیت دین داری ما به جایی رسیده است که در برابر حل مسائل در سطح یک نظام قرار گرفته ایم و حفاظت از شیعه و محبین باید در سطح ساختارهای جامعه انجام شود. نکته دیگر این که طبق مباحث قبلی معلوم شد که اساساً روند ماموریت های انبیاء و مهم ترین تشریح الهی، تشکیل «امت دینی، حکومت الهی و تمدن دینی» بوده و سایر احکام الهی به تبع این سه امر اساسی قابلیت طرح و تحقق پیدا می کند. فلسفه غیبت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هم به این مساله باز می گردد که شیعه هنوز ظرفیت همراهی با معصوم در این سه ماموریت را پیدا نکرده و لذا شرایط ظهور تنها زمانی فراهم خواهد شد که جامعه ایمانی، وفاداری خود را در تحقق این سه امر عملاً اثبات کند. در غیر این صورت و بدون این آمادگی عملی، جامعه محبین توانایی همراهی با امام زمان - که مأموریتی جز تحقق تمدن الهی ندارند - را نخواهد داشت و دشمن غالب خواهد شد و همانند دیگر ائمه ی هدی، ایشان به مظلومیت و غربت و شهادت دچار خواهد شد که این امر، ناسازگار با فلسفه غیبت است.

پس تحلیل دیگری که منجر به انزوای استنصار رهبری مبنی بر تولید الگوی اسلامی برای اداره نظام می شود، چنین تحلیلی است که عده ای در حوزه های علمیه به آن قائل اند. عده ای هم در دانشگاه به تجارب روز تکیه می کنند و می گویند: «بشر به تجربیات عینی دست پیدا کرده است، کارآمدی مدل اداره را در تمامی جهان ببینید و از آن استفاده کنید و این قدر شعار ندهید!» این در حالی است که ملت ایران توانست همین

کارآمدی و تجارب بشری را که از بُعد نظامی و امنیتی، در سازمان‌هایی همانند سی‌آی‌ای و پنتاگون و اینتلجنت سرویس و ارتش صدام و سازمان منافقین متبلور بود، شکست بدهد و زمین‌گیر کند. این حقایق و واقعیت‌ها در برابر دیدگان جهانیان قرار گرفت و معلوم شد که قدرت ایمان چطور می‌تواند آنچه که به عنوان تجربیات بشری و کارآمدی آن مطرح بود، به زمین بزند! غرب و شرق با همین تجارب بشری و کارآمدی آن در امور نظامی و امنیتی بود که همه دنیا را در برابر مظالم خود به سکوت و حقارت کشانده بود و ملت ایران، این تجارب را در عرصه‌های دفاعی و امنیتی و اطلاعاتی شکست داد و نه تنها خود به پیروزی رسید بلکه آن را به دیگر کشورها نیز انتقال داد. بله، تجارب و کارآمدی در عرصه فرهنگ و اقتصاد هنوز به دست غرب است اما الآن زمان آن رسیده که این کارآمدی مادّی را هم شکست دهیم و کارآمدی الهی را جایگزین آن کنیم. از فشارها و طلسم‌های امنیتی و دفاعی غرب و شرق عبور کردیم و کارآمدی بمب اتم و رعب حاصل از آن را به بازی گرفتیم اما اکنون نوبت به بمب اتم‌های فرهنگی و اقتصادی غرب رسیده است. پس برخی با ادبیات دانشگاه، مطالبات رهبری را به انزوا می‌برند و برخی در حوزه‌های علمیه چنین کاری می‌کنند. برخی مدیران و مردم متدین و انقلابی نیز با تحلیل‌های ساده‌انگارانه، مطالبات رهبری را به انزوا می‌کشند. باید توجه داشت که مطالبه چنین موضوع مهمی از سوی شخصیتی که شبانه روز در معرض انواع تحلیل‌های کارشناسی و مادّی‌ناشی از این مدل اداره است، بسیار عجیب و معجزه‌گون است! چرا که هر کسی بود، تا حالا در برابر آن همه فشار برآمده از محاسبات علمی و تحلیل‌های همه‌جانبه تسلیم شده بود. اما مقام معظم رهبری نه تنها در برابر این فشار علمی و

تخصصی تسلیم نشده است بلکه با قدرت و بصیرت ایمانی خود به این نتیجه رسیده است که باید این دستگاه علمی و این مدل اداره را تغییر داد. اما سرعت حرکت حوزه و دانشگاه در تحقق سفارش علمی که رهبری مطرح کرده اند، بسیار کند است و باید با بیان این مطالب، به این حرکت سرعت بخشید. یعنی مردم باید از علت اصلی مشکلات خود مطلع شوند و از نخبگان حوزوی و دانشگاهی مطالبه کنند که چرا در برابر ضربه های دشمن در جنگ فرهنگی و اقتصادی، به خواب رفته اید یا ساکت هستید؟! چرا حرکت تان کند است؟! چرا آدرس های دیگری به مردم می دهید؟! چرا به مردم می گوئید حلال و حرام را خودت انجام بده؟! مگر نظام اسلامی برای این تشکیل نشده است که شرایط دین داری را برای مردم مهیا کند و مگر شما مسئول پشتیبانی علمی از این امر نیستید؟! چرا مردم را در برابر نظم مادی غرب و تکنولوژی برخاسته از آن تحقیر می کنید؟! مگر همین مردم، تکنولوژی دفاعی و امنیتی و اطلاعاتی غرب و شرق را به زمین نزد؟!!



تبیین توانایی های بی نظیر ملت ایران و نظام اسلامی برای مقابله با جاهلیت مدرن و تشریح گام اول از راهکار پیشنهادی برای دفاع در برابر جنگ فرهنگی و جنگ اقتصادی

در مباحث گذشته پیرامون ابزار علمی پیچیده ای به نام «مدل اداره کشور» توضیح داده شد که اصلی ترین سطح تهاجم جاهلیت مدرن بر امت دینی و محبین اهل بیت (علیه السلام) را شکل داده است. یعنی بعد از آنکه شیعیان و محبین به برکت انقلاب اسلامی در سطحی قرار گرفتند که نظام را اداره کنند و بعد از عبور از چالش های امنیتی و دفاعی و نظامی که جاهلیت مدرن برای انقلاب به وجود آورد، جامعه شیعه و فقهای آن در برابر چالش های مختلف فرهنگی و اقتصادی قرار گرفت تا جایی که مقام معظم رهبری حفظه الله از آن به «جنگ فرهنگی» و «جنگ اقتصادی» تعبیر نمود. لذا در چند مبحث گذشته سعی شد که عمق این جنگ معلوم شود و به یک سری مظاهر روینایی یا عدم دینداری برخی از مسؤولین و مردم محدود نشود بلکه عمق و سطح اصلی این هجمه و عقبه ی تهاجم جاهلیت مدرن روشن شود. یعنی در قرن بیست و یکم، اداره کشور به صورت

همه جانبه یک کار بسیار پیچیده است که ابزار علمی آن، مدل اداره کشور است و هیچ حکومتی نمی تواند آن را نادیده بگیرد و الا دچار ضعف و هرج و مرج خواهد شد و نارضایتی مردم، سقوط آن حکومت را رقم خواهد زد. لذا نظام اسلامی نیز تا زمانی که به نسخه جایگزین دست پیدا نکند، به استفاده از این مدل مبتلا خواهد بود و از آنجا که این مدل اداره، مادی و الحادی است، ضربه های بزرگ و مهلکی به جامعه اسلامی و امت دینی خواهد زد.

در این مبحث پایانی، می خواهیم به این مساله پردازیم که در مبارزه با جنگ فرهنگی و جنگ اقتصادی و کاهش چالش های پیش روی نظام چه وظیفه ای بر دوش جامعه شیعه است؟ برای مقابله با مدل اداره غربی و عوارض سوء آن در جامعه اسلامی، چه راهکاری وجود دارد و اصول اولیه ی این راهکارها و توانایی های ما برای برون رفت از این خطر بزرگ چیست؟ اولاً ما یک جامعه شیعه و محب اهل بیت (علیه السلام) داریم که انگیزه های دینی و آخرت گرایانه در آن - که می تواند در مقابل دنیاپرستی مدرن قرار بگیرد - کاملاً زنده و قوی است و ثروت عظیم ما، تعلق قلبی ملت ایران به آستان مقدس حضرات معصومین (علیه السلام) است که انگیزه مبارزه با ظلم و کفر را در قلب و ذهن مردم حفظ کرده است. این انگیزه های دینی و ظلم ستیز در جامعه ایران به قدری قوی است که حتی علی رغم ترویج تمامی مظاهر فساد در میان جوانان توسط رژیم پهلوی، حضرت امام (رحمه الله) وقتی بر اعماق هویت آخرت گرایانه ی همان جوان های به ظاهر لائابالی و... دست گذاشت، بسیاری از آن ها با نثار خون خود، معرکه گردان انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی شدند. به حضرت امام می گفتند: تو چگونه و با چه نیرویی می خواهی انقلاب

کنی؟! اما حضرت امام، مردم ایران را - که بر اساس تعلق قلبی به اهل بیت تربیت شده بودند - می شناخت و می دانست که اگر مردم ارتباط وضعیت امروز خود به ایمان و محبت شان به اهل بیت را بفهمند و یزید زمان را بشناسند، بیدار خواهند شد و در حد جان، فداکاری خواهند کرد. در سال 55 و 56، سینماها و کاباره ها و مشروب فروشی ها و انواع و اقسام این مظاهر فساد، همه کشور را در خود فروبرده بود؛ اما کسانی که مبتلا به این امور بودند، وقتی حرکتی را دیدند و حس کردند که مربوط به اهل بیت است، قیام کردند. همان طیب حاج رضایی ها و همان شاهرخ ضرغام ها و... با حضرت امام همراه شدند. اگر بدنه مردم و قشرهای مختلف با نهضت همراه نمی شدند که انقلاب پیروز نمی شد. لذا عمق ایمان به اهل بیت، ثروت بزرگی است که اگر ارتباط آن با زندگی امروز برای عموم مشخص شود، حتما مردم به جوش و خروش در خواهند آمد و در همان جهت بسیج خواهند شد.

برای ملموس تر شدن این انگیزه های آخرت گرایانه و خداپرستانه و ضد دنیاپرستی که در میان ملت ایران جاری است، می توان به رفتار مردم ایران دقت کرد که چه گردش مالی عظیمی در خیرات و مبرات و سایر فعالیت هایی که هیچ نوع سود اقتصادی در آن تصور ندارد، توسط مردم رقم می خورد و هر سال تشدید می شود. یعنی همان طور که برخی از ناهنجاری ها و مفاسد بر اثر فرهنگ غربی و مدل اداره تشدید می شود، در مقابل باید توجه داشت که مظاهر فرهنگ دینی و انقلابی نیز هر سال افزایش پیدا می کند. مطابق آمار، سال گذشته مشارکت های مردمی در کمیته امداد حضرت امام خمینی (رحمه الله) به 1500 میلیارد تومان رسید و این غیر از هزینه هایی است که گروه های مردمی به صورت

مستقل و خودجوش در محله ها و مساجد برای کمک به فقرا و تامین جهیزیه و... صرف می کنند. همچنین خرج هایی که خود مردم در گذشته برای نذری های تاسوعا و عاشورا صرف می کردند و به مرور زمان، به تمامی دهه اول محرم و اربعین و فاطمیه و ماه رمضان و اعتکاف و... توسعه پیدا کرده است. این حجم از انگیزه ها و رفتارهای خداپرستانه و آخرت گرایانه و گردش مالی عظیم آن، از اموری است که اساسا مورد توجه و محاسبه ی کارشناسان اقتصاد مادی قرار نمی گیرد؛ اما خود ما که نباید این حقایق و واقعیت های بزرگ را فراموش کنیم! مطابق آمار هر ساله فقط 25 میلیون نفر به زیارت امام رضا (علیه السلام) می روند و در سال گذشته، 300 میلیون تشریف به آستان مقدس حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) ثبت شده است. این نوع مسافرت که با زیارت و دعا و گریه و شنیدن موعظه های آخرت گرایانه همراه است، قابل تعریف در سبک تفریح غربی نیست و نه تنها موجب تشدید انگیزه مادی نمی شود بلکه در بسیاری موارد، عکس آن را نتیجه می دهد. این آمار را اضافه کنید به چند میلیون سفری که هر ساله به حرم سیدالشهداء و عتبات عالیات و بقاع متبرکه ی امامزادگان انجام می گیرد. همین مردم بدون هیچ جنبه رفاهی و اقتصادی و فقط برای جلب رضایت خدا، هر روز در مساجد و در مناسبت ها در حسینیه ها و تکایا حضور پیدا می کنند. همین فعالیت های بزرگ آخرت گرایانه که در چهارچوب دنیاپرستی مدرن قرار نمی گیرد، موجب حفظ امت دینی در برابر هجومه های کفر مدرن شده است. حتی همین رفتاری که خیلی از والدین ایرانی خصوصا بعد از انقلاب نسبت به زندگی مادی فرزندان شان انجام می دهند، در این چارچوب های مادی نمی گنجد. زیرا در غرب، سن ورود به بازار کار و جدا شدن از پدر و مادر حدود 18

سالگی است و برای پدر و مادر صرفه یا توجیه اقتصادی ندارد که پس از این سن، هزینه های فرزندشان را تامین کنند. اما در ایران نه تنها هزینه های زندگی فرزندان را چند سال بعد از 18 سالگی تامین می کنند، بلکه خانه و ماشین و مبالغ مربوط به تشکیل زندگی مشترک فرزندانشان را هم به عهده می گیرند؛ بدون اینکه هیچ گونه سود اقتصادی بر آن مترتب باشد. این امور به دلیل عمق محبت انسانی و روابط مبتنی بر رَحْم و فرهنگ خانواده در جامعه ایران است؛ گرچه با نوعی مصرف گرایی و کم کاری همراه شده است. پس مجموعه این رفتارها به این دلیل که برای جاهلیت مدرن معنا ندارد، مورد دقت واقع نمی شود و آمار دقیقی از آن وجود ندارد؛ اما ما نباید این حقیقت نورانی و جاری در همه اجزای جامعه و رفتارهای عموم مردم ایران را فراموش کنیم. اساساً همین ثروت عظیم الهی بود که حتی در دوران پهلوی جریان داشت و حضرت امام توانست آن را از آتش زیر خاکستر به انفجار نور تبدیل کند و با تکیه بر آن انقلاب را به پیروزی برساند. حالا مشاهده کنید که بعد از انقلاب، این امور چه کمّاً و چه کیفاً چقدر توسعه پیدا کرده است. این تنها یک قسمت از ثروتی است که ما برای مبارزه و مقابله با پیچیدگی دنیابپرستی مدرن و همجه های آن در اختیار داریم.

برای توجه اساسی به این ثروت های عظیم می توان به سخن یکی از مسؤولین امریکایی توجه کرد: هیلاری کلینتون که چهار سال وزیر خارجه ایالات متحده بود، وقتی در مصاحبه خداحافظی از او پرسیدند: «پیچیده ترین موضوعی که در مقابل آن قرار گرفتید، چه بوده است؟»، در پاسخ گفت: «پیچیده ترین موضوعی که من در برابر آن قرار گرفتم، ایران بود.» این سوال را از کسی می پرسند که وزیر امور خارجه کشوری است که

بالاترین قدرت اقتصادی و تکنولوژی و رسانه ای و فرهنگی و سیاسی و نظامی و... را در اختیار دارد. ایران از نظر اقتصادی و دفاعی و امنیتی و رسانه ای و اطلاعاتی و تکنولوژیک و... در چه وضعیتی نسبت به آن ها قرار دارد؟ یک صدم یا یک پنجاهم! اما او می گوید پیچیده ترین موضوعی که من در برابر آن قرار گرفتم، کشور ایران است.

ببینید انقلاب اسلامی چطور این ایمان ها را شکوفا کرده است و چگونه این انگیزه ها را به یک جبهه عریض و طویل سیاسی و امنیتی و دفاعی پیچیده تبدیل کرده است که قوی ترین قدرت در همه عرصه های مادی می گوید: پیچیده ترین موضوعی که من در برابر آن قرار داشتم ایران بود و هنوز هم هست! ملت ایران چه کار عظیمی انجام داده است که ابرقدرتهای جهان را به چالش کشیده است؟! این ثروت های معنوی که به برکت حبّ اهل بیت و قیام حضرت امام و تداوم آن در مدیریت مقام معظم رهبری در خزانه ی ملت ایران است، نباید فراموش شود! در مباحث گذشته بیان شد که در سال 94 رسماً اعلام کردند بودجه نظامی ایالات متحده آمریکا سالانه 600 میلیارد دلار است و بودجه نظامی جمهوری اسلامی ایران 12 میلیارد دلار است! وقتی قدرت ایمانی با عقلانیت عجین شود و به نسبت، در تصمیم گیری و تصمیم سازی جاری شود و یک جبهه نظامی و امنیتی و اطلاعاتی پیچیده ایجاد کند، چنین معجزه هایی را رقم می زند. یعنی کشوری که از نظر معادلات مادی، کمتر از یک پنجاهم قدرت نظامی امریکا را در اختیار دارد، ابرقدرت جهان را به چالش کشیده و به عجز درآورنده ی قدرت نظامی پنتاگون ها و سی آی ای ها و امثال آن ها شده است؛ همان سازمان هایی که به وسیله آن ها همه ملت های جهان را می ترسانند! رفتار ملت ایران به تبعیت از رهبری حضرت امام

(رحمه الله) و تفکرات انقلابی که در امنیت و اطلاعات و دفاع جاری شده است، با این ها چه کار کرده است؟! این ها را به عجز درآورده است. باطل السحر ریسمان هایی که می اندازند و ملت ها را به بدبختی و ترس می کشانند، شده است.

در جنگ کلاسیک، روند متداول آن است که وقتی کشوری می خواهد با کشور دیگر بجنگد، برای اینکه پیروزی را از آن خود کند ابتدا باید تمام زیرساخت های آن کشور را با نیروی هوایی منهدم کند و غیرنظامیان را هدف قرار دهد تا مردم از حاکمیت جدا شوند و پس از آن است که نیروی زمینی با ادوات مکانیزه وارد می شود و منطقه مورد نظر را تصرف می کند. اما پس از انقلاب، ارتش ایران نه می توانست بر نیروی هوایی (به عنوان بازیگر اصلی در جنگ های کلاسیک) تکیه کند و نه نیروی زمینی وضعیت بسامانی داشت. لذا از سال 59 تا اواخر 60، عقلانیت کلاسیک می گفت امکان جنگیدن وجود ندارد، زمین بدهید و زمان بگیرید! قریب به یک سال، یک سال و نیم با این عقلانیت درگیر بودیم تا جایی که کشور را به لبه پرتگاه برده بود و عملیات هایی هم که بر این اساس طراحی می شد، شکست می خورد. ما در مقابل این عقلانیت چه کار کردیم؟! کاری که در عمل انجام شد، این بود که برخلاف جنگ کلاسیک، بر نیروی هوایی تکیه نشد بلکه نیروی زمینی بود که نقش اصلی را در جنگ بر عهده گرفت و نه به صورت متداول بلکه بر محور نیروی مردمی شهادت طلب ساماندهی شد و طراحی عملیات ها بر این اساس انجام شد. چرا که فعالیت نیروی زمینی کلاسیک هم محتاج بالاترین هزینه هاست. مثلا نقل می کنند وقتی محمدرضا پهلوی می خواست در منطقه ظفار عمان به دخالت نظامی اقدام کند، به هر سرباز در سال 55، 20 هزار تومان حقوق می دادند

ص: 223

که معادل قیمت یک ماشین بود. اما از آن طرف وقتی رزمندگان ما می خواستند در حصر آبادان بچنگند و اولین پیروزی را رقم بزنند، نفری 300 تومان به آن ها پرداخت شد؛ چون مومن برای آخرت می جنگد. ما در نیروی انسانی چه تدابیری به کار بردیم که توانستیم ماشین جنگی صدام را - که تمام دلارهای نفتی و حمایت های اطلاعاتی آواکس های آمریکایی و تانک های برزلی و جنگنده های روسی و فرانسوی و انواع و اقسام تاکتیک های جدید جنگی را در اختیار داشت - زمین گیر کنیم؟ غیر از این بود که استراتژی جنگ و شیوه طراحی عملیات را تغییر دادیم و آن را بر محور شهادت طلبی ساماندهی کردیم؟! ظاهراً شیوه معمول در نبرد زمینی این است که به صورت مستقیم به خط دشمن حمله کنید که این کار مستلزم ادوات مکانیزه و تانک و زره پوش به میزانی بیش از ادوات مکانیزه دشمن است. در حالیکه چنین معادله ای میان امکانات نظامی ما و ارتش صدام برقرار نبود. ابتکاری که فرماندهان جوان بکار بستند، این بود ما بجای حمله مستقیم، دشمن را دور بزنیم و از پهلو یا پشت به دشمن حمله کنیم. معنای این پیشنهاد، این بود که باید بدون درگیری، از خط اول و دوم و سوم دشمن عبور کنیم که این امر به کار اطلاعاتی سنگین و بی سابقه و پر از ریسک احتیاج داشت چون روشن است که دشمن در میان خطوط خود، انواع و اقسام کمین ها و بازرسی ها و پست ها و نگهبانی ها را تعبیه کرده است. لذا فرماندهانی مانند حاج احمد متوسلیان برای این که شرعاً بتوانند مسئولیت خون رزمندگان را به عهده بگیرند و در مقابل خدای متعال پاسخگو باشند، خودشان شخصا در روند شناسایی و اطلاعات شرکت می کردند تا مطمئن شوند چطور می توان به صورت پنهانی از این دو سه خط عبور کرد و به صورت رعد آسا عملیات را به



سرانجام رساند. لذا نقل می کنند که در شب عملیات، فرماندهان به نیروها می گفتند نفری یک پتو با خودتان بردارید. همه با خود گفتند شب عملیات پتو به چه کار می آید؟! اما هنگام عبور از خطوط دشمن با رودخانه ی فصلی مواجه شدند که آب نداشت و کف سنگلاخی داشت و اگر یک یا دو گردان می خواست از آن عبور کند، نگاهیانی دشمن از صدای پوتین ها متوجه عملیات می شد. در اینجا گفتند پتوها را بیاندازید تا صدای سنگ ها، عملیات را لو ندهد.

یا وقتی دشمن با تانک به ما حمله می کرد، وسایل متداول برای مقابله با ادوات مکانیزه نداشتیم. لذا با محور قراردادن شهادت طلبی و ترکیب آن با وسیله ای مانند موتورسیکلت و تغییر کاربری مرسوم آن در جنگ، توانستیم تانک های دشمن را زمین گیر کنیم؛ یعنی انسان شهادت طلب و شجاع از سرعت موتور استفاده می کرد و به تانک نزدیک می شد و با آر پی چی، آن را هدف قرار می داد. این در حالی بود که موتورسیکلت در روند متداول جنگ، ابزاری برای انتقال پیام از قرارگاه به خط مقدم بود. یا به عنوان نمونه، تانک که وسیله لازم برای حمله و آفند به خط دشمن است، در اختیار نداشتیم اما پس از پیروزی های برق آسا تانک های دشمن را به غنیمت می گرفتیم و از آن برای پدآفند و دفاع از خط تصرف شده استفاده می کردیم و نه این که آفند خود را بر اساس تانک طراحی کنیم. پس با طراحی عملیات جدید بر مبنای نیروی مردمی شهادت طلبی و ایجاد تغییرات در بکارگیری همین جنگ افزارهای موجود بر اساس این مبنای جدید بود که دفاع هشت ساله در مقابل قدرت های جهانی ممکن شد. لذا اگر صحبت از کفرآمیز بودن مدل اداره غربی شد، به معنای برخورد متحجرانه و طالبانی با ابزارهای موجود و حذف دفعی

آن‌ها از عرصه حیات بشر نیست بلکه در گام اول، باید بکارگیری ابزارهای فعلی را بر مبنای توانمندی الهی خودمان تغییر دهیم.

اینها تجاری است که در عمل اتفاق افتاده ولی چون تئوریزه نشده و به قاعده و فرمول علمی تبدیل نشده، همین امروز برخی ادعا می‌کنند که جنگ تحمیلی مدیریتی غیرعقلانی داشت و موجب کشته شدن بی‌دلیل بسیاری از جوانان کشور شد! این در حالی است که یک عقلانیت جدید در بکارگیری همین ابزارهای موجود بر اساس فرهنگ شهادت طلبی محقق شده و چنان ادعاهایی ناشی از تئوریزه نشدن این تجارب گرانقیمت است. اساساً همین تجارب است که امروز هم در مقابل دلارهای قطری و سعودی و حمایت‌های اطلاعاتی آمریکا و انگلیس و... در سوریه و یمن ایستاده است. حضرت امام (رحمه الله) با ایجاد یک محیط اجتماعی که حاصل آن تربیت انسان‌های شهادت طلب بود، جامعه‌ای ساخت که همه مردم شهادت طلبان را دوست دارند، اگرچه همه شهادت طلب نیستند. 227 هزار شهید دادیم و با عقلانیت نوین و دستیابی به تجربه جدید در بکارگیری متفاوت این جنگ افزارها، توانستیم جنگ جهانی 8 ساله را مدیریت کنیم. یا در مقابل مبارزه مسلحانه سازمان منافقین، در حالی که سازمان اطلاعات به هم ریخته بود و هیچ کس تجربه اطلاعاتی و امنیتی در میان انقلابی‌ها نداشت، ایستادیم و موفق شدیم. این ثروت‌های بزرگ معنوی در اختیار ملت ایران است. لذا مقام معظم رهبری دائماً می‌فرمایند تجربیات انقلاب را فراموش نکنید و چشم بر واقعیات انقلاب نبندید (1). اما وقتی کسی از این واقعیات که برخلاف محاسبات روز بود، تحلیلی ارائه نکند،

ص: 226

---

1- .بیانات مقام معظم رهبری در جمع کارگزاران نظام، 3/5/1391.

تحلیل های مادی و متداول، همین دستاوردها را به چالش می کشد و ادعا می کند که شما به کشور و جوانان خسارت زدید! در حالی که ملت ایران توانسته قدرت سیاسی و امنیتی و دفاعی جاهلیت مدرن را در هم بشکند و با جرأتی که از حضرت امام آموخت، سلاح اتمی را از خاصیت بیندازد. امام خمینی، فرهنگ شهادت طلبی را در ملت ایران زنده کرد و کوچه کوچه های شهر را به اسم شهدا مزین کرد و این شجاعت را به امت اسلامی نیز صادر کرد. به همین دلیل است که دشمن اینقدر عصبانی است و تحریم هایی که در طول تاریخ بی سابقه است، بر ضد ملت ایران وضع می کند. امروز ملت ایران بدون سلاح اتمی، بمب اتم را بی خاصیت کرده است! دشمن 50 برابر کشور ما بودجه نظامی دارد اما جرأت تعرض به ایران را ندارد. نمی تواند سیستم اطلاعات و امنیت کشور را به چالش بکشد؛ ولو بالاترین تکنولوژی جاسوسی را در انواع و اقسام آن در اختیار دارد. چون تأمین اطلاعات و امنیت در دوران پس از پیروزی انقلاب، به صورت مردمی و با تکیه بر مردم انجام می شود. پس ما چنین ثروت های عظیمی داریم.

لذا امروز هم برای اداره نظام و مقابله با جنگ فرهنگی و اقتصادی در گام اول، باید بکارگیری مدل اداره غربی را تغییر داد و گام به گام انگیزه های الهی و آخرت گرایانه را در بکارگیری مدل حاکم کرد، یعنی رفاه نباید همانند رفاه در غرب تعریف شود و هدف جامعه اسلامی قرار گیرد؛ زیرا الزامات آن در عرصه عمل، تسلیم در برابر قطب های سرمایه و تکنولوژی است. اگر دیروز ملت ایران «ترس از مرگ» را کنار گذاشت و 227 هزار شهید داد و با این تجربیات توانست سلاح اتمی را بی خاصیت کند و امنیت پایدار برای حفظ کلمه توحید به وجود بیاورد، امروز در مقابل مدل اداره غربی - که اقتصاد و

فرهنگ ما را به چالش کشیده است - اگر «ترس از دست دادن رفاه» به تعریف غربی آن را کنار بگذاریم، خیلی از پیروزی‌ها رقم خواهد خورد. و الا دشمنان می‌گویند: «رفاه موجود و رفاه در سطح‌های بعدی آن نیز در اختیار ماست و وسیله رسیدن به آن، تکنولوژی برتر و سرمایه‌های انبوه است که آن هم در اختیار ماست. پس اگر بخواهید زندگی مرفهی داشته باشید، باید مدیریت ما را بپذیرید.» اگر برای ملت ایران این مطلب توضیح داده شود که از این نقطه، ضربه پذیر شده است، می‌توان جامعه دینی و انگیزه‌های الهی را قانع کرد که به سطح رفاه موجود اکتفا کنند و رفاه معقول را بخواهند و نه رفاه دیوانه‌وار و جنون‌آمیز و دنیاپرستانه‌ی غربی را که هیچ توقفی ندارد و دین و اخلاق و انسانیت را فدای خود می‌کند. در واقع غرب می‌خواهد با تکیه به رفاه روزافزون و دائم‌التزاید در همه عرصه‌های حیات، مومنین را به جاهلیتِ مدرن مبتلا کند. اگر واضح شود که مدل اداره غربی، از زاویه‌ی رفاه طلبی بی‌توقف و روزافزون - که همان دنیاپرستی و حرص است - به ما ضربه می‌زند و ما با تمام قوا در برابر این موضوع ایستادگی کنیم، چه اتفاقی خواهد افتاد؟ همان اقتداری که بعد از 30 سال در عرصه سیاسی حاصل شده، تدریجاً در عرصه فرهنگی و اقتصادی نیز بدست خواهد آمد. ابتدای انقلاب به حضرت امام (رحمه الله) می‌گفتند که با این نوع برخورد، در جهان منزوی می‌شوید و ملت ایران را بلدبخت می‌کنید. بنی‌صدرها و بازرگان‌ها چرا جدا شدند؟! چون اعتقاد داشتند که روش برخورد سیاسی حضرت امام در داخل و خارج کشور غلط است و عرف سیاسی موجود در دنیا، اقتضانات دیگری دارد. اما حضرت امام (رحمه الله) برای مقابله با جاهلیت مدرن قیام کرده بود و با تکیه بر شعار «نه شرقی؛ نه غربی»، نمی‌پذیرفت که پس از

پیروزی قیام، ملت مسلمان ایران دوباره به همان ورطه بیفتد و بیگانگان از نظر سیاسی و امنیتی و دفاعی بر ما مستولی شوند. اما کسانی که به خط امام اعتقاد نداشتند، می گفتند: اگر رفاه غربی یا شرقی را می خواهید، «نه شرقی و نه غربی» معنا ندارد! چون تکنولوژی و سرمایه ای که رفاه متداول را به وجود می آورد، به دست صاحبان قدرت در شرق و غرب است اما شما با این مواضع و رفتارها از ابرقدرت های صاحب سرمایه و تکنولوژی جدا شده و در جهان منزوی خواهید شد». لذا هر گاه قرار شود راه جدیدی پدید بیاید و یک سبک زندگی جدید ایجاد شود، سیلی از این تردیدها و سوالات و فشارها به راه می افتد. اما وقتی ایستادید و مدبرانه مقاومت کردید، می بینید بعد از 30 سال همان کسانی که در اوج دشمنی با شما بودند و می خواستند ملت ایران را نابود کنند، علناً و صریحاً می گویند ما برای حل مسائل منطقه ای و بین المللی به جمهوری اسلامی نیاز داریم. پس سبک زندگی جدید سیاسی که با هزاران زحمت و هزینه های سنگین توسط حضرت امام (رحمه الله) بنیان گذاشته شد، نتیجه اش این است که امروز در منطقه ابرقدرت هستیم و در معادلات جهانی قدرت حضور داریم. اگر ما همچنان که ترس از مرگ را کنار گذاشتیم، ترس از دست دادن رفاه سطح بعدی را کنار بگذاریم و رفاه معقول و متناسب با آرمان های خود را طلب کنیم، اتفاقات بزرگی رقم خواهد خورد. اگرچه در ابتدا خیلی ها مردم را به تردید بیاندازند و بگویند شما می خواهید مردم را بدبخت کنید، ولی وقتی سبک زندگی جدید اقتصادی شکل بگیرد، نه تنها اقتدار اقتصادی در برابر دشمنان حاصل خواهد شد بلکه ملت های منطقه که خیلی از آن ها دچار فقر هستند به سمت جمهوری اسلامی متمایل می شوند؛ چون عملاً مشاهده می کنند که جمهوری اسلامی نوع نوینی از زندگی

اقتصادی را ایجاد کرده که بیگاری قدرت های بزرگ و ظلم ناشی از آن را در پی ندارد. (1)

همان گونه که امروز در عرصه سیاسی، چنین تمایلاتی در منطقه نسبت به نظام جمهوری اسلامی پدید آمده است.

در زمان نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) وقتی حضرت وعده می دادند که در صورت پذیرفتن اسلام و گرویدن به آن، بر امپراطوری ایران و روم مسلط خواهید شد، ایشان را تجهیل و تمسخر می کردند. (2)

در جنگ خندق هم وقتی مسلمانان نتوانستند آن سنگ را بشکنند و کار کردن خندق با مشکل مواجه شد، حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) ضربه ای به سنگ زدند که یک سوم آن شکست و تکبیر گفتند و فرمودند کلیدهای شام به من عطا شد و هم اکنون قصرهای سرخ آن را می بینم. ضربه ی دیگری زدند که دو سوم سنگ شکسته شد و تکبیر گفتند و فرمودند کلید ایران به من عطا شد و قصر سفید مدائن را می بینم. ضربه سوم را زدند و باقیمانده سنگ در هم شکست و تکبیر گفتند و فرمودند کلیدهای یمن به من عطا شد و از این جا

ص: 230

1- حضرت امام خمینی: «...ارائه طرحها و اصولاً تبیین جهت گیری اقتصاد اسلام در راستای حفظ منافع محرومین و گسترش مشارکت عمومی آنان و مبارزه اسلام با زراندوزان، بزرگترین هدیه و بشارت آزادی انسان از اسارت فقر و تهیدستی به شمار می رود و بیان این حقیقت که صاحبان مال و منال در حکومت اسلام هیچ امتیاز و برتری ای از این جهت بر فقرا ندارند و ابداً اولویتی به آنان تعلق نخواهد گرفت، مسلّم راه شکوفایی و پرورش استعدادهای خفته و سرکوب شده پابرهنگان را فراهم می کند. و تذکر این مطلب که ثروتمندان هرگز به خاطر تمکن مالی خود نباید در حکومت و حکمرانان و اداره کنندگان کشور اسلامی نفوذ کنند و مال و ثروت خود را به بهانه فخرفروشی و مباحات قرار بدهند و به فقرا و مستمندان و زحمتکشانشان، افکار و خواسته های خود را تحمیل کنند، این خود بزرگترین عامل تعاون و دخالت دادن مردم در امور و گرایش آنان به اخلاق کریمه و ارزشهای متعالی و فرار از تملق گوییها می گردد.» (صحیفه امام؛ ج 20، ص 340).

2- اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات؛ ج 1، ص 436.

دروازه های صنعت را می بینم. (1) آنجا بود که منافقین، پیامبر را مسخره کردند و گفتند: «به خاطر محاصره دشمن به وضعی افتادیم که جرأت نمی کنیم تا برای قضاء حاجت از مکان خود خارج شویم اما او به ما وعده گنج های قیصر و کسری را می دهد!» (2)

ولی نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، فرهنگ جهاد و مبارزه با کفار را به نحوی در مسلمین نهادینه کرد که این وعده بعد از رحلت شان در جهان محقق شد. بنابراین ابتدای هر حرکتی پر از سوال و تردید و اشکال است و باید دقت کنیم که این سوال ها و تردیدها به راحتی برطرف نشده است. کسانی چون شهید بهشتی و باهنر و مطهری و رجایی و... خون خود را در این راه دادند و هزینه های سنگینی پرداخت شد تا این سبک زندگی سیاسی جدید - که به خط امام مشهور شده - مورد پذیرش قرار گرفت و محقق شد. دو دولت بازرگان و بنی صدر - که رفتار امام و انقلابیون را خلاف عقلانیت سیاسی روز می دانستند - ساقط شد تا این دستاورد بدست آمد اما از طرف دیگر، نصرت های اعجاز آمیز الهی نیز به کمک انقلاب و نظام آمد.

پس اولین قدم های مبارزه با این مدل اداره غربی و آثار خطرناک آن بر اساس تجربیات انقلاب، تغییر در الگوی تخصیص و ایجاد تحول در بکارگیری مدل موجود است. امروزه مرتباً گفته می شود که باید بخش خصوصی قوی شود و دولت کوچک شود اما باید توجه داشت که بخش خصوصی در ایران به تبع بخش خصوصی در دنیا، بر مبنای انگیزه های دنیا پرستانه و تمرکز بر سود سرمایه و ایجاد فاصله طبقاتی شدید عمل

ص: 231

---

1- . الامالی (للصدوق)؛ ص 313.

2- . الکافی؛ ج 8، ص 216.

می‌کند و نمی‌تواند در خط مقدم «جنگ اقتصادی» قرار بگیرد؛ گرچه افراد خیر و مومن و متدینی در آن مشغول کار باشند. ملت ایران هیچ وقت، چنین روندی را نمی‌پذیرد و لذا کسانی که بر انحصار راه مدیریت نظام به مدل اداره غربی تاکید می‌کنند و از کارآمدی آن در کشورهای مختلف دم می‌زنند، باید بدانند که مدل اداره غربی علی‌رغم اثربخشی در سایر کشورهای جهان، در ایران انقلابی کارآمد نخواهد بود. چون انگیزه‌های الهی و انقلابی مردم، با این مدل اداره مادی در تعارض است.

این مدل حتی اگر به بهترین وجه در ایران اجرا شود، جامعه‌ای که تهور و جسارت انقلابی پیدا کرده و اساساً بر ضد فاصله طبقاتی قیام کرده، تن به آن نمی‌دهد و قواعد آن را نمی‌پذیرد و لذا مشکلات اقتصادی تداوم پیدا خواهد کرد. طبق برخی آمارها - که در کتاب «بهای نابرابری» اثر برنده جایزه نوبل در اقتصاد ذکر شده - در آمریکا و در طی 30 سال گذشته تا به حال، نرخ دستمزد کارگر فقط سه دهم درصد افزایش پیدا کرده است؛ اما جسارت و تهور انقلابی در ایران به نحوی است که دولت علی‌رغم فشارهای شدید اقتصادی، هر سال به اندازه تورم، دست مزد کارگران و کارمندان را افزایش می‌دهد! یعنی کسی در ایران جرأت ندارد که عملاً برای حل مشکلات اقتصادی، منابع مالی کلان را به بخش خصوصی (1) بسپارد و مردم را هم به تبعیت از لوازم آن مجبور کند. پس انگیزه‌های عدالت خواهانه و آخرت گرایانه و ضد طبقاتی و ضد دنیاپرستی در میان مردم و مسئولین،

ص: 232

---

1- . منظور از بخش خصوصی در ادبیات تخصصی علم اقتصاد، مردمی کردن اقتصاد (که مورد تأکید رهبران انقلاب است) نیست؛ بلکه منظور شرکت‌های بزرگ و تراست‌ها و کارتل‌هاست.



اجازه نمی دهد که این مدل اداره در ایران به خوبی کار کند. اینها نشان می دهد هر کسی که به دنبال پیاده سازی مدل اداره غربی است، حداقل در ایران موفق نخواهد شد.

ثانیاً حجم عظیمی از انگیزه های دینی و انقلابی که مثال های آن عرض شد، به شدت در جامعه جریان دارد و پس از انقلاب، توسعه کمی و کیفی پیدا کرده و لذا این انگیزش دینی می تواند مبدأ تولید ثروت قرار بگیرد؛ بدون آن که مصرف انبوه و تجمل و اسراف را به دنبال بیاورد. همچنان که نقل شده اموال امیرالمومنین (علیه السلام) در یک سال فقط از راه کشاورزی، قریب به 40 هزار دینار طلا بود؛ یعنی انگیزه های الهی در مقیاس بسیار بالایی تولید ثروت می کند؛ در حالی که کمترین و زاهدانه ترین الگوی مصرف با آن همراه است. ما نیز این شیوه زندگی را در زمان جنگ و مبارزه با مسائل امنیتی و اطلاعاتی دیدیم: کسانی که کمترین هزینه ها را بر نظام تحمیل می کردند و پایین ترین حقوق ها را می گرفتند اما بالاترین راندمان را در زمین گیر کردن ماشین جنگی صدام و خاموش کردن فتنه های مجاهدین خلق رقم می زدند. اگر تاکید شد که تقویت بخش خصوصی به دلیل گردش بر اساس انگیزه های سودپرستانه ی غربی، نسخه نجات اقتصاد ایران نیست، به این معنا نیست که بخش دولتی در شکل فعلی آن مدنظر باشد؛ بلکه تغییر بخش دولتی به معنای همان انگیزه های بسیجی و الگوی مصرف انقلابی و زاهدانه ای است که با پایین ترین حقوق و مزایا، بالاترین کارآمدی ها را در مدیریت جنگ و مسائل امنیتی رقم زد. امروزه جوانان زیادی وجود دارند که مصراً به دنبال کارهای انقلابی در بخش دولتی هستند بدون اینکه انتظار حقوق آنچنانی داشته باشند. باید مدیریت بخش دولتی و صنایع مادر را به این عناصر سپرد تا زهد انقلابی و انگیزه های دینی، بر فضای دولت و

ادارات حاکم شود. همچنین به جای تخصیص مقدرات کشور و انفال و بیت المال به بخش خصوصی برای ایجاد اشتغال، باید مردم را در بخش وقف سازماندهی کرد تا انگیزه های الهی با سرعت بسیار، تولید را سامان دهند. بخش وقف تنها بخشی است که ثروت را متمرکز می کند اما به نفع هیچ شخص خاصی نیست، چون باید در راه عموم مصرف شود. شما نگاه کنید مردم در دهه محرم و صفر چه لذتی می برند که بر خوانِ نعمتِ اباعبدالله الحسین (علیه السلام) می نشینند. اگر بخش وقف، متکفل تولید و اشتغال کشور شود و کارگران و کارمندان مشغول در این بخش، در تمامی طول سال خودشان را مهمان سفره ائمه معصومین (علیه السلام) ببینند، علاوه بر لذت معنوی، با قناعت به خوراک و پوشاک و الگوی مصرف متعلق به موقوفات اهل بیت که به نور آن بزرگواران متبرک شده، شدت و سرعت الگوی مصرف رفاه محور و مسرفانه را کاهش خواهند داد و بخش خصوصی و اخلاق سرمایه سالاری و سودپرستی به حاشیه خواهد رفت. پس همانطور در جنگ و در مقابل عقلانیت کلاسیک نظامی، تعریف از کارکرد تانک و موتورسیکلت و نیروی زمینی و... تغییر یافت، باید تعریف و کارکرد بخش دولتی و خصوصی و تعاونی و سایر ارکان اقتصاد نیز تغییر کند تا به تدریج، پیروزی ها و فتوحاتی شکل بگیرد و حرکت جدیدی آغاز شود و با نمایش کارآمدی خود، عموم مردم را با این روند همراه نماید.

البته این اولین گام از راهکارهای خروج از وضع موجود بود که به صورت تمثیلی بیان شد و تفصیل این بحث، نیازمند مباحث تخصصی است که برای پی گیری آن می توان به دو کتاب «گفتمان انقلاب اسلامی» و «بررسی سه تئوری تولید قدرت»

اطلاع، ثروت در سبک زندگی غربی و سبک زندگی اسلامی» از آثار دانشمند انقلابی مرحوم استاد حجة الاسلام و المسلمین مسعود صدوق مراجعه کرد.

ص: 235







عزاداری اباعبدالله الحسین علیه السلام، حیاتی دوباره برای امت دینی رقم می زند و تمایلات را بر محور اولیاء الهی تهذیب می کند و نرم افزاری الهی است که بدون ریاضاتِ خاص عرفانی و بالاترین سرعت، تطهیر قلوب را محقق می کند بدون آن که محتاج صرف وقت زیاد و هزینه های سنگین و دوران نقاهتی باشد که معمولاً برای درمان امراض روانی بکار می رود. علاوه بر این در محرم، بالاترین سطح عقلانیت نیز بدون پیچیدگی های فلسفی قابل دستیابی است. یعنی همان طور که فلاسفه به دنبال تحلیل عمیق از جهان خلقت و فهم دقیق از هستی هستند، جامعه شیعه نیز با توجه به مصائب حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) و بدون طی پیچیدگی های فلسفی، با باطن و حقیقت خلقت همراه و آگاه می شود. زیرا طبق یکی از معتبرترین زیارات اباعبدالله، حقیقت و باطن هستی همان عزای بر سیدالشهداست: «شهادت می دهم که سقف عرش بر اثر این مصیبت به لرزش در آمده است و همه مخلوقات جهان بر این مصیبت گریه می کنند و هر چیزی که هم اکنون در بهشت و جهنم در حال تقلب و دگرگونی و حرکت است، گریه می کند و نیز هر چه که دیده می شود و دیده نمی شود.» در واقع این مصیبت، دارای چنان ظرفیتی است که بدون ریاضات عرفانی و پیچیدگی های فلسفی، می تواند بالاترین تحول روحی و عقلانی را در جهت تکامل معنوی جامعه شیعه به ارمغان آورد.

از طرف دیگر روشن است که ماه محرم، فصل غوطه ور شدن در غم اهل بیت و مصائب حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) است. این غم و سوز و گریه و عزاداری نیز ریشه در حقیقت خلقت دارد و نباید توهم شود که شیعه طی یک قرارداد اجتماعی است که با فرارسیدن اول محرم به عزاداری مشغول می شود. حقیقت حرارت و سوز محرم که هر ساله تشدید می شود به ما باز نمی گردد بلکه وقتی انتقام آن خون مطهر گرفته نشده، تمام مصائبی که در عاشورا بر وجود مبارک حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) وارد شد، هر ساله بر وجود مبارک حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) وارد می شود. در واقع دگرگونی در حالات جامعه شیعه و حرکت یک امت برای اقامه عزاداری، انعکاسی است از فشارها و مصیبات اباعبدالله (علیه السلام) که در ایام محرم، مجدداً بر روح و جسم حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نازل می شود. یعنی جامعه شیعه علی رغم بهره هایی که برای تجدید عهد خداپرستی و سیر تکامل معنوی در محرم داشته، نتوانسته است برای انتقام خون سیدالشهدا (علیه السلام) زمینه سازی کند و به دلیل موانع روحی و ذهنی و عینی برای تکامل بخشیدن به عرض ادب در برابر اهل بیت، برایش معلوم نیست که به چه میزان توانسته در مسیر ظهور حرکت کند. پس این عزاداری ها از یک طرف برای جامعه شیعه، بزرگترین ثروت و موهبت الهی است و از طرف دیگر لازم است که با تعیین قصور و تقصیری که در آن وجود دارد، به ساحت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) استغفار شود و از ایشان طلب گردد تا با ولایت و عنایت خود، راهبر جامعه شیعه در مسیر ارتقاء و تکامل عزاداری ها شوند. البته روشن است که سیر عزاداری های تاریخ شیعه در حال تکامل است: در طول قرون متمادی، نوعی «عزاداری سنتی» وجود داشت که در آن شیعیان با گریه برای مصائب اهل بیت،



ثواب می بردند و به برکت آن، در حوائج فردی نیز حاجت روا می شدند. اما در این صد و پنجاه سال اخیر با توجه با هجمه های جدیدی که دستگاه ابلیس به جامعه ایمانی وارد آورده، پیشرفت هایی در این عزاداری ها به وجود آمده است و به عنوان نمونه، سرآغاز نهضت نورانی حضرت امام خمینی (رحمه الله) در محرم سال 42 رگم خورد. بعد از آن، راهپیمایی روز عاشورا سال 57 در تهران بود که سقوط رژیم پهلوی را قطعی کرد. در سالهای اخیر نیز وقتی فتنه 88 رخ داد و به تعبیر مقام معظم رهبری دشمن موفق شد نسبتاً به وحدت جامعه ضربه بزند و کشور را به لبه پرتگاه ببرد، دوباره محرم امام حسین (علیه السلام) بود که این شکاف را تا حد زیادی ترمیم کرد و انگیزه های مردم را در دفاع از نظام اسلامی به میدان آورد. این نقاط از تاریخ، زمان هایی است که عزاداری سنتی - که تاثیر خاصی بر سرنوشت اجتماعی شیعه نداشت - به «عزاداری مبارزاتی» تبدیل می شود و در یک حرکت تکاملی، مردم را در مسیر تحولات اجتماعی دینی، بسیج می کند.

اما اگر شیعه بخواهد عزاداری های خود را در مسیر عزاداری حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و در جهت ظهور ایشان قرار دهد، باید چه مطالبی مدنظر قرار گیرد؟ پاسخ این سوال با ملاحظه فعالیت جبهه مقابل تا حدودی روشن می شود. به عنوان نمونه، کفار با بودجه های کلان و زحمات زیاد، آرایشی پیچیده و سازمانی به شهوات مختلف می دهند تا جمعیت زیادی از جهان را - علی رغم سلائق و پسندهای مختلف - در مراسمی مانند المپیک گردهم آورند و از این رهگذر، مردم جهان را که به دلیل دوندگی مداوم برای دستیابی به رفاه دچار خمود شده اند، نشاط مادی بخشند. حال ما در عرصه معنویت چه حرکت سازمانی برای «عزاداری حکومتی» انجام داده ایم؟ مصائب اباعبدالله (علیه السلام) که

می تواند کل جامعه شیعه را بر محور انگیزه های اخروی و با کمترین هزینه مادی بسیج کند و گرد هم بیاورد، چه اثراتی در سرنوشت جامعه ما و کمک به آن برای عبور از چالش های اجتماعی دارد؟! به نظر می رسد با تشکیل نظام مبارک جمهوری اسلامی، عزاداری های ما باید به سطح عزاداری حکومتی ارتقاء پیدا کند و مبنایی برای حل چالش های موجود نظام باشد. در غیر این صورت ما به عهدمان نسبت به حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) وفا نکرده ایم. زیرا اگر عقب گرد کنیم و ظرفیت جدیدی را که خدای متعال برای جریان دین در عرصه اجتماع به ما عطا کرده، استفاده نکنیم و یا به تأویل ببریم، آنگاه - به تعبیر مقام معظم رهبری - سیلی خواهیم خورد. البته مقصود از عزاداری حکومتی، توجه به مسائل سیاسی خُرد نیست بلکه امروزه رهبر معظم مکرراً اعلام کرده اند که نظام اسلامی با یک جنگ فرهنگی و جنگ اقتصادی روبروست و هشدارهای متعددی نسبت به از بین رفتن «روحیه انقلابی» در نهادهای اصلی نظام مطرح کرده اند. حال اگر انگیزه های مذهبی در عزاداری ها بر اساس توجه به این خطر بسیج نشود و مجالس عزای اباعبدالله (علیه السلام) برای عبور از این امتحان، مددکار جامعه شیعه نباشد، پس از چه نهادی باید انتظار داشت؟! واقعیت آن است که چالش های یک نظام اسلامی تنها بر اساس انگیزه های دینی حل خواهد شد و مرکز رشد و تقویت و هدایت انگیزه های دینی نیز عزاداری ها هست. بنابراین اگر عزاداری های جامعه شیعه بخواهد در مسیر انتقام خون سیدالشهداء (علیه السلام) و وفای به عهد حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قرار بگیرد، باید به سطح «عزاداری حکومتی» برسد که این مهم، نیازمند توضیح عقلانی و درکی جدید از عاشورا و نسبت آن با جامعه امروز ماست.

در بحث گذشته سه سطح از عزاداری برای مصیبت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) بیان شد: سطح اول «عزاداری سنتی» است که شیعیان طی سالیان متمادی و بنابر فرهنگ عمیق و ریشه داری که از معارف دین به آن ها رسیده است، به اقامه مجالس عزا و ذکر مصیبت می پردازند. سطح دوم «عزاداری مبارزاتی» است که بر اثر هجمه ها و فشارهای جدید دستگاه ابلیس و طاغوت در 150 سال گذشته نسبت به جامعه ایمانی به وجود آمده و در آن، از مجالس عزا برای بسیج کردن جامعه شیعه در برابر مظالم دستگاه باطل استفاده شده است. البته عزاداری سنتی برای جامعه شیعه، ثروت عظیمی محسوب می شود اما هیچ انسان عاقلی حاضر نیست ثروت مادی خود را به حال خود رها کرده و در صدد افزایش آن نباشد، چه رسد به ثروت های عظیم معنوی. لذا به نظر می رسد توقف در این دو سطح از عزاداری، برای وفای به عهد نسبت به حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) کفایت نمی کند. چرا که شیعه از دوران مبارزه عبور کرده و به سطح جدیدی از ظرفیت یعنی سطح «حکومت داری» رسیده است. با ملاحظه سیر تاریخ روشن می شود که بعد از غارت ها و کشتارهایی که به صرف شیعه بودن بر محبین اهل بیت روا داشته شد، بعد از مدت ها در نقاط پراکنده ای چون قم و کاشان وری و... امنیت نسبی برای جان شیعیان مهیا شد و یک زندگی چریکی و پارتیزانی برای آنان شکل گرفت. سپس مصائب و فشارهای

زیادی توسط بزرگان شیعه تحمل شد تا اینکه آن نقاط پراکنده، در دوران صفویه به «امت شیعه» تبدیل گشت. بعد از آن همه مرارت ها، امروز مومنین از ظرفیت جامعه سازی و امت سازی عبور کرده و به ظرفیت جدیدی به نام حکومت داری رسیده اند و این فرصت بی مانند، امتحانات جدیدی را در برابر جامعه شیعه قرار داده است. یعنی اگر شیعه از ظرفیت تشکیل امت عبور کرده و به ظرفیت اداره نظام و حکومت رسیده، طبیعتاً امتحانات الهی نیز به تبع همین ظرفیت جدید شکل می گیرد و لذا عزاداری ها باید نسبت خود را با این ظرفیت جدید مشخص کنند. اگر هویت شیعه به مجالس عزاداری باز می گردد، باید رابطه عزاداری ها با امتحاناتی که در برابر شیعه قرار گرفته، مشخص شود. چرا که امتحانات الهی تعطیل ناپذیر است: «أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» (عنکبوت/2) اساساً عبور از امتحانات جامعه دینی، فقط به وسیله انگیزه های دینی ممکن است و اوج انگیزه های دینی در این مجالس ظهور و بروز پیدا می کند. از این رو اگر مساجد و حسینیه ها و تکایا به بخشی از زندگی روزمره ی مادی تبدیل شوند و مجرای سیاست الهی نباشند، می توان گفت مشکلات جامعه شیعه تشدید خواهد شد، انگیزه های الهی منزوی خواهد شد و انگیزه های مادی ناشی از ساختارهای غربی، جای آن ها را خواهند گرفت. پس برای مقابله با جنگ اقتصادی و فرهنگی تمام عیاری که از سوی دشمن تحمیل شده و برای جلوگیری از پایمال شدن «هویت انقلابی» - که مکرراً مورد تأکید رهبری قرار گرفته - نمی توان به روندهای معمول اداری یا برخوردهای عرفی و عوامانه اکتفا کرد بلکه باید هیأت ها و تکایا و عزاداری ها و مساجد و نماز جمعه ها وارد عرصه شوند که تحقق این مهم به درک جدیدی از ارتباط «انقلاب اسلامی» با «عاشورا»

و «حرکت انبیاء» نیازمند است. البته دوستداران انقلاب به صورت وجدانی می دانند که این انقلاب، اسلامی است اما تا زمانی که این «فهم وجدانی» به «فهم خودآگاه و استدلالی» تبدیل نشود، کسانی که تخصص های مربوط به امر اداره نظام را به دست دارند، «هویت انقلابی» را به سوی جهت مدنظر خود تاویل خواهند کرد و با تکیه به «فلسفه تاریخ مادی» و از طریق ادبیات علمی موجود در چشم اندازها و برنامه های توسعه مادی، هویت انقلابی را در سطح اداره نظام و نهادهای آن از بین خواهند برد.

اما برای ادراک و تحلیل جدید از قیام ابوعبدالله (علیه السلام) و رابطه آن با امتحانات اجتماعی امروز، می توان بحث را از این فقرات زیارت وارث خطاب به حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) آغاز کرد: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ نُوحِ نَبِيِّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ مُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ عِيسَى رُوحِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدٍ حَبِيبِ اللَّهِ». در واقع «حرکت حسینی» در ادامه «حرکت انبیاء» است و این «وراث الهی» بوده که در میان انبیاء جریبان داشته تا اینکه به حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) ارث رسیده است. اما این ارث چیست؟ در پاسخ باید گفت به نظر می رسد آنچه که حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) از انبیاء و اوصیای گذشته به ارث بردند، «وضعیت عملی و عینی خداپرستی» بوده است. توضیح این که کفر تنها به «انکار وجود خدا در ذهن یک کافر» منحصر نمی شود بلکه کافر یک زندگی اثباتی نیز دارد و در سلسله افعالی که انجام می دهد، به دنبال «هوای نفس» و تخلیه شهوات تا بالاترین سطح ممکن است. لذا برخی کفار که به دنبال کمترین زحمت و بالاترین بهره از دنیا هستند، دیگران را به زیردستی و تبعیت از خود مجبور می کنند و بر محور هوای نفس خود، به «ساخت جامعه» مبادرت می کنند و

این گونه «قدرت عینی» برای آنان ایجاد می شود. بر این اساس است که می توان گفت: «کفر عینی» و ضرورت مقابله با آن، ما را به «خداپرستی عینی» رهنمون می سازد و انبیاء الهی در مقابل «قدرت عینی» کفر مبعوث می شوند تا با استعانت از خدای متعال، مردمی را که زیر سلطه ائمه کفر قرار دارند، آزاد کنند و برای صیانت از مومنین، جامعه الهی را در عالم خارج تحقق بخشند. در غیر این صورت، مستکبرین و طواغیت با ایجاد جامعه، پسند و سلیقه و ذائقه و ارتکازات مردم را تغییر می دهند و آنان را به عمق ظلمات می برند و «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاءُ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» (بقره/257) را تحقق می بخشند؛ به نحوی که مردم در برابر انبیاء الهی می گویند: «مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ» (1) (هود/91). این بدان علت است که مردم تحت ولایت و پرورش امام جائر تربیت شده اند و او به کمک دستگاهی که ساخته، روح و ذهنیت مردم را در اعماق ظلمات برده است. در طرف مقابل نیز معتقدین به خدای متعال، قبل از هر چیزی در مقابل «وضعیت عینی کفار» قرار دارند. لذا اولین وظیفه و ماموریت تمام انبیاء الهی، پرچمداری «خداپرستی عینی» و «بت شکنی» در مقابل «وضعیت عینی کفر» در عالم خارج است. در این چارچوب و در ادامه مباحث، به تطبیق ماموریت فوق نسبت به هر یک از انبیاء اولوالعزم پرداخته خواهد شد تا بر این اساس، «حرکت نبی اکرم» و «قیام عاشورا» نیز تحلیل شود و در نهایت نسبت «انقلاب اسلامی ایران» با قیام عاشورا و انبیاء سلف روشن گردد.

ص: 246

---

1- «ای شعیب، ما بسیاری از آنچه می گویی نمی فهمیم».

روایت «ابن سیگیت» از امام هادی (علیه السلام) در کافی شریف که در آن از علت تفاوت معجزه پیامبران با یکدیگر (تبدیل عصای حضرت موسی به اژدها، زنده کردن مردگان توسط حضرت عیسی و ابلاغ قرآن توسط نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)) سوال شده و پاسخ معصوم (غلبه سحر و ساحری بر مردم در زمان حضرت موسی، رواج طبابت و پزشکی در عصر حضرت عیسی و غلبه کلام و سخن و شعر بر مردم در زمان نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم))، یکی از دهها معارف نقلی است که موید مباحث گذشته است: کفار فقط در ذهن خود منکر خدای متعال نیستند؛ بلکه بر محور شهوات و تمایلات مادی خود، مردم را جمع می کنند و جامعه تشکیل می دهند. یعنی کفر در عالم خارج، «قدرت عینی» می سازد و بر محوریت شعارها و غوغاسالاری های خود، مردم را بر محور طواغیت و مستکبرین جمع کرده و آن ها را برای تحقق تمنیات هیئت حاکمه، استثمار می کند و به این طریق، جامعه مادی و حکومت الحادی پدید می آورد و با جهت دهی به روحيات و افکار و ارتکازات مردم، آن ها را در عمق ظلمات می برد و به این صورت، امکان عینی برای هدایت آنان را نابود می کند.

لذا خدای متعال انبیاء عظام را مبعوث می فرماید تا قدرت عینی جامعه کفر را به چالش بکشند و از این طریق، حجت حتی برای پایین ترین عقلانیت ها تمام شود و مردم از بستر پرورشی که توسط حاکمیت طاغوت ایجاد شده است، خارج شده و متوجه شوند که قدرت بالائتरी نیز وجود دارد و نحوه زندگی دیگری نیز ممکن است و می توان بر محور انبیاء الهی، یک جامعه ایمانی و یک حیات نورانی را تجربه کرد. از این رو عکس العمل و رفتار الهی پیامبران در برابر هر قومی، متناسب با مظهر قدرت کفار در آن عصر، تغییر می کند. در واقع «معجزه» همان طور که از لفظ آن پیداست، «به عجز درآورنده»ی مترفین و مستکبرین و ملأ و طواغیت و ائمه کفر است. پس اثری که حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) از انبیاء عظام گرفته، این است که «قدرت عینی کفر» در عالم خارج را به چالش بکشد و «قدرت عینی خداپرستی» را به مردم نشان دهد و نهایتاً با این دو امر، حجت الهی را بر تمام مردم تمام کند.

حال که «ماموریت اصلی انبیاء» بر اساس «به چالش کشیدن قدرت عینی کفر» تعریف شد، باید توجه داشت که لازمه ی عقلی و عقلایی انجام این ماموریت در هر عصری، این است که بعد از پراکنده ساختن مردم از حول محوریت کفر، جامعه الهی را بر محور خلافت الهی تشکیل دهند. چرا که وقتی وحدت اجتماعی کفر ضربه بخورد، نمی توان مردم را وانهاد بلکه هر جامعه ای به یک محور نیاز دارد که تمایلات مردم حول آن جمع شوند و شکل بگیرند. بله، اگر مردم دعوت انبیاء را نپذیرند، جامعه الهی شکل نمی گیرد. به همین دلیل است که حضرت نوح (علیه السلام) بعد از تحمل آن همه سختی و مرارت در راه عمل به تشریح الهی مبنی بر ایجاد جامعه الهی، موفق به تحقق آن نمی شوند؛ چون



مردم دعوت ایشان را نپذیرفتند. خدای متعال نیز برای استمرار حرکت تکاملی تاریخ ناچار شد پس از 900 سال حلم و مهلت، قوم نوح (علیه السلام) را عذاب کند. پس اگر خدای متعال در قرآن کریم، وضعیت حضرت نوح را به «مِنَ الْكُرْبِ الْعَظِيمِ» (صافات/76) توصیف می کند، نمی توان پذیرفت که در جریان بیان احکام یا اصلاح اعتقادات تک تک افراد، «کرب عظیم» رقم می خورد بلکه به تنهایی قیام کردن برای هدایت جوامع کفر و برهم زدن نظم مادی آن هاست که «کرب عظیم» را در پی دارد. یعنی تنها زمانی زنجیرهای کفر و استکبار و استثمار از گرده مردم برداشته می شود و «يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» (1)

(اعراف/157) محقق خواهد شد که روابط اجتماعی کفرآمیز که بر گردن مردم انداخته شده، شکسته شود و تمام انبیاء الهی مأمور به چنین امری بودند.

حضرت ابراهیم (علیه السلام) به عنوان دومین نبی اولوالعزم، در برابر نمرودی ایستاد که - طبق روایات - یکی از دو پادشاه کافر حاکم بر سراسر جهان بود. مقابله صریح حضرت ابراهیم با این دستگاه مادی و مواجهه مستقیم با شخص نمرود - که در آیات قرآن مذکور است - باعث شد تا نمرود برای حفظ حکومت خود، تصمیم به سوزاندن ابراهیم (علیه السلام) بگیرد و آتشی بسیار بزرگ فراهم کند که از شدت حرارت، نزدیک شدن به آن ممکن نبود تا جرأت از همگان سلب شود. پس حضرت ابراهیم (علیه السلام) نیز حکومت جهانی نمرود را به چالش کشید؛ گرچه مردم به دلیل ترس از دستگاه نمرود و ضلالت خود، به دور ایشان جمع نشدند. در عصر ما نیز، هنگامی که حزب الله لبنان در جنگ سی و سه روزه پیروز شد و قوی ترین ارتش منطقه را شکست داد، موج گرایش به تشیع به نحوی در کشورهای

ص: 249

---

1- «بارهای سنگین، و زنجیرهایی را که بر آن ها بود، (از دوش و گردنشان) بر می دارد».

عربی به راه افتاد که صوفیه علی رغم ادعای مدارای دینی، در کنار سلفیون قرار گرفت و یک کنفرانس مشترک برای جلوگیری از نفوذ تشیع در مصر برگزار کرد! این در حالی بود که اگر هزاران کتاب در اثبات ولایت امیرالمومنین (علیه السلام) نوشته می شد و هزاران مبلغ در این رابطه به این کشورها گسیل می شد، چنین موجی به راه نمی افتاد؛ یعنی این دستاورد در ایجاد محیط مناسب برای اعتقادات حقه، ناشی از ضربه به مظهر قدرت کفر و به عجزرساندن مستکبرین و طواغیت مدرن بود. لذا استکبار جهانی مجبور شد برای حفظ خود و همپیمانانش، در آتش اختلاف مذهبی بدمد و در یک ضد حمله، فتنه نظامی تفکیکی ها را به راه بیندازد.

با این توضیحات در بحث فلسفه تاریخ الهی، تا حدودی روشن شد که اولین چیزی که توسط خدای متعال تشریح شده، «مبارزه با جامعه کفر و تشکیل جامعه الهی» است و سایر امور تشریحی از قبیل عبادات، پس از این مرحله قابلیت طرح و تشریح می یابند. اما در زمان حضرت موسی (علیه السلام)، علاوه بر به چالش کشیدن قدرت فرعون، بنی اسرائیل به عنوان یک قوم بزرگ حاضر می شوند که بر محور حضرت موسی جمع شوند و به این صورت، اولین جامعه ایمانی بر محور «پرستش خدای متعال» به وجود می آید؛ امری که در زمان دو پیامبر گذشته، علی رغم آن که «تشریح» شده بود، «تحقق» نیافت. لذا سرفصل بسیار مهم در فلسفه تاریخ انبیاء الهی، دوران حضرت موسی (علیه السلام) است که در آن جامعه الهی برای اولین بار شکل می گیرد و کثرت آیات قرآن پیرامون دوران حضرت موسی (علیه السلام)، با همین مساله تناسب دارد و در ادامه، توضیح بیشتری پیرامون این دوران خواهد آمد.

در سوره فجر - که طبق روایات، سوره ی حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) است - خدای متعال بعد از بیان قسم هایی ویژه در ابتدای سوره، با اشاره به مظاهر قدرت ائمه کفر و مستکبرین و طواغیت، غلبه ی قدرت قاهره خود بر این قدرت های مادی را به رخ همگان می کشد. این شاهی بر آن است که مأموریت اصلی پیامبران الهی - که حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) نیز وارث همان مأموریت بود - «مبارزه با قدرت عینی کفر» و «ضربه زدن به مظهر قدرت جامعه کفار» و «فروپاشیدن نظم مادی» آن هاست که لازمه آن در مرحله بعد، «تشکیل جامعه الهی» با محوریت انبیاء خواهد بود. لذا بیان شد که حضرت نوح و حضرت ابراهیم علیهما السلام به عنوان دو نبی اولوالعزم، گرچه با مجاهدت هایی کم نظیر به مقابله با جامعه کفر پرداختند، ولی به دلیل همراه نشدن مردم، امر دوم مبنی بر تشکیل جامعه الهی محقق نشد. اما در زمان حضرت موسی (علیه السلام) برای اولین بار، آن نبی بزرگوار توانست پس از مستأصل کردن قدرت و اُبَهِت مادی فرعون، «جامعه الهی بر محور پرستش خدای متعال» را نیز محقق کند. یعنی قوم بنی اسرائیل - که حسب روایات جمعیتی بیش از 600 هزار نفر داشت - پس از تحمل فشارهای بسیار

از سوی فرعون و مشاهده آیاتِ بی نظیر الهی از جانب حضرت موسی (علیه السلام)، حاضر شد از جامعه فرعون کناره گیری کرده و بر محور حضرت موسی (علیه السلام) گردهم بیاید و با کوچ از سرزمین مصر، با معجزه الهی از رود نیل عبور کند و از چنگال فرعون نجات یابد. در واقع حضرت موسی (علیه السلام) مأمور به تشکیل امت الهی بود و در تناسب با همین مطلب بود که به فرعون فرمود: «أرسل معی بنی اسرائیل».

اما باید توجه داشت که با پراکنده شدن مردم از اطراف ائمه کفر و شکل گیری جامعه الهی، دستگاه جدیدی به نام «دستگاه نفاق» شکل می گیرد: افرادی که اهل دنیا و به دنبال قدرت مادی هستند ولی به خاطر نداشتن اعتبار و شرافت مادی در دستگاه کفر نمی توانند به مدارج بالای قدرت در آن برسند. لذا با سوءاستفاده از اوصاف حمیده ی دستگاه ایمان (رحمت و پرده پوشی و...) و با ادعای اعتقاد به توحید و نبوت و با تکیه بر ادبیات دینی، کفر باطنی و مقاصد دنیاپرستانه خود را پی گیری می نمایند. یعنی از طریق ایجاد تردید و به چالش کشیدن مدیریت و تقدس نبی الهی، فضا را برای دستیابی خود به قدرت فراهم می کنند. لذا در دوران حضرت موسی (علیه السلام) و به تبع ایجاد «جامعه ایمانی» برای اولین بار، فضا برای ایجاد «جامعه نفاق» نیز مهیا شده و در حقیقت، «معادله ی برخورد قدرت ها» سه مؤلفه پیدا کرد و از مواجهه بین «ایمان و کفر» به تقابل بین سه دستگاه «ایمان و کفر و نفاق» تغییر یافت. به تبع این امر، امتحانات جدید و پیچیده تری شکل گرفت. توجه به این نکته می تواند مبین این مساله باشد که چرا قرآن کریم بیش از دیگر انبیاء، به داستان و وقایع حضرت موسی (علیه السلام) و قومش پرداخته است. زیرا امت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز همانند قوم موسی، بر محور پیامبر اسلام جمع شد و جامعه الهی

تشکیل داد و به تبع، در معرض امتحانات و احکام مربوط به «جامعه سازی» قرار گرفت و دچار نفاق شد. از این رو در روایات تصریح شده که امت نبی اکرم دقیقاً به همان امتحاناتی دچار خواهد شد که بنی اسرائیل دچار شدند. در واقع آیات و روایات ناظر به قصص انبیاء، از قبیل داستان گویی های مرسوم نیست، بلکه بیان «احکام امت سازی و حکومت سازی» و چگونگی عبور از امتحانات مربوط به آن است و می تواند مبدأ استنباط «فقه احکام حکومتی» قرار گیرد. گرچه لزوماً لسان این آیات و روایات، «انشائی و دستوری» نباشد و بیشتر از بیان «اخباری و توصیفی» استفاده شده باشد؛ همانند معادلات جامعه شناسی که معمولاً از سنخ توصیف هستند.

پس از عبور بنی اسرائیل از نیل و رفتن موسی (علیه السلام) به میقات، مردم با فریب سامری دچار گوساله پرستی می شوند و خدای متعال برای پذیرفتن توبه آن ها، حکم به قتال (فاقتلوا انفسکم) می دهد. فاصله ی بسیار زیاد این نوع توبه با نحوه ی توبه از گناهان فردی، بدان معناست که عذاب ها در سطح امت و حکومت، ماهیتاً متفاوت است و بسیار سخت و سنگین خواهد بود. امت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز بعد از خروج بر ولایت امیرالمومنین (علیه السلام)، به تصریح روایات دچار گوساله پرستی شده و به اختلافات و کشتارهای عظیمی مبتلا شدند. در عصر حاضر نیز باید معلوم شود چه موضوعاتی ممکن است امت اسلام را به این خطر دچار کند. زیرا امت پیامبر اسلام بعد از رحلت پیامبر، به پرستش بت های سنگی و چوبی پرداخت و حقیقت این است که شکل بت پرستی، متناسب با هر دوره ای تغییر خواهد کرد. حال آیا ما به عنوان امت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در برابر این موضوعات و این نوع امتحانات بزرگ و پیچیده قرار نداریم؟! آیا «بت پرستی مدرن»

که توسط حضرت امام خمینی مطرح شد، به خوبی تبیین شده است تا جامعه ایمانی از آن احتراز کند؟ آیا اگر امروز به صورت صحیح در مقابله با «جنگ فرهنگی» و «جنگ اقتصادی» مشارکت نکنیم، از مبتلا شدن به چنین عذاب‌هایی در امان خواهیم بود؟! آیا مجالس عزاداری سیدالشهدا (علیه السلام) که سفینه نجات امت است، نباید مردم را نسبت به این امتحانات جدید آشنا کند و به حکم «الْقُرْآنُ يَجْرِي أَوَّلُهُ عَلَى آخِرِهِ مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ آيَةٌ يَنْلُونَهَا هُمْ مِنْهَا مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ»<sup>(1)</sup> در تمام زمان‌ها پیردازد؟! بعد از توبه بنی اسرائیل، این فرمان الهی صادر شد: پس از جنگ با کفار، وارد بیت المقدس شوید و به عقب بازنگردید که دچار خسران شوید! به ظن قوی،<sup>(2)</sup> این آیه دال بر آن است که پس از تشکیل جامعه ایمانی (امت‌سازی)، مرحله بعدی آن است که زندگی الهی با مدیریت نبی الهی آغاز شود و «حکومت الهی» تشکیل گردد که لازمه آن، به خطرافتادن منافع حکومت‌های مادی و ضرورت فرمان جهاد برای دفاع از جامعه ایمانی است. اما بنی اسرائیل به عقب باز می‌گردد و نمی‌پذیرد که وارد مرحله حکومت‌سازی شود و می‌گوید: «ای موسی، تو با خدایت به آنجا برو و بجنگ؛ ما اینجا نشسته ایم!» بعد از این سرپیچی، عذابی بزرگ بر آن‌ها نازل شد: ورود به سرزمین بیت المقدس بر آنان حرام شد و 40 سال در صحرای سینا سرگردان شدند؛ به نحوی که صبح حرکت می‌کردند و وقتی

ص: 254

- 
- 1- «قرآن تا آسمان و زمین پابرجاست، [در عصر] اولش مانند [عصر] آخرش جریان [و مصداق] دارد و هر قومی آیه ای دارد که آن را تلاوت می‌کند در حالی که یا از خیر آنان خبر می‌دهد یا از شرشان». تفسیر العیاشی، ج 1، ص 10.
  - 2- البته اینها گمانه‌هایی اولیه برای فتح باب در زمینه «فقه احکام حکومتی» است و الا احراز این احکام به صورت قاعده مند، از وظائف سنگینی است که در برابر فقهای عظام شیعه قرار دارد.

در نزدیکی شب توقف می کردند، خدای متعال زمین را از زیرپای آنان می کشید و صبح هنگام مشاهده می کردند که به مکان اولیه بازگشته اند. در واقع تخلف از احکام اجتماعی و حکومتی بعد از اتمام حجت و پس از مشاهده مکرر آیات و معجزات، عذاب های سنگینی به دنبال خواهد داشت.

ص: 255





بیان شد که «جامعه الهی» و امت موسی (علیه السلام) که در زمان آن پیامبر گرامی به وجود آمده بود، بعد از گذر زمان توسط علمای بنی اسرائیل منحرف شد و به «جامعه نفاق» تبدیل گشت و لذا به قدری تضعیف شد که تحت سلطه کفار قرار گرفت و به دلیل نپذیرفتن امر «حکومت الهی»، همان «جامعه الهی» نیز تکه تکه شد و «صَدْرِبَتْ عَلَيْهِمُ الدَّلِيلَةُ» و «صَدْرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ» (آل عمران/112) محقق گشت. این ذلت و خواری و فشار بر آن ها تا جایی پیش رفت که با درخواست یک فرمانده، برای جهاد اعلام آمادگی کردند و در دوران حضرت داود، برکات جهاد را به صورت موقت چشیدند. اما اصرار بر نفاق در میان آنان تا جایی ادامه یافت که دوباره کفاری همانند بُخت النصر بر آنان مسلط شد و خدای متعال حضرت عیسی را مبعوث کرد تا به افشاگری نفاق علمای یهود پردازد و انحرافات امت دینی را گوشزد کند. لذا بنی اسرائیل علی رغم ادعای توحید، با کفار روم متحد شد تا حضرت عیسی را به قتل برساند که خدای متعال، ایشان را به آسمان ها عروج داد.

همان طور که امروز میان ادیان مختلف مورد اتفاق است که منجی خواهد آمد و دنیا را از عدل و داد پُر خواهد کرد، در میان تمام انبیاء گذشته و امت های آنان نیز چنین

بشارتِ قطعی وجود داشت که پیامبری در آخرالزمان ظهور خواهد کرد و بساطِ بت پرستی را از کره زمین جمع خواهد کرد و لذا پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در میان علمای یهود و نصاری، به «نبی السیف» (پیامبر شمشیر) معروف بود. زیرا بعد از گذشت 6800 سال از ابتدای تاریخ و مهلت طولانی خدای متعال به کفار، اراده الهی برای پیشبرد تاریخ بر این قرار گرفته بود که بت پرستی از بین برود و کشتن و سوزاندن موحدین پایان یابد و بالاخره امنیتی پایدار برای کلمه توحید و نبوت فراهم شود. از این رو نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) علاوه بر مقابله سیزده ساله با مظهر قدرت جامعه کفر به وسیله «قرآن کریم» و پراکنده کردن مردم از حول کفار قریش برای تشکیل «جامعه الهی» و سپس تأسیس «حکومت دینی» در مدینه، مأموریت ویژه دیگری نیز داشت که می توان از آن به «برچیدن کفر آشکار و بت پرستی جلی از کره زمین» یاد کرد. در همین راستا بود که ابتدای دعوت خود در یوم الدار، پذیرش اسلام را موجب فرمانروایی قریش بر عرب و عجم معرفی کرد و به این صورت، از ورود دین اسلام به معادلات قدرت جهانی خبر داد و پس از هجرت به مدینه با جمعی از مسلمانان، موفق شد برای اولین بار امر الهی مبنی بر تشکیل «حکومت الهی» را نیز - که به دلیل سرپیچی یهودیان و مسیحیان در گذشته محقق نشده بود - تحقق بخشد و مسلمین را برای جهاد با کفار بسیج کند. این مجاهدت بی نظیر نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) برای تحقق اراده الهی، به نحوی بود که فقط در طول ده سال حکومت در مدینه، خود رهبری بیست و چند غزوه را به عهده گرفت و با یاری امیرالمومنین (علیه السلام) و به برکت شمشیر ایشان، قدرت سیاسی و نظامی کفار قریش در جزیره العرب را به زیاله دان تاریخ فرستاد. بر اثر همین مقاومت بی مانند نبی اکرم و

امیرالمومنین علیهما السلام بود که فرهنگ کفرستیزی به رکن بعثت تبدیل گشت و در میان مسلمین نهادینه شد؛ به نحوی که علی رغم گرفتار شدن مسلمین به نفاق و انحراف امت اسلامی پس از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) کسی جرأت نکرد از ظواهر توحید و نبوت و حکومت اسلامی و جهاد با کفار دست بردارد و منافقین با وجود دنیاطلبی شدید خود، تسلیم این واقعیت شدند که برای حفظ حاکمیت خود و عدم رجوع مردم به امیرالمومنین (علیه السلام)، باید فرهنگ مبارزه با کفار را ادامه دهند.

در نتیجه و بر خلاف نفاق موجود در امت یهود و مسیح که موجب طرح اعتقادات شرک آلود و گوساله پرستی و تبعیت از قدرت های کافر شد، رفتار بی نظیر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) باعث شد تا منافقین در امت اسلام نه تنها جسارتی برای بازگشت به بت پرستی و شرک آشکار پیدا نکنند بلکه ناچار شوند تا برای تداوم حاکمیت خود، جهاد با کفار را تا جایی ادامه دهند که دو امپراطوری کفر آن روز یعنی امپراطوری ایران و روم را از بین ببرند؛ همچنان که ظواهر اسلامی از قبیل نماز و روزه و حج و مسجدسازی و قرائت قرآن را ترویج کردند و گسترش دادند. بدین گونه بود که مواضع پیامبر اکرم و مقاومت امیرالمومنین علیهما السلام باعث شد تا مأموریت اصلی بعثت مبنی بر محو بت پرستی از کره زمین و ایجاد امنیت برای کلمه توحید محقق شود به گونه ای که بت پرستی آشکار و جلیّ امروزه به انزوا گراییده یا در موزه ها قرار گرفته است. البته علاوه بر محو بت پرستی از کره زمین، مأموریت دیگری نیز مختص به نبی اکرم بود که از آن می توان به تشریح «تمدن الهی» یاد کرد؛ گرچه خدای متعال به پیامبر خود خبر داده بود که علی رغم تشریح و ابلاغ

این مهم، غصب خلافت باعث خواهد شد تا تحقق تمدن الهی، به دوران ظهور و رجعت موکول شود که توضیح این مطلب در ادامه مباحث خواهد آمد.

امروز نیز نظام جمهوری اسلامی توانسته فرهنگ کفرستیزی را به عنوان رکن بعثت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) دوباره زنده کند و با ایستادگی در برابر امریکا و اسرائیل، از دارالاسلام و امت اسلامی دفاع نماید. این در حالی است که طبق آمار سال 94، بودجه نظامی جمهوری اسلامی ایران 12 میلیارد دلار بود و بودجه نظامی آمریکا - که مظهر کفر و شرک مدرن است - 600 میلیارد دلار! یعنی ملت ایران با تکیه به نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه اطهار (علیه السلام) در مقابل قدرت هایی ایستاده است که توانایی نظامی آنان، 50 برابر نظام اسلامی است. در واقع امنیت کشور ایران نیز حاصل عمل به مأموریت اصلی نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در کفرستیزی و احیاء آن است؛ چرا که جامعه ایمانی در برابر کفار هیچگونه امنیت جانی ندارند و اولین گزینه کفار در برابر جامعه الهی، چیزی جز حذف فیزیکی نیست: «لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَتَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ» (یس/18). از این رو بعد از سی و چند سال و تنها هنگامی که از راهکارهای نظامی و امنیتی مأیوس شدند، مذاکره با نظام اسلامی را پذیرفتند. در واقع باید دانست که هر امنیتی که برای جامعه ایمانی حاصل می شود، فقط به برکت «مبارزه با کفار» و «دفاع از کلمه توحید» و احیاء این رکن از فرهنگ بعثت است و نباید امنیتی را که نظام اسلامی فراهم کرده است، به معنای مادی آن که در بسیاری کشورها وجود دارد، تأویل کرد.

علاوه بر مأموریت مختص به نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مبنی بر «برچیدن بت پرستی جلی از روی کره زمین» - که تفصیل آن در مبحث گذشته بیان شد - مأموریت دیگری نیز به ایشان اختصاص داشت و آن، ختم نبوت و بیان احکام سعادت بشر تا روز قیامت بود؛ احکامی که تمامی نیازهای مادی و معنوی بشر را بر محور امامت تأمین می کرد و این حقیقت، معنایی جز تشریح احکام «تمدن الهی» نداشت. در واقع آیاتی چون «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» (اعراف/96) و روایات ذیل آن، اشاره به این واقعیت دارد که اگر مردم در مسیر جامعه الهی و حکومت دینی ثابت قدم بودند و این راه را با محوریت امیرالمومنین (علیه السلام) و پذیرش ولایت ایشان ادامه می دادند، تمام نیازهای مادی و معنوی آنان با قدرت الهی و علم نبوی و علوی برطرف می شد و بشریت امروزه ناچار نبود تا برای بهره مندی از ظرفیت های طبیعت و دستیابی به رفاه، تن به این همه ریاضات مادی بدهد و بالتبع مظلومی را که در این روند بر او روا داشته شده، بپذیرد. پس تکیه به دستاوردهای بشری و پیشرفت های تکنولوژیک برای تحقیر جامعه مؤمنین، ناشی از جهل به تشریح تمدن الهی است و عدم تحقق این تمدن نورانی و عدم دسترسی به برکات آن، به دلیل إعراض بشر از دستگاه الهی است. در

واقع خدای متعال از ابتدای بعثت به نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) خبر داد که مسلمین، امر ولایت و امامت را نمی پذیرند و تمدن الهی علی رغم تشریح، محقق نخواهد شد؛ مگر در عالم ظهور و رجعت. چرا که بشریت تنها در آن دوران است که زندگی بر محور ذوات مقدسه معصومین را پذیرا خواهد شد.

در همین راستا نباید گمان کرد که غصب ولایت و انکار امامت به صورت دفعی و پس از رحلت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) واقع شده بلکه شواهد متعدد تاریخی نشان می دهد که غاصبین با تکیه بر فرهنگ قبیله گرایی و روش های مرسوم در تئوری قدرت، در همان زمان حیات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) موفق شده بودند همراهی خواص و تمایلات عمومی را به سوی خود جلب کنند و لذا امیرالمومنین (علیه السلام) را در اوج انزوا و فشار قرار دادند و حکومت را به دست گرفتند. علی رغم این وضعیت، امیرالمومنین (علیه السلام) به تنهایی و با حضور و موضع گیری فعال در جامعه و تاکید بر کفرستیزی به عنوان فرهنگ بعثت، موفق شد غاصبین را به ادامه جهاد با کفار مجبور کند تا مأموریت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مبنی بر محو کفر جلیّ از جهان و تأمین امنیت برای کلمه توحید و نبوت محقق شود؛ تا جایی که دو امپراطوری ایران و روم که ابرقدرت جهانی محسوب می شدند، توسط سپاه خلفا دچار فروپاشی شدند.

بر این اساس و با توجه به سیر مأموریت های رسولان الهی برای تشکیل «امت، حکومت، تمدن» در فلسفه تاریخ انبیاء، روشن می شود که قرآن کریم بیش از هر چیز، مبّین احکام «امت و حکومت و تمدن الهی» است. لذا مهم ترین تأویل و تحریفی هم که نسبت به قرآن کریم انجام شد، تحریف احکام «امت و حکومت و تمدن» بود: منافقین با

تأویل در احکام وحدت کلمه جامعه، آن را به جماعت مسلمین منتسب کردند؛ در حالی که جماعت مسلمین در صورتی که از اراده الهی تبعیت کند، ارزشمند خواهد بود. احکام حکومت و تعیین حاکم را بر اساس شورا و نظر اهل حل و عقد بنیان گذاشتند در حالی که این امر منوط به نص نبوی بود. احکام تمدن الهی را واژگونه کردند و روابط تمدنی در ایران و روم را وارد جامعه اسلامی کردند و روکشی از ظواهر مذهب بر آن کشیدند. لذا ائمه اطهار (علیه السلام) همچون انبیاء گذشته، مأمور به «ضربه زدن به جامعه نفاق و مظاهر قدرت آن» و اتمام حجت بر آنان بودند اما بر اساس رضایت و علم الهی و با تکیه بر احکامی که خدای متعال برای قیام یا قعود تشریح کرده بود؛ نه بر مبنای غوغاسالاری و ابراز تهور و جسارت و... در عصر حاضر نیز هنگامی که حضرت امام (رحمه الله) از سال 43 تا سال 56 در اوج انزوا قرار گرفته بود و رژیم در اوج قدرت بود و جریان های مبارز از حضرت امام فاصله گرفته بودند، ایشان پیشنهاد مجاهدین خلق برای همکاری را نپذیرفت؛ علی رغم این که چنین پیشنهادی از نظر «تئوری قدرت مادی»، بهترین فضا برای خروج ایشان از انزوا محسوب می شد. زیرا آن ابرمرد الهی به دنبال قیام بر اساس اراده الهی و احکام نورانی اسلام بود و نه دستیابی به قدرت بر اساس روش های مادی و اخلاق الحادی.





علی رغم غصب خلافت، امیرالمومنین (علیه السلام) به تنهایی و با حضور و موضع گیری فعال در جامعه و تاکید بر کفرستیزی به عنوان فرهنگ بعثت، موفق شد غاصبین و منافقین را به ادامه جهاد با کفار مجبور کند تا مأموریت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مبنی بر محو کفر جلیّ از جهان و تأمین امنیت برای کلمه توحید و نبوت محقق شد؛ تا جایی که دو امپراطوری ایران و روم که ابرقدرت جهانی محسوب می شدند، توسط سپاه خلفا دچار فروپاشی شدند. البته میل و گرایش جامعه نفاق به دنیاپرستی و انحراف و بازگشت از مسیر حق، کمتر از منافقین امت موسوی و عیسوی نبود اما به دلیل مقاومت آل الله، منافقین امت اسلامی جرأت نکردند دست از ظواهر توحید و نبوت و فرهنگ جهاد با کفار بردارند تا به این صورت، حکومت خود را حفظ کنند و مردمی که به کفرستیزی خو گرفته بودند، دوباره بر محور امیرالمومنین (علیه السلام) جمع نشوند. به عبارت دیگر، امیرالمومنین (علیه السلام) با رفتار بی نظیر خود، همزمان با دست کشیدن از حق خود و عدم مبادرت به قیام، توازن قدرت بین سه نظام «کفر، نفاق و ایمان» را به نحوی مدیریت نمود که کفار به دست منافقین نابود شوند و همزمان، دستگاه ایمان و هدایت نیز حفظ شود. به نظر می رسد همین

تحلیل است که می تواند گزاره معروف «امیرالمومنین برای حفظ اصل اسلام سکوت کرد» را به درستی تفسیر کند؛ زیرا «اصل اسلام» در آن شرایط، تحقق وعده خدای متعال به 124 هزار پیامبر مبنی بر تأمین امنیت برای کلمه توحید و نبوت در سطح جهانی و محبوبت پرستی از کره زمین توسط پیامبر آخرالزمان است و منافقین نیز در مقابل حفظ حاکمیت خود، پذیرفته بودند که این آرمان بعثت را ادامه دهند. و الا- حضرت علی (علیه السلام) به علم الهی می دانست که «اصل اسلام به معنای تحقق ولایت و امامت»، به دلیل اعراض و روگردانی مردم محقق نخواهد شد. در واقع اراده الهی بر این قرار گرفته بود که غلبه کفر بر جهان پایان پیدا کند و بشریت - و لو با تکیه به ادبیات نفاق - کلمه توحید و نبوت را به رسمیت بشناسد. البته این رفتار نیازمند به علم بسیار پیچیده ای است که بر «ظرفیت دستگاه کفر» و «ظرفیت دستگاه نفاق» و «ظرفیت دستگاه ایمان» و نحوه برخورد با هر یک در جهت تحقق اراده خدای متعال در مسیر تاریخ، مُشرف باشد. به همین دلیل است که پس از بعثت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) شکل آیات و معجزات الهی تغییر کرده است و اگر انبیاء گذشته به همراه آیات الهی (ناقه صالح و عصای موسی و...) مبعوث شدند تا بر مردم اتمام حجت کنند، دیگر این نفسِ نفیسِ اهل بیت (علیه السلام) و موضع گیری های اجتماعی و تاریخی آنان در مدیریت دستگاه کفر و نفاق و ایمان بود که با مردم اتمام حجت می کرد و معجزه الهی محسوب می شد. یعنی آیات و معجزات الهی از شکل حسی و فیزیکی در زمان انبیاء سلف، به شکل علمی و انسانی (استقرار روح القدس در وجود مقدس ائمه) در آمد.

باید توجه داشت که در زمان خلافت عثمان، به دلیل فتوحات سپاه اسلام و آشنایی آن‌ها با تمدن مادی روم و ایران، فرهنگ رفاه طلبی و کاخ نشینی وارد جامعه اسلامی شد. یعنی برخلاف سنت شیخین، سبک زندگی مادی موجود در ایران و روم - و به تعبیر امروزی آن، زندگی آمریکایی - ترویج شد و موجبات خشم و شورش جامعه را فراهم آورد و مردم از امیرالمومنین (علیه السلام) درخواست کردند که حاکمیت جامعه اسلامی را بپذیرد. البته پذیرش حکومت از سوی ایشان به معنای تشکیل حکومتی با تکیه بر جامعه ناب اسلامی نبود. لذا با آغاز حکومت علی (علیه السلام) همان کسانی که به روابط نفاق آلود در سیاست و تئوری قدرت مادی انس گرفته بودند، مدیریت امیرالمومنین (علیه السلام) را به چالش کشیدند و با تحمیل سه جنگ و پراکنده کردن مردم از حول ایشان، زمینه شهادت علی (علیه السلام) را فراهم کردند. همچنان که امام حسن مجتبی (علیه السلام) نیز پس از مدت کوتاهی ناچار به صلح با معاویه شد و با قتل اصحاب و یاران و لعن پدر بزرگوارشان بر منابر، در اوج فشار و انزوا قرار گرفت.

حال و براساس تحلیل کلی که از رفتار ائمه معصومین (علیه السلام) در مباحث گذشته ارائه شد، می‌توان به تبیین صحیح و دقیقی از واقعه عاشورا دست یافت: معاویه با همه بغضی که نسبت به نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و حتی بُردن نام ایشان در مأذنه‌ها داشت و علی رغم تمهیدات همه جانبه‌ای که برای سلطنت یزید و بیعت مردم با او انجام داده بود، در هنگام هلاکت به پسرش سفارش کرد تا علناً به دنبال حذف فیزیکی اباعبدالله الحسین (علیه السلام) نباشد و رویه ده ساله او در مورد امام حسین (علیه السلام) را ادامه دهد. اما یزید تنها چند روز بعد از هلاکت معاویه در نامه‌ای به فرماندار مدینه به او دستور داد که از اباعبدالله (علیه السلام) بیعت بگیرد و در

صورت امتناع آن حضرت، ایشان را به قتل رساند. به نظر می‌رسد این دستور برای آن بود که پوسته‌ی بی‌جا مانده از دین در حکومت نفاق هم از بین برود و با نفی توحید و نبوت و فرهنگ بعثت - که در اباعبدالله الحسین (علیه السلام) متجسم بود - نهایتاً کفر علنی شود تا یزید و دوستانش به راحتی به شهوات و امیال دنیایی شان برسند؛ و الا او می‌توانست ابتدائاً حرکات حضرت را زیر نظر بگیرد و در صورت ادامه روال گذشته امام حسین (علیه السلام) (عدم فعالیت سیاسی برای کسب قدرت) متعرض ایشان نشود؛ یا می‌توانست پیشنهاد پایداری بر پیمان صلح را درخواست کند و در سایه آن، امنیت جانی امام حسین (علیه السلام) را حداقل به عنوان ذریه‌ی ای از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) - که از خلافت دست برداشته و حرکت سیاسی برای رسیدن به قدرت ندارد - به رسمیت بشناسد.

لذا مخیر ساختن امام بین بیعت و شهادت، به معنای شکل‌گیری رفتاری خطرناک و بی سابقه در دستگاه جور و نفاق بود که همه‌ی عقلانیت‌ها به خوبی آن را درک می‌کردند اما نمی‌خواستند آن را بپذیرند. به عبارت دیگر و براساس مباحث گذشته، همه باید به خوبی درک می‌کردند که کانون فرهنگ بعثت، اباعبدالله الحسین (علیه السلام) است که یزید او را تهدید به قتل کرده بود و در حالی که امام هیچ حرکت سیاسی برای کسب قدرت نداشته، این تهدید نمی‌تواند انگیزه‌ی ای جز از بین بردن فرهنگ بعثت و نابودی کلمه توحید و نبوت و بازگرداندن امت به کفر جلی و جاهلیت اولی و انهدام دستاوردهای نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در تأمین امنیت برای خداپرستی (پس از 6800 سال غلبه کفار بر زمین) داشته باشد. از همین رو در فاصله بسیار کمی از مرگ معاویه و ابلاغ نامه از طرف یزید برای بیعت یا قتل، امام تصمیم گرفت قصد یزید برای بازگشت به فرهنگ جاهلیت و کفر جلی را برای

همگان افشا کند. اولین گام برای افشا، خروج کاروان چند صد نفره امام از مدینه بود تا به مردم نشان دهد اقامه کننده فرهنگ بعثت در مدینه - به عنوان مرکز صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) - امنیت جانی ندارد؛ شاید با این کار حساسیت ها در مدینه برای دفاع از ایشان تحریک شود؛ که پاسخی به این اتمام حجت داده نشد. در واقع سکوت مردم مدینه به این معنا بود که آنان تبلیغات بنی امیه را پذیرفته اند و می پندارند که دعوی ائمه هدی و بنی امیه بر سر قدرت است و نه بر سر حق و باطل؛ در حالی که همراه کردن مخدرات و اطفال با کاروان در خروج از مدینه توسط امام معنایی جز این نداشت که دعوا بر سر حفظ اصل اسلام است که در آن، سنّ و جنسیت شرط نیست و همه نسبت به آن مکلف اند. این در حالی بود که امام با توجه به قدرتی که در مدینه داشت، می توانست براساس تئوری قدرت متداول دست به قیام بزند و از بهترین فرصت برای کار سیاسی و کسب قدرت در مدینه و تصرف آسان دارالخلافه - با توجه به قدرت و جنگاوری بنی هاشم و همراهان امام در برابر نیروی نظامی استانداری مدینه - اقدام کند؛ اما امام این کار را انجام نداد و این نشان می دهد که هدف ایشان، حفظ فرهنگ بعثت و افشاء کفر یزید و اثبات ضدیت او حتی با فرهنگ شیخین بوده و نه ایجاد حکومت که به دلیل فقدان امت دینی، قطعاً پایدار نمی مانده است. به همین دلیل مکه به عنوان مقصد انتخاب شد تا طبق اعتقادات جامعه اسلامی مبنی بر تقدس مکه و امنیت مسلمانان در آن، امنیتی برای زندگی آل الله علیهم السلام فراهم شود اما با ورود یک گروه برای ترور امام در بیت الله الحرام به دستور یزید، بار دیگر چهره پلید یزید برای مردم روشن گشته و اتمام حجت شد. یعنی یزید به مکه و حرمت آن به عنوان یکی از ارکان دین اعتقاد نداشته و نیز تنها ذریه باقیمانده از

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را مسلمان نمی داند که به دنبال قتل او در حرم الهی است. این اتمام حجت بزرگ در مقابل دیدگان حجاج از تمام جهان اسلام اتفاق افتد؛ یعنی تعداد زیادی از زائرین بیت الله الحرام که دارای استطاعت مالی و قدرت و فهم سیاسی و معرفتی و درک عبادی بودند و هنوز به دستاوردهای فرهنگ بعثت و قیام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) توجه داشتند، با این حوادث در مکه روبرو شده و اعتنا نکردند. در واقع امام در مقابل چنین فضایی و در روز ترویبه و در حالی که همگان عزم اعمال حج کرده اند، از مکه خارج شد و دلیل آن را توطئه یزید برای قتل خود و حفظ حرمت حرم اعلام کرد. پس در حدود بیش از چهار ماه اقامت امام در مکه و علی رغم سیل نامه های کوفیان به ایشان و دعوت برای حرکت به سمت عراق، اباعبدالله (علیه السلام) در چنین زمانی تصمیم به خروج از مکه گرفت و این بزرگ ترین فریاد و بالاترین حجت بر امت اسلامی بود تا اولا عزم یزید برای هدم همه ظواهر اسلام و نابودی آخرین سنگر دینداری واضح شد و ثانیاً عدم امنیت جانی ذریه رسول خدا در خانه خدا اعلام گردد.

پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) و همه خاندان و اصحاب تا زمان رسیدن کاروان اسرا به کوفه، دشمن هنوز به ادبیات دین تکیه می کرد اما در شام بود که یزید نیت خود را آشکار کرد و در شعری که سرود، کفرش را علنی نمود و تصریح کرد که: «بنی هاشم به بازی قدرت مشغول بود و اساساً وحی ای نازل نشده و من انتقام خون اجداد کافر در جنگ بدر را گرفتم!» در این جاست که امام سجاد (علیه السلام) و حضرت زینب سلام الله علیها بر اعتقادات مردم و حساسیت های آنان نسبت به خداپرستی و قرآن و فرهنگ نبوت دست گذاشتند و با تکیه بر فرهنگ بعثت، با یزید مواجه کرده و فضای مجلس را دگرگون

کردند به نحوی که یزید که چندی پیش، کفرش را علنی کرده بود بلافاصله عقب نشینی کرده و برای نجات خود و کنترل فضای پایتخت، به ادبیات اسلام برگشت. لذا با قیام امام حسین (علیه السلام) حرکت پیامبر مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)، تثبیت گشت و معلوم شد که رفتار یزید، کافرانه و بر ضدّ خداپرستی و براساس کفر جلیّ است و نمی توان با خشونت و در علن، کانون بعثت و دستاورد نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را از بین برد و امت دینی را به جاهلیت اولی بازگرداند و تقیه ی ائمه هدی تنها در برابر نفاق است اما در برابر بازگشت کفر ساکت نمی نشینند.

ص: 271





پس از آن که گفته شد در این دنیا سه نظام «کفر، نفاق و ایمان» شکل می‌گیرند و هر یک برای دستیابی به اهداف خود لاجرم به دنبال ساخت «امت، حکومت و تمدن» هستند، باید به یک تقسیم‌بندی مهم دیگر در فلسفه تاریخ الهی توجه کرد: تاریخ دنیا دارای سه سرفصل اصلی است. دوره اول از هبوط حضرت آدم (علیه السلام) تا بعثت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، دوره دوم از بعثت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تا ظهور حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و دوره سوم از ظهور حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) تا روز قیامت است. ملاک تقسیم فوق، تفاوت جنس شیطنت‌ها و در مقابل، اختلاف سنخ آیات و معجزات و امتحانات الهی در هر دوره است: در دوره اول، شیطنت‌های دستگاه طغیان از سنخ امور حسی است که آیات الهی نیز به تناسب آن «حسی» است؛ در دوره دوم شیطنت‌های دستگاه کفر و نفاق، عقلی و تحلیلی است که آیات الهی نیز به تناسب آن «عقلی» است و در دوره سوم، شیطنت‌های نظام کفر و نفاق شهودی است که آیات الهی نیز به تناسب آن «شهودی» است. لذا آیاتی که از انبیاء سلف و در دوره اول صادر شده، از سنخ امور «حسی» است؛ مانند طوفان نوح و سرد شدن آتش بر ابراهیم و عصای موسی و زنده کردن مردگان توسط عیسی. اما در دوره دوم، نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بخلاف انبیاء گذشته، «قرآن» را که از سنخ ادبیات و عقلانیت و

علم و درک و فهم است، به عنوان معجزه اصلی خود معرفی می کند. با دقت در روایات عصر ظهور (دوره سوم) نیز روشن می شود که سبک زندگی مردم از طریق امور شهودی انجام می گیرد و کرامات در آن دوره بین عموم مردم تعمیم می یابد.

بر اساس این تبیین از فلسفه تاریخ، باید توجه داشت که در دوره دوم تاریخ، منافقین با تأویل و تحریف آیات قرآن و سنت پیامبر، فتنه های عقلی را به وجود آوردند و امتحانات جامعہ ایمانی را رقم زدند و لذا در برابر شیطنت های ائمه نفاق بعد از رحلت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، موضع گیری های ائمه هدی در قالب آیات عقلانی، موجب هدایت یا اتمام حجت بر مردم می شد. لذا به برکت قیام عاشورا و دستاوردهای آن (جلوگیری بازگشت جامعہ اسلامی به کفر جلی) «امنیت سیاسی» برای ائمه بعدی به وجود آمد و از خلفای جور، جرأت کشتنِ علنی ائمه هدی سلب شد. لذا از امام سجاد (علیه السلام) تا زمان امام صادق (علیه السلام) با استفاده از این امنیتِ سیاسی، مبارزه فرهنگی و عقلی و تحلیلی با دستگاه نفاق آغاز شد و تمام روایات نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در تفسیر و ترجمه قرآن - که با محوریت ولایت و امامت بود و خلیفه دوم آن ها را سوزانده بود - احیاء گردید و دین حقیقی و اسلام ناب منتشر شد. لذا طرح احادیث و روایات توسط ائمه، ضربه بزرگی به جامعہ نفاق و حاکمیت منافقین بود که دین را تأویل کرده بودند و از این رو، ائمه بعدی تحت کنترل شدید دستگاه و دچار تبعید و زندان و حصر شدند. این مبارزه فرهنگی، «افشاسازی دستگاه نفاق و ضربه زدن به وحدت کلمه و حاکمیت آن» بود که در خلال آن، زمینه هایی برای شکل گیری امت شیعه فراهم گردید. با این حال شیعه نتوانست از ائمه هدی در مقابل دستگاه نفاق دفاع کند و علی رغم تقید به احکام فردی، موفق نشد در امتحانات

اجتماعی و حکومتی از عقلانیت موجود و تأویلی که در احکام امت و حکومت و تمدن رخ داده بود، فاصله بگیرد و با عقلانیت الهی ائمه همراه شود که یکی از نمونه های فراگیری قیام های علویان در دوران امام رضا (علیه السلام) علی رغم مخالفت امام با آن بود. این روند تا بدان جا ادامه یافت که مدت امامت امام حسن عسکری (علیه السلام) تنها 6 سال بود و شیعه نتوانست از حقی اولیه ای مانند حیات امام خود محافظت کند. لذا اعتراض امت از ولایت اهل بیت (علیه السلام) از یک سو و ناتوانی محبین در همراهی با عقلانیت الهی آن بزرگواران برای عبور از امتحانات اجتماعی، منجر به «غیبت کبری» شد و دورانی آغاز گردید که پرچم دین داری به «عقلانیت غیر معصوم» یعنی تقیه نواب عام حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) سپرده شد. یعنی امتحانات جامعه شیعه پس از غیبت تا دوران ظهور، همراهی با عقلانیت های غیر معصوم در عبور از امتحانات «امت و حکومت و تمدن» در مقابله با دستگاه کفر و نفاق است و در صورت سربلندی در این امتحانات است که ثابت می شود شیعه به ظرفیت همراهی با امام معصوم رسیده و در این صورت، مقدمات ظهور حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) فراهم می گردد.

با آغاز غیبت کبری، نواب عام حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نیز همان موضعی که ائمه معصومین (علیه السلام) در برابر جامعه نفاق و جامعه کفر داشتند را در زمان خود ادامه دادند. چون بعد از غیبت امام زمان (علیه السلام) خلفا در قالب امپراطوری های اسلامی و تا مدت هزار سال، امنیت را برای کلمه توحید و نبوت تامین کردند و با دفاع از دارالاسلام، جهاد با کفار را تداوم بخشیدند و به نشر و ترویج ظواهر اسلام پرداختند. لذا به موازات آن ها وظیفه نواب عام، چیزی جز تقیه نسبت به جامعه نفاق و حفظ و انتقال روایات اهل بیت و

تفقه در آن ها نبود. اما وقتی حکومت نفاق پرچم دفاع از اسلام را زمین گذاشت و همانند یزید قصد بازگشت به کفر جلی را کرد، فقهای شیعه به تاسی از قیام اباعبدالله (علیه السلام) موظف به قیام در برابر هجمه کفر شدند تا دستاوردهای بعثت در حفظ امنیت برای کلمه توحید و حضور اسلام در معادلات جهانی پایداری نشود. در واقع با شکل گیری رنسانس در غرب، کفار با تغییر در منطق و فلسفه، قدرت جدیدی برای تصرف در طبیعت به دست آوردند و محصولاتی تولید شد که ارضاء شهوات مادی را در مقیاس جدیدی فراهم می کرد. لذا پس از استعمار علنی، «استعمار پنهان» شکل گرفت یعنی با تبلیغ محصولات تمدن جدید و کارآمدی های آن ها کشورهای جهان با اراده خود به سمت کشورهای صاحب صنعت متمایل شدند و برای دستیابی به رفاه، تمام مقدمات خود را در اختیار آن ها قرار دادند. پس از آنجا که دستگاه نفاق همانند کفر به دنبال دنیاپرستی است، هنگامی که امپراطوری های عثمانی با ارتقاء مقیاس شهوت در غرب مواجه شدند، پرچم دفاع از اسلام را کنار گذاشته و برای دستیابی به رفاه مادی به سراغ زندگی مسالمت آمیز با کفر رفتند و از درون دچار اضمحلال شدند و امپراطوری عثمانی بعد از شکست در جنگ جهانی اول، به 50 کشور تجزیه شد و امت اسلام در برابر هجمه کفر مدرن، بی دفاع ماند.

در نتیجه فقهای عظام شیعه موظف به قیام در برابر کفر و جاهلیت مدرن شدند؛ همانطور که سیدالشهداء (علیه السلام) در برابر کفر یزید و تلاش او برای بازگرداندن امت اسلامی به کفر و جاهلیت اولی موظف به قیام شد. از این رو، نهضت هایی چون نهضت تنباکو، نهضت مشروطه، نهضت ملی شدن نفت شکل گرفت و در اوج و تکامل خود، به نهضت

حضرت امام خمینی و پیروزی انقلاب اسلامی منجر شد. البته جاهلیت اولی، افراد را صرفاً به دلیل اعتقاد به توحید و نبوت از بین می‌برد اما جاهلیت مدرن، از طریق تبدیل «رفاه مادی و روزافزون» به هدف جوامع و با تکیه بر استراتژی‌های جهانی و اسناد بین‌المللی، دنیاپرستی را به صورتی عمیق و پیچیده محقق می‌کند و بشریت را در برابر کفر علمی و عقلانی قرار داده که این مهم در مباحث بعدی تشریح خواهد شد.

ص: 277



برای آن که روشن شود چرا سبک زندگی غربی که امروزه تمامی جهان را فراگرفته، در این سلسله مباحث به عنوان «جاهلیت مدرن» و بت پرستی جدید معرفی شده است، باید به این نکته توجه کرد که گرچه برخلاف جاهلیت اولی - که قتل و کشتار معتقدین به توحید و نبوت را سرلوحه خود قرار داده بود - در جاهلیت مدرن، برخوردی با اعتقادات و مذهب فرد انجام نمی شود، اما «دنیاپرستی» - به عنوان مبنای تعریف کفر - به شکل پیچیده و جدیدی محقق می شود؛ یعنی «رفاه دائم التزاید و روزافزون» به «هدف جوامع» تبدیل شده است؛ امری که در گزاره های دینی، از آن به خوض در دنیا و غرق شدن در شهوات تعبیر شده است. در واقع تمدن غربی با ارائه ی این سبک زندگی، همه ی بشریت را دعوت می کند تا بر محور رفاه و لذت دور هم جمع شوند و زندگی خوشی را برای خود و دیگران فراهم کنند. همزمان ادعا می شود که در این شیوه ی زندگی، همه ی فرهنگ ها و اقوام و مذاهب و ادیان محترم شمرده می شوند تا در سایه ی این احترام، همگان به یک زندگی مرفه و مدرن دست پیدا کنند. این در حالی است که احترام یکسان به موحد و مشرک و ملحد در واقع به معنای آن است که هیچ یک از آن ها احترام ندارند بلکه تنها امر محترم و مقدس، «دین دنیاپرستی» و آیینی است که دستیابی به رفاه را نتیجه می دهد.

یعنی در دنیای مدرن، ادیان به مثابه خرده فرهنگی هستند که باید در فرهنگ توسعه منحل شده و از آن تبعیت کند تا جامعه در راستای هدف واحد (رفاه دائم التزاید) هماهنگ شود. پس گرچه در جاهلیت اولی، صرف اعتقاد افراد به خدای متعال و انبیاء جرم شمرده می شد و به شدت مورد برخورد قرار می گرفت اما در جاهلیت مدرن، کفر به شکل پیچیده درآمده و برخوردی با اعتقادات فردی ندارد بلکه انکار خدای متعال و استغنائی از وحی را در تعیین سرنوشت اجتماعی بشر جاری کرده است و لذا در هیچ یک از اسناد جهانی و قواعد بین المللی و استراتژی های توسعه و هدف گذاری برای جوامع، حتی کلمه ای از ادبیات دینی به رسمیت شناخته نشده است بلکه عشق بازی با دنیا و تلذذ از آن، مبنای تصمیم گیری اجتماعی و حرکت جامعه قرار گرفته و دنیاپرستی (اسْتَحْبُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ)، به بستری برای پرورش عینی عموم مردم تبدیل شده است. لذا هر نوع اعتقادی محترم شمرده می شود چرا که این سطح از باور فردی، نه تنها اختلالی در عرصه فوق ایجاد نمی کند بلکه در ساختارهای عینی منحل می شود. به عبارت دیگر هنگامی که همگان بر زندگی مرفه به عنوان آرمان مشترک توافق کردند، روشن است که دستیابی به این هدف مشترک، محتاج ضابطه و قاعده است. در واقع سازمان ملل به این دلیل تأسیس شده که برای رسیدن به سبک زندگی مرفه و مدرن در سرتاسر جهان، با تعیین «تکلیف» های مربوط به این هدف، به «تطبیق» آن تعاریف و تکالیف بر وضعیت کشورها مبادرت کند و اگر کشوری نظم لازم برای رسیدن به رفاه و لذت دائم التزاید را مختل کند و قواعد تولید ثروت را زیر پا بگذارد، با ارجاع مسأله به شورای امنیت، در مورد مجازات آن کشور از طریق جنگ، تحریم و... تصمیم گیری نماید. لذا علی رغم



ادعای آزادی ادیان و مذاهب و فرهنگ ها در سبک زندگی موجود، آنچه ابتدا پذیرفته نمی شود و به شدت با آن برخورد می شود، ایجاد مانع در مقابل این نظم ها و قواعد مادی در عرصه جهانی و بین المللی و ملی است.

در همین راستا، با شکل گیری رنسانس و تولید کالاهای جدید و دستیابی بشر به سطحی بی سابقه از رفاه و کارآمدی، همه کشورها و ملت ها شیفته آن شده و خواستار بهره مندی از این سبک زندگی و کالاهای برآمده از آن شده اند. روشن است که در این صورت، کشورها برای تعمیر کالاهای و مونتاژ آن ها نیازمند به واردات کارخانه و علم و تکنولوژی مرتبط خواهند بود و لازم است تا نیروی انسانی مسلط بر این امور پرورش پیدا کند و لذا تحول در آموزش و پرورش و آموزش عالی نیز ضرورت می یابد. همچنان که ایجاد زیرساخت های فیزیکی از قبیل جاده ها، ترمینال های هوایی، شبکه ی بانکی و مخابراتی... لازم خواهد شد. در واقع پس از ورود کالاها - که به مثابه سخت افزار تلقی می شوند - و برای حفظ و نگهداری و ارتقاء آن ها، ضرورت وجود یک دستگاه مدیریتی مطرح می شود که به آن «نرم افزار» گفته می شود. لذا واردات سخت افزار بدون واردات نرم افزار عملاً امکان پذیر نیست و با ورود محصولات و کالاها، نه تنها ساختارهای علمی و مدیریتی متناسب با آن شکل می گیرند بلکه ساختارهای اجتماعی و حقوقی متناسب نیز پدید می آیند. همراه با ایجاد این رویه جدید در عرصه اقتصاد، بر هماهنگی بخش فرهنگ و بخش سیاست با بخش اقتصاد تأکید می شود زیرا دستیابی به رفاه همه جانبه بدون هماهنگی تمامی ابعاد جامعه با یکدیگر ممکن نیست و اقتصاد و رفاه باید مبنای دیگر شئون بشر قرار گیرد. لذا به کشورهای در حال توسعه توصیه می شود تا ثبات سیاسی

را در پیش بگیرند یعنی برای توسعه همه جانبه، با قطب های توسعه جهانی و صاحبان سرمایه و تکنولوژی در عرصه بین الملل روابطی صمیمانه داشته باشند و برای جبران عقب ماندگی وسیعی که به آن دچارند، «تقسیم کار جهانی و بین المللی» را بپذیرند. یعنی جایگاه یک کشور در نظام جهانی تحلیل می شود و نقش های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی برای آن کشور معین می گردد و در قالب برنامه هایی که توسط بانک جهانی، برنامه ی عمران و توسعه ی ملل متحد و... تدوین شده، به هیئت های حاکمه پیشنهاد می شود تا این جوامع بتوانند با سرعت دنیا در عرصه های تولید علم، پژوهش، صنعت، تکنولوژی، کالاها و... هماهنگ شوند. یعنی قافله ی تمدن و سبک زندگی غربی با سرعتی سرسام آور در حال حرکت است و تنها کشورهایی می توانند در این جاذبه و فضا قرار بگیرند که امکانات و مقدرات ملی خود را در ارتباط و وابستگی عمیق به جریان توسعه در سطح جهانی تعریف نمایند. لذا این سبک زندگی، طرح آرمان هایی از قبیل استقلال سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و موضع گیری در برابر مظالم قدرت های بزرگ را نمی پذیرد و آن را به انزوایی و فقدان عقلانیت تفسیر می نماید. از این رو ویتنام به عنوان کشوری که تا چند دهه پیش، مظهر مبارزه و قهرمان مقاومت در برابر یک ابرقدرت جهانی بود، امروزه به این جمع بندی رسیده که اگر به دنبال زندگی مرفه و مدرن است، باید با صاحبان این شیوه از زندگی ارتباطی عمیق برقرار کند و جنگ با امریکا تصمیمی غلط بوده که نباید هویت خود را بر اساس آن تعریف نماید. لذا شروط مختلف ایالات متحده از قبیل عدم عذرخواهی از جنایات جنگی در ویتنام را پذیرفته تا سرمایه و تکنولوژی امریکایی را وارد کند و حرکت به سوی رفاه مادی را سامان دهد.

هنگامی که ملت‌ها برای زندگی مرفه، تمامی مقدرات سیاسی و فرهنگی و اقتصادی خود را در اختیار ابرقدرت‌ها قرار می‌دهند، قدرت‌های بزرگ حتی تعیین قیمت منابع (مانند نفت) را از مکانیزم عرضه و تقاضا و رقابت خارج می‌کنند و با تحمیل و فشار، قیمت انرژی‌های گران‌بها را به صورت سیاسی تعیین می‌نمایند و منابع طبیعی را این‌گونه به یغما می‌برند. در بخش نیروی انسانی، با ایجاد زمینه برای مهاجرت نخبه‌ترین عناصر به کشورهای پیشرفته، هزینه‌ی تحصیل آنان نیز توسط کشورهای کم‌توسعه یافته (بورسیه‌های تحصیلی) تأمین می‌شود و در نتیجه، تأمین پژوهش‌گر برای کشورهای توسعه‌یافته به صورت رایگان انجام شده و این نیروها به صورت مجانی، پیچیده‌ترین مسائل و چالش‌های جوامع پیشرفته را با ریاضت‌های شبانه‌روزی خود پاسخ می‌دهند. از سوی دیگر، از آنجا که بالاترین سطح تکنولوژی و کالا و روند بهینه‌ی آن در اختیار کشورهای پیشرفته است، اطلاع‌رسانی در مورد زمان ورود تکنولوژی جدید به بازار را به نحوی مدیریت می‌کنند که بتوانند کالاها و تکنولوژی‌هایی را که در آستانه‌ی خروج از رده هستند، به قیمت‌های گزاف به دیگر کشورها صادر کنند. هنگامی که این کالاها در کشورهای مختلف نهادینه شد، سطح جدید از کالا و تکنولوژی را به بازارهای جهانی گسیل می‌کنند. از این طریق، کشورهای کم‌توسعه یافته همواره چندین سال از ظرفیت جدید تکنولوژی عقب‌نگه داشته می‌شوند تا زمینه برای فروش تکنولوژی و کالاهای قدیمی و سود سرشار حاصل از آن برای کشورهای پیشرفته از بین نرود.



بر اساس مباحث گذشته پیرامون تبیین کفر و جاهلیت مدرن، روشن شد که فقهای عظام شیعه در شرایطی همانند شرایط اباعبدالله الحسین (علیه السلام) قرار گرفتند و برای جلوگیری از بازگشت امت اسلامی به کفر، موظف به قیام شدند و لذا حرکت های جدیدی مانند نهضت تنباکو، نهضت مشروطه و نهضت ملی شدن صنعت نفت شکل گرفت تا به حفاظت از جامعه دینی در مقابل موضوعات عینی و ملموسی پردازد که از سبک زندگی غربی به محبین اهل بیت هجمه ور شده بود. نهضت حضرت امام خمینی نیز در تداوم این سیر، با رژیم پهلوی مواجه شد که عملاً در حال تبعیت از جاهلیت مدرن و جاری کردن آن در جامعه ایران بود. اما حضرت امام برای آغاز قیام و مبارزه در خلأ قرار نداشت بلکه در شرایطی واقع شده بود که فرهنگ مدرنیته بر جهان سیطره یافته و بر این اساس، همه فعالیت های اجتماعی از جمله مبارزه و قیام و دستیابی به قدرت سیاسی با شیوه های علمی محقق می شد. یعنی بر خلاف دوران پیش از رنسانس، این گونه نیست که یک فرد جسور و شجاع با جمع کردن عده و عده بر محور قبیله ی خود و بر مبنای روابط اجتماعی ساده و بسیط در آن عصر، با حاکمیت مقابله کند و به پیروزی برسد. در واقع انقلاب و کسب قدرت و ساقط کردن حاکمیت در قرن بیستم با معادلات علمی انجام

می شود که در هنگام آغاز قیام حضرت امام، دو تئوری عمده در این رابطه مطرح بود. یکی تئوری «نبرد مسلحانه» که غالباً از سوی بلوک شرق مطرح می شد و به سلاح و چریک وابسته بود که خرید و نگهداری سلاح و آموزش های مرتبط از طریق ارتباط با قدرت های بزرگ تأمین می شد. تئوری دیگر «مبارزات پارلمانی» بود که عمدتاً از سوی بلوک غرب ترویج می گشت و به رسانه و تحرّز و حضور در انتخابات و کسب کرسی در مراکز سیاسی و رایزنی با قدرت های جهانی برای فشار بر حکومت مرکزی تکیه داشت و امروزه از آن با عنوان انقلاب های رنگین یاد می شود. به همین دلیل، غالب نخبگان و مبارزینی که به دنبال مقابله با سلطنت پهلوی بودند، اندیشه و عملکرد سیاسی خود را بر اساس یکی از این دو تئوری سامان می دادند<sup>(1)</sup> چرا که ادراکات علمی و آشنایی با کالای رایج در بازار قدرت و سیاست، به پی گیری همین رویه حکم می کرد. در این میان، اندیشه ی حضرت امام برای پدید آوردن نهضت، هیچ یک از این دو مسیر علمی را بر نمی تابد و عرف سیاسی متداول در جهان برای کسب قدرت را نمی پذیرفت و به همین دلیل اکثر مبارزین و خواص، نهضت ایشان را یک حرکت کور و بدون آینده ارزیابی می کردند. لذا پس از قیام 15 خرداد و تبعید حضرت امام به خارج از کشور، نهضت اسلامی در انزوا قرار گرفت و سایر مبارزین که معتقد به روش های علمی موجود بودند،

ص: 286

---

1- . محور مبارزه مسلحانه در ایران، «چریک های فدایی خلق» بودند و «سازمان مجاهدین خلق» با گرایشی مذهبی در همین مسیر قرار داشت و محور مبارزه ی پارلمانی در کشور، «جبهه ی ملی» بود و «نهضت آزادی» با گرایشی مذهبی در همین راستا عمل می کرد.

بر موج حاصل از قیام سوار شدند اما تا سال 55 همه مبارزین، با خشونت شدید رژیم سرکوب شدند.

در اوج این ناامیدی بود که با شهادت آیت الله سیدمصطفی خمینی و اهانت رژیم به حضرت امام، قیام 19 دی شکل گرفت و آتش نهضت دوباره شعله ور گردید. در ادامه و با تکیه به فرهنگ مذهب در گرامیداشت اربعین شهادت امام حسین علیه السلام، چهلم شهدای قم در تبریز برگزار شد و به قیام 29 بهمن مردم تبریز تبدیل گشت و در چهلم شهدای تبریز، قیام مردم یزد رقم خورد و سپس مراسم چهلم شهدا در شهرهای بزرگی اصفهان و مشهد و شیراز و... امتداد یافت و به شهرهای کوچک نیز سرایت نمود و نرم افزار «چهلم های متوالی»، بالاخره پایتخت را در ماه مبارک رمضان به خیزش واداشت و تظاهرات بزرگی در روز عید فطر انجام گرفت و در اوج خود به قیام 17 شهریور منتهی شد. پس از این قیام بود که مردم تهران و کلان شهرها یک روز هم حکومت نظامی را به رسمیت نشناختند و هر روز به تظاهرات و اعتصابات ادامه دادند و تمایلات و تعلقات عمومی نسبت به شاه گسسته شد و سررشته ی امور از دست رژیم خارج گردید. لذا امام خمینی، انقلاب را بر اساس ادبیات قرآن و مذهب و فرهنگ عاشورا و با تکیه به عناصر مومن در مساجد و هیأت به پیروزی رساند و قدرت خدای متعال را در برابر کسانی که تنها روش های علمی مبارزه را کارآمد می دانستند، به رخ کشید و لذا رهبری قیام و انقلاب اسلامی، یک «آیه و معجزه ی عقلانی» است که تحلیل های موجود برای رهبری قیام و مبارزه و کارآمدی آن ها را به عجز رسانید.

ص: 287

همین روند پس از پیروزی انقلاب نیز در مدیریت سه عرصه «سیاسی، دفاعی و امنیتی» نیز تکرار شد زیرا کفر جهانی برخلاف شعارهای خود مبنی بر گفتگو و صلح و...، در اولین برخورد با نهضت اسلامی به حذف فیزیکی روی آورد و کودتا و جنگ تحمیلی و سایر هجمه های امنیتی و دفاعی را پیش گرفت. گرچه عقلانیت کلاسیک در مدیریت جنگ و امور امنیتی، حکم می کرد که مقابله با ارتش صدام و کنترل مبارزه مسلحانه ی منافقین با وجود وضعیت به هم ریخته ی کشور پس از انقلاب و حمایت جهانی از مهاجمان، ممکن نیست اما حضرت امام با تکیه به عقلانیت الهی، رو به «نهادسازی انقلابی» آورد. به عنوان نمونه، سیستم امنیتی و اطلاعاتی کشور - که در تمامی دنیا از محرمانه ترین و بسته ترین دستگاه هاست - با مشارکت عموم مردم انقلابی پی ریزی شد و «اطلاعات سی و شش میلیونی» به نحوی مستقل از شبکه های اطلاعاتی و امنیتی در منطقه و جهان پدید آمد. علاوه بر این، حضرت امام با تکیه به فرهنگ مذهب، شرایطی را فراهم آورد که در عرصه ی دفاعی و برخلاف دکترین نظامی متداول در غرب و شرق - که با تکیه بر سخت افزارهای پیچیده، بر «نسل کشی، تخریب زیرساخت ها و سپس مقابله با ماشین جنگی یک کشور» مبتنی است - جنگ اخلاقی بر اساس نیروهای مردمی (ارتش بیست میلیونی و سپاه پاسداران) سامان گرفت و معادلات نظامی سخت افزار محور در برابر نیروی ایمان عناصر شهادت طلب و ابتکارهای عملیاتی برآمده از آن به چالش کشیده شد و به جای نسل کشی و نابودی زیرساخت ها، بر ماشین جنگی قدرت متجاوز تمرکز کرد. همچنان که برای بسیج مردم و در صحنه نگه داشتن آن ها در جهت مقابله با هجمه های سیاسی کفر مدرن و ایادی داخلی آن، از فرهنگ «تحزب



مادی» استفاده نشد بلکه تحزب الهی به صورت عملی و وجدانی و غیر تخصصی، در نمازهای جمعه و هیأت و مساجد جریان پیدا کرد. به این صورت بود که با مقاومت حضرت امام و همراهی مردم، سبک زندگی سیاسی جدیدی (که به عنوان خط امام معروف است) بنیان گذاشته شد که با فتوحات مختلف، توانست ریسمان هایی را که فرعونیان در برابر انقلاب اسلامی قرار دادند ببلعد و باطل السحر دکتترین های سیاسی و امنیتی و دفاعی مدرن و افشاگر ناکارآمدی آن ها در مقابل قدرت ایمانی شود و با ایجاد وحدت ملی در داخل و تولید جرأت روحی در جهان اسلام، ابرقدرت ها و ائمه ی کفر را از مقابله ی سخت و برخورد مستقیم با جمهوری اسلامی مأیوس و پشیمان کند. البته کسانی که با تئوری قدرت مادی انس گرفته بودند، تمامی این رفتارها را غیرعلمی و غیرعقلانی می دانستند و آن را موجب انزوای کشور و نابودی زندگی مادی مردم ارزیابی می کردند و لذا در مقابل امام و یاران ایشان موضع گرفتند و به انقلاب و نظام ضربه های گوناگونی وارد کردند. بنابراین برای تثبیت این خط الهی، هزینه های سنگینی همچون سقوط دو دولت بازرگان و بنی صدر و شهادت جمع زیادی از یاران امام و ارکان انقلاب همچون شهیدان بهشتی، رجایی، باهنر و... پرداخت شد اما با نصرت الهی و هوشمندی امام در شکستن معادلات مادی و همراهی مردم، این راه نورانی حفظ شد.



پس از تحلیل قیام حضرت امام و مدیریت ایشان در برابر چالش های دفاعی و امنیتی و سیاسی و تبیین کیفیت جریان معجزات عقلانی در آن، باید به بیان امتحانات عقلانی دوران حاضر پرداخت؛ دورانی که در نتیجه مدیریت حضرت امام و مقام معظم رهبری، نظام اسلامی عملاً از نظر سیاسی تثبیت شده و در مقابل مدیریت عرصه های فرهنگی و اقتصادی قرار گرفته و باید آرمان های اسلامی و مکتبی را در این عرصه ها محقق کند. در همین راستا و بر اساس مباحث گذشته باید توجه داشت که پرچم دین داری در عصر غیبت به نواب عام حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) سپرده شده و آنان با تکیه به ظرفیت عقلانی خود، به استنباط وظیفه جامعه شیعه در برابر دستگاه کفر و نفاق می پردازند و محبین اهل بیت را از موج فشارها و فتنه ها عبور می دهند. اما این ظرفیت عقلانی از سنخ «عقلانیت غیر معصوم» بوده و روشن است که عقلانیت غیر معصوم - برخلاف علم غیر معصوم - دارای سیر رشد و ارتقاء و تکامل است که این امر مسلم در نزد شیعه، در مقوله «انفتاح باب اجتهاد» نیز تجلی یافته است.

لذا به نظر می رسد اولین مرحله در سیر رشد عقلانیت غیر معصوم - که در تفقه فقهای عظیم الشان شیعه متبلور است - پس از غیبت کبری شکل گرفت که طی آن، به

حفظ و گردآوری و تبویب و تنظیم دقیق روایات و احادیث ائمه هدی گماشته شد؛ آن هم در شرایطی که حکومت های جور، فقهای شیعه و محبین و سادات را از دم تیغ می گذرانیدند و کتاب های مشتمل بر معارف اهل بیت را می سوزاندند و با نشر این حقایق به شدت برخورد می کردند. اما با عنایات حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و مجاهدت معجزگون فقهای شیعه، علوم اهل بیت به صورت مستند و قابل اتکا حفظ شده و این میراث ارزشمند، قابلیت انتقال به آیندگان یافت.

مرحله دوم در سیر تکامل عقلانیت نواب عام، در تولید و تدوین و تعمیق «علم اصول» قابل پی گیری است. یعنی به تبع ایجاد فاصله زیاد از زمان صدور روایات و ایجاد فروعات جدید و سوال های نوین و هجمه امور انحرافی از قبیل قیاس و استحسان و استصلاح و...، به تدریج ضرورت ایجاد علم اصول فقه برای فهم دقیق آیات و روایات، جای اکتفاء به حفظ روایات را گرفت. لذا با طرح مباحث عقلی و عقلایی و عرفی، به تدریج ابزاری به نام علم اصول به وجود آمد تا بتوان به وسیله آن مقابل تفسیر به رأی ایستاد و سوالات جدید و فروعات نوین را نیز پاسخ داد. در این مرحله، فهم عرفی و غیرتخصصی از منابع دینی پایان پذیرفت و تخصصی کردن و قاعده مند نمودن «فهم از دین» به انجام رسید که نتیجه ی آن «تعیین احکام افراد و وظیفه مکلفین» بود. اما «تحقق دین» وابسته به میزان خداترسی و تقوای اشخاص بود تا در صورت تمایل به انجام وظایف دینی، خود به این امر مبادرت کنند زیرا فقهاء قدرتی برای تحقق دین در اختیار نداشتند.

این روند ادامه پیدا کرد تا اینکه در سده های گذشته و با شکل گیری رنسانس در غرب، «کفر مدرن» در قالب سبک زندگی جدید در عالم محقق شده و در ابعاد مختلف زندگی، به امت اسلامی حمله ور شد. لذا نواب عام در مقابل موضوعات عینی و ملموس برآمده از تمدن مدرن قرار گرفتند: از نهضت تنباکو و نهضت صنعت نفت که با موضوع معاملات منابع طبیعی با کفار مواجه شد تا «نهضت مشروطه» که مربوط به تغییرات در نظام سیاسی کشور بود و مقید کردن قدرت شاه به قوانین متداول مصوب در مجلس را در پی داشت که اوج این مبارزات، در نهایت به قیام حضرت امام (رحمه الله) و پیروزی انقلاب و تشکیل نظام جمهوری اسلامی منجر گردید.

بنابراین بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، این «تحقق دین» است که در مقابل عقلانیت نواب عام و فقه های شیعه قرار گرفته است؛ خصوصاً با توجه به اینکه تحقق دین فقط در عرصه «عمل افراد» مطرح نیست بلکه به دلیل دستیابی مکتب و علمای آن به قدرت و حاکمیت، «نظام و حکومت» است که باید دین را محقق کند. لذا مرحله بعدی تکامل عقلانیت نواب عام حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) این است که بتواند احکام نظام و ساختارهای آن را از قرآن و روایات استنباط کنند و با توجه به شرایطی که زندگی بشر در قرن بیستم پیدا کرده، دین را تحقق ببخشند. یعنی در ادامه امتحانات عقلانی، فقاهاست به جای اکتفاء به «فهم دین» برای «تعیین وظیفه عملی افراد»، در برابر امتحان جدیدی قرار گرفته است: «تحقق دین در سطح رفتار یک نظام». البته مکانیزم رشد عقلانیت غیر معصوم نیز مبتنی بر آن است که با عقلانیت کفر و نفاق درگیر شود و برای مقابله با

آن، به علم معصوم احتیاج پیدا کند و به امام زمان پناه ببرد تا مشمول عنایات و امداد خدای متعال قرار بگیرد و از این طریق به نسبت های جدید عقلی دست یابد.

لذا گرچه ابتدائاً گمان می شد که تحقق بخشیدن به احکام الهی با وجود نظام اسلامی کار چندان پیچیده ای نیست اما به تدریج موانع عینی برای تحقق احکام که از سوی دستگاه کارشناسی کشور بیان می شد، اضطراب‌هایی را پدید آورد و موجب تمسک به احکام ثانویه شد. با این حال همگان مشاهده کردند که تداوم موانع عینی، باعث شده تا این اضطراب‌ها به جای آن که موقت باشند، تداوم پیدا کنند و همزمان به همه موضوعات اجتماعی نیز تعمیم یابند. در ادامه، این تصور بر جامعه روحانیت و متدینین و انقلابیون حاکم شد که مشکل از برخی مدیران ناسالم یا عدم انضباط شرعی در برخی از مردم است.

اما این تحلیل دچار ساده انگاری است زیرا نگاهی انسان شناسانه نسبت به یک چالش جامعه شناختی دارد. پس قشر متدین و انقلابی باید از قضاوت عجولانه و غیردقیق نسبت به منشأ مشکلات نظام اسلامی دست بردارد و ادراک خود از مدیریت در عصر پس از رنسانس را عمق بخشد تا بتواند در مقابل موانع عینی تحقق احکام در سطح نظام و در برابر ناهنجاری های موجود در عرصه فرهنگی و اقتصادی، راهکاری عملی بیابد و به آرمان عاشورا مبنی بر حفاظت از اسلام وفا کند. در همین راستا توجه به این سخنان عمیق و ژرف حضرت امام، بسیار ضروری است: «درباره فرهنگ هرچه گفته شود کم است. می دانید و می دانیم اگر انحرافی در فرهنگ یک رژیم پیدا شود و همه ارگان ها و مقامات آن رژیم در صراط مستقیم انسانی و الهی پایبند باشند و بر استقلال و آزادی ملت

از قیود شیطنانی عقیده داشته باشند و آن را تعقیب کنند و ملت نیز به تبعیت از اسلام و خواسته های ارزنده آن پایبند باشد دیری نخواهد گذشت که انحراف فرهنگی بر همه غلبه کند و همه را خواهی خواهی به انحراف کشاند و نسل آتیه را آنچنان کند که انحراف به صورت زیبا و مستقیم را راه نجات بداند و اسلام انحرافی را به جای اسلام حقیقی بپذیرد و بر سر خود و کشور آن آورد که در طول ستمشاهی و خصوصاً پنجاه سال سیاه بر سر کشور آمده...» (صحیفه نور/ ج 17/ ص 323) این بیان دقیق نشان می دهد که حتی اگر همه مسئولان و مردم در بالاترین درجات ایمان و تدین فردی باشند، باز هم خطری انقلاب را تهدید می کند که ممکن است آن را به وضعیتی بدتر از دوران ستمشاهی بازگردانند. لذا در مباحث بعدی به تحلیل این خطر و تشریح چستی آن پرداخته خواهد شد تا امتحاناتی که در مقابل ادبیات تخصصی حوزه و ادبیات تخصصی دانشگاه برای پشتیبانی علمی و عقلانی از نظام اسلامی قرار دارد، روشن شود.





پس از بیان سیر تحول فقهت شیعه در عصر غیبت، روشن شد که با پیروزی انقلاب اسلامی، تفقه در برابر موضوع امتحانی پیچیده قرار گرفته که از آن می توان به «تحقق دین در سطح نظام» تعبیر کرد. این واقعیت خطیر با عبور کشور از هجمه های سیاسی و امنیتی و نظامی - که در دهه اول انقلاب از سوی جاهلیت مدرن بر نظام تحمیل شد - شکل واضح تری به خود گرفت و با رسیدن نظام به وضعیت تثبیت سیاسی، حل چالش های فرهنگی و اقتصادی و تحقق احکام الهی در زندگی مردم به موضوع اصلی در اداره کشور تبدیل شد. اما این چالش ها نه تنها برطرف نشده بلکه بر شدت آن ها افزوده شده است به نحوی که مقام معظم رهبری صریحا بر شکل گیری «جنگ فرهنگی» و «جنگ اقتصادی» از سوی دشمن تاکید کرده اند. البته تحلیلی که در میان روحانیت و متدینین و انقلابیون پیرامون علت این ناهنجاری ها و تداوم آن ها رواج دارد، آن است که «نباید مسائل کشور را بی جهت، پیچیده و سخت تلقی کرد بلکه با اطاعت از امر ولی و دقت در تحقق منویات ایشان، مشکلات کشور برطرف خواهد شد. لذا علت این چالش ها مسئولین و مدیران و شهروندانی هستند که تقید چندانی به اوامر ولایت و احکام الهی ندارند». اما واقعیت آن است که چنین ادراکی نسبت به مدیریت کشور، ناشی از

فرهنگی است که در دوران پیش از رنسانس وجود داشته که مبتنی بر رابطه ساده بین عبد و مولا بوده و طبق آن، با تکیه ی سلاطین بر سریر سلطنت و صدور اوامر مختلف، درباریان و لشگریان و داروغه ها و سایر طبقات به اطاعت از این فرمان ها می پرداختند و در نتیجه، امنیت و معاش مردم تأمین می شده است. اما مدیریت و اداره ی کشورها در این دوران همانند گذشته نیست و انقلاب اسلامی نیز با این فرهنگ پیروز نشده و عبور از عقبه های سخت و چالش های پیچیده ی پس از پیروزی نهضت در برابر جاهلیت مدرن و پیچیده نیز بر این اساس نبوده است. در دوران دفاع مقدس و برای مقاومت در جنگ تحمیلی نیز امام و یاران ایشان در مقابل سخت افزارها و نرم افزارهای پیچیده ی نظامی قرار گرفتند و اساساً محاسبات ناشی از این امور بود که در نهایت، منجر به قبول قطعنامه گردید.

به عنوان نمونه باید توجه داشت که امروز برای رفع یک نیاز ساده مانند نظافت لباس ها از ماشینی مانند ماشین لباس شویی استفاده می شود که ساخت آن، به تخصص های مختلف و تحقیقات پیچیده ای وابسته است. همچنان که برای ساخت مسکن باید تاییدیه های مختلف از ناظر تأسیسات و سازه و برق و معماری را اخذ کرد و سپس تخصص های متعددی را بکار گرفت تا خانه قابل سکونت گردد. حال آیا می توان ساده انگارانه تصور کرد که اداره کشور در قرن بیستم - که موضوعی به مراتب کلان تر و پیچیده تر از ساخت مسکن و لوازم خانگی است - صرفاً با صدور فرمان حاکمان و تبعیت زیردستان محقق شود؟! آیا حکومت های امروزی که در برابر موضوعات پیچیده و متعددی از مسکن و حمل و نقل و ترافیک و پایانه ها و ارتباطات و مخابرات تا بهداشت و

درمان و آب و برق و گاز و دیپلماسی و دفاع و هنر و فرهنگ و رسانه قرار دارند و هماهنگ سازی و راهبری آن ها را باید به نحوی انجام دهند که رفاه همه جانبه را به ارمغان بیاورد، می توانند این مهم را بدون یک ابزار علمی پیچیده محقق کنند؟!

واقعیت آن است که حاصل تمامی علوم کاربردی دانشگاه ها در صحنه ی عمل و عینیت، به یک «ماشین» تبدیل می شود و همان طور که در همه ی ابعاد زندگی روزمره، ماشین های مختلفی (مانند خودرو، ماشین لباس شویی، جاروبرقی، کولر و...) بکار گرفته می شود، ماشینی که در بالاترین سطح حکومت و برای مدیریت اجتماعی مورد استفاده می گیرد، «الگو» یا «مدل اداره» و مدل برنامه های توسعه نام دارد که جمعیت هفتاد میلیونی در ایران یا جمعیت یک میلیاردی در چین، سوار بر آن شده و پس از چند سال در نقطه ی مشخص اخلاقی از آن پیاده می شوند؛ یعنی این ماشین با طی مسیری خاص و سرعتی حساب شده، یک کشور را به نصاب مدنظر از تولید ثروت و قدرت اقتصادی و رفاه می رساند. لذا امروزه اولین و اصلی ترین و بالاترین و مهم ترین مقوله ای که مدیران و حاکمان با آن مواجه اند و در برابر آن قرار دارند، «مدل اداره کشور» است که بر اساس مطلوبیت ها و اهداف معین، مراحل مختلف حرکت جامعه و گام های لازم در هر مرحله را معین می کند و بر این مبنا، میزان اولویت هر یک از موضوعات جامعه و نحوه تخصیص بودجه و نیروی انسانی به آن ها را مشخص می نماید و وضعیت استاندارد در همه عرصه های حیات مدرن را به صورت کمی و با اعداد و ارقام مشخص بیان می کند.

بنابراین عدم توجه به این ابزار علمی پیچیده و قواعد و محاسبات و شاخصه های آن، موجب هرج مرج در اداره کشور و ناتوانی حکومت در تأمین نیازهای مردم و بالتبع نارضایتی عمومی و سقوط حاکمیت ها می شود.

پس مؤمنین و متدینین و انقلابیون و همه محبین و عزاداران حسینی که مشتاق تبعیت از آرمان های اباعبدالله (علیه السلام) در مقابله با کفر و حفاظت از اسلام و تحقق احکام الهی هستند، باید به این واقعیت اساسی توجه کنند که پیاده سازی معارف دینی و انقلابی و حل چالش های فرهنگی و اقتصادی، پیش از هر چیز منوط به درک صحیح از روش اداره حکومت در عصر فعلی است و مدیران و مسئولین و شهروندان همگی در بستر پرورشی و شرایط عینی ای قرار دارند که مدل اداره کشور برای آنان رقم می زند. لذا باید به دقت معلوم گردد که نسبت این ابزار علمی با اسلام و آرمان های مکتبی از یک سو و رابطه آن با جاهلیت مدرن و کفر نوین از سوی دیگر چگونه است؟ و الا چگونه می توان بدون تامل و دقت در موانع تحقق دین در سطح نظام و اکتفا به قضاوت های سریع و ساده انگارانه، ادعای وفای عهد به اباعبدالله الحسین (علیه السلام) و خدمتگزاری به اهداف عاشورا را مطرح کرد؟! آیا اگر روشن شود که مدل اداره کشور آلوده به کفر مدرن و دنیاپرستی جدید است، واضح نخواهد شد که علت ریزش برخی مسئولین نظام و «نفوذ» در آنان - که از سوی مقام معظم رهبری به «تغییر در محاسبات مسئولین» تعریف شده - در سطح اصلی خود، به محاسبات مادی در مدل اداره غربی باز می گردد؟!!

اگر اثبات شود که این ماشین به وصف الحادی متصف می شود، دیگر نمی توان با ادعای عدم ارتباط مدل با دین و مذهب، راه حل ناهنجاری ها را به اصلاح افراد و

نصیحت آنان در منابر و مساجد منحصر کرد و نمی توان مدعی شد که در صورت عمل آحاد مردم و مسئولین به احکام فردی، وضعیت ساختارها و ادارات و... بهبود می یابد! در واقع اگر مدل اداره یک مقوله ی کفرآمیز باشد، با قرار دادن یک شخصیت کاملاً مقدس و متقی در رأس آن نیز اقتضائات و عملکرد آن تغییری نخواهد یافت و این ماشین همانند سایر ماشین ها تنها در جاده ی متناسب با خود حرکت خواهد کرد و به سوی مقصد و هدف خود رهسپار خواهد شد. در ادامه به بررسی مدل اداره غربی و نسبت آن با جاهلیت مدرن و کفر نوین پرداخته خواهد شد.

ص: 301



برای بررسی «مدل اداره» به عنوان اصلی ترین ابزار حکومت ها برای مدیریت جوامع در قرن بیستم، می توان آن را به خودرویی تشبیه کرد که دارای سیستم سوخت رسانی، برق رسانی و مکانیکی است و در جاده هایی حرکت می کند و به سوی مقصدی رهسپار است. در تبیین سیستم «سوخت رسانی» که انرژی لازم برای حرکت ماشین را پدید آورده و تحرک اجتماعی را رقم می زند، باید به این نکته اشاره کرد که پیش از رنسانس، انگیزه ها و اراده های مردم از طریق دیکتاتوری و خشونت و ارباب، تحت سلطه ی پادشاهان در می آمد تا با به خدمت گرفتن آحاد جامعه در یک دستگاه سیاسی و نظامی، سلطنت خود را بسط و گسترش دهند. یعنی برانگیختن مردم برای فعالیت های اجتماعی مبتنی بر ارباب و تهدید و اجبار و زور بود.

اما پس از رنسانس، انگیزه برای عموم از طریق «تنوع گرایی» ایجاد می شود. یعنی وقتی محیط زندگی در تمامی ابعاد دائماً متنوع شود و تغییر پیدا کند، بشر برای دستیابی به رفاه و کارآمدی حاصل از کالاها دائماً تحریک شده و این امر باعث ایجاد انگیزه برای فعالیت اقتصادی خواهد شد و مردم جهان با مشاهده ی وضعیت زندگی در شهرهای پیشرفته ای مانند نیویورک و لندن و پاریس و ارتقاء مداوم رفاه در آن ها، گویی بهشت

دنیوی را در مقابل چشمان خود می بینند. این بدان معناست که انگیزش اجتماعی در مدل اداره ی غربی، با تنوع طلبی نسبت به دنیا و از طریق «حرص» محقق می شود و این خُلق رذیله نه تنها گریبان افراد را می گیرد بلکه به «وصف جامعه» تبدیل می شود. به عبارت دیگر گاه تصور می شود که «مُد» مقوله ای مربوط به آرایش و پوشش زنان و جوانان است اما در تمدن غربی، تمام ابعاد زندگی بر محور «مُد» می چرخد چرا که بدون مُد، تولید ثروت ناممکن شده و بازار رونق نمی گیرد و اشتغال ایجاد نمی شود. در این صورت، «مُد» جایگاهی اساسی در اصل حیات بشری پیدا می کند و تنوع طلبی به مثابه وسیله ای برای حرکت جامعه و تحریک آن قرار می گیرد. یعنی با پیاده سازی برنامه های توسعه در طول چند دهه، مردم یک کشور حریص می شوند زیرا امروزه گردش چرخ اقتصاد کشورها نیاز به انگیزش اجتماعی دارد و همانند گذشته نیست که کارها با ارباب و خشونت و فرمان و اوامر سلاطین و بر اساس فرهنگ مولویت انجام می شد.

رکن بعدی برای تأمین سوخت ماشین مدل اداره، ایجاد اختلاف پتانسیل در میان طبقات اجتماعی است و الا فرمان دهی و فرمان بری در جامعه جریان نخواهد یافت. البته در دوران پیش از رنسانس، طبقات مختلف اجتماعی وجود داشت اما با تحکّم و استبداد همراه بود و غالباً کسی نمی توانست از طبقه ای که در آن به دنیا آمده بود، به سمت طبقه ی بالاتر حرکت کند و برای ارتقاء جایگاه اجتماعی خود اقدام نماید. اما امروزه، طبقات اجتماعی از پایین به بالا جریان دارد و با مشاهده ی الگوی مصرف طبقات بالاتر، آرزوی تغییر جایگاه اجتماعی و افزایش درآمد و ارتقاء الگوی مصرف در طبقات پایین تر ایجاد می شود. در تمدن موجود، برای دستیابی به این آرزو، کانال ها و ساختارهایی ایجاد شده و



به افراد امکان داده می شود تا همراه با کار، به ادامه ی تحصیلات یا شرکت در دوره های ضمن خدمت پردازند و با کسب مدارج علمی و گواهی های آموزشی و تغییر در اشل حقوقی، درآمد خود را افزایش دهند. پس به عنوان نمونه در یک کارخانه، مدیرعامل بر متخصصین حاکم می شود و متخصصین بر کارگران فنی و کارگران ساده حاکم می شوند و مدیریت و فرماندهی از طریق الگوی درآمد و بالتبع الگوی مصرف، جریان می یابد.

لذا هنگامی که مدیر یک مجموعه با یک خوددوری گران قیمت و شیک ترین پوشش وارد محل کار می شود، تمامی زیردستان تحقیر شده و به تبعیت از او وادار می شوند چرا که می دانند قدرت مالی و تخصیص بودجه و توزیع پول در این مجموعه، در اختیار اوست. از این رو، در نظام اقتصاد جهانی - که تمدن مدرن ادعای مدیریت آن را دارد - فاصله ای نجومی بین دستمزد کارگران چینی و هندی با یک مدیر ارشد در شرکت های بزرگ امریکا وجود دارد و اگر برای جوامع گذشته، هفت طبقه (از قبیل درباریان، ارتشیان، موبدان و...) ذکر می شد، امروزه صدها طبقه ی درآمدی در دنیا وجود دارد که ناشی از سود سرسام آور بنگاه های اقتصادی است.

بنابراین اختلاف پتانسیل لازم برای حرکت جامعه از طریق «الگوی درآمد» و طبقاتی کردن آن ایجاد می شود تا فرمان از بالا به پایین جریان پیدا کند و «فرمان دهی و فرمان بری» محقق شود و الا امکان اداره ی هیچ مجموعه ای فراهم نخواهد شد. در نتیجه، خُلق «حسد» مبنای نظام مدیریتی قرار گرفته و خُلق «حسادت» نیز به وصف جامعه تبدیل می شود.

علاوه بر سیستم سوخت رسانی و...، برای حرکت این ماشین باید جاده هایی فراهم شود که اصطکاک را کمتر و سرعت آن را بیشتر کنند. یکی از این جاده ها، منابع طبیعی و شرایط جغرافیایی یک ملت و کشور است که مدل اداره آن ها را به صورت رایگان یا قیمت های بسیار نازل در خدمت سرمایه داران و بخش خصوصی قرار می دهد با این توجیه که اگر انگیزه سرمایه گذاری برای آنان ایجاد نشود، نمی توان اشتغال ایجاد کرد و معیشت مردم را تامین نمود. مقوله دیگری که نباید مانع سرعت این ماشین شود و برای آن اصطکاک ایجاد نکند، دولت ها هستند که باید کوچک شوند و به مستخدمی برای بخش خصوصی تبدیل گردند؛ همچنان که قوانین مجلس و برخوردهای قضایی نیز باید در حمایت از این قشر رقم بخورد. یعنی گرچه در کشورهای عقب مانده با پرداخت رشوه، به خرید یک قاضی یا یک کارمند مبادرت می شود اما در کشوری مانند امریکا به عنوان مهد رفاه و تمدن مدرن، فقط در صنعت درمانی 3100 رایزن و لابی کننده به فعالیت مشغول اند که با نمایندگان کنگره در مورد قوانین درمان مذاکره می کنند و در واقع به جای آن که به قاضی یا مجری قانون رشوه دهند، «قانون» را خریداری می کنند!

حال آیا اسلام اجازه می دهد که تحریک جامعه برای فعالیت بر مبنای «حرص» انجام شود و مردم از طریق الگوی درآمدی نظام سرمایه داری به تبعیت وادار شوند و بر اثر آن، جامعه - و نه تنها افراد - به خُلق «حسد» مبتلا شوند؟! آیا در چنین شرایطی می توان به نصیحت مردم در منابر برای دوری از دنیا طلبی اکتفا کرد و با تنوع طلبی که از طریق ساخت و نمایش هزاران کالا و با تکیه بر هزاران تخصص در متن جامعه نهادینه شده، به وسیله اراده ی فردی مقابله کرد؟! آیا شارع مقدس راضی است که به دلیل قدرت

مالی و پولی یک قشر، مقدمات سیاسی و اقتصادی یک ملت و سرنوشت کشور در اختیار آنان قرار گیرد؟!!

واقعیت آن است که اگر در گذشته قوم شعیب فقط با وصف «کم فروشی» و قوم لوط فقط بر اساس عمل شنیع «لواط» به کفر و شرک در غلتید، جاهلیت مدرن به حدی از تفرعن رسیده که ملت ها را بر اساس اقسام متنوعی از اخلاق رذیله، به سجده در برابر سبک زندگی غربی وادار می کند. یعنی جاهلیت مدرن همانند اسلاف خود در دستگاه کفر، مدیریت خود را بر اساس اخلاق رذیله استوار کرده است.

ص: 307



بعد از تشبیه مدل اداره به یک اتومبیل و توضیح سوختی که برای حرکت این ماشین به کار می رود و موجب جریان خُلق «حرص و حسد اجتماعی» می شود، باید به این نکته توجه داشت که یک ماشین، دارای «سیستم برق رسانی» نیز هست تا موجب احتراق این سوخت شود و نیروی حاصل از آن را به چرخ های ماشین انتقال دهد. به صورت تمثیلی می توان گفت که «تولید انبوه کالا» یکی از اجزاء سیستم برق رسانی و همانند جرقه ای برای حرکت این ماشین است. روشن است که «تولید انبوه» باید «مصرف انبوه» را به دنبال داشته باشد تا تولید به سودآوری برسد. در نتیجه ی تولید انبوه و مصرف انبوه است که خُلق «اسراف» نیز به وصف جامعه تبدیل می شود. نکته دیگری که می توان درباره سیستم سوخت رسانی این ماشین مطرح کرد، پیرامون «قدرت هزینه» است که شهرهایی همانند نیویورک را پدید خواهد می آورد؛ یعنی شهرهایی که تمرکز سرمایه و تکنولوژی و شرکت های بزرگ و پروژه های عظیم و امکانات مدرن در آن، باعث جذب سرمایه های دیگران خواهد شد. در واقع ثبات و سودآوری و نحوه ی هزینه کرد بانک ها و شرکت های امریکایی و اروپایی - که به تکنولوژی های برتر وابستگی دارد - به نحوی است که نه تنها ثروت افراد بلکه ثروت کشورها را به سوی خود جذب می کند و دولت ها سرمایه های

ملت خود را در آن مجموعه‌ها سپرده‌گذاری می‌کنند تا از سودی مطمئن و تضمینی بهره‌مند شوند. یعنی قدرت هزینه‌کرد - که در باطن خود به جلال و جبروت مادی در بانک‌ها و شرکت‌ها باز می‌گردد - موجب ایجاد «اعتماد» در سطح جهانی و جذب سرمایه‌های بین‌المللی به سمت بورس‌های برتر می‌شود که حتی در بحران‌های اقتصادی نیز دچار کمترین نوسان می‌شوند. این روند در داخل کشورها نیز جریان دارد و به عنوان مثال در ایران، اکثر سرمایه‌ها به سوی پایتخت سرازیر می‌شود زیرا سود سرمایه و قدرت هزینه‌کرد در تهران بیش از شهرهایی مانند تبریز و مشهد و شیراز است و این شهرها نیز به نوبه‌ی خود در مقایسه با شهرهای کوچک، از تضمین مالی و سودآوری بیشتری برخوردارند. در چنین محیطی، وعظ و توصیه به افراد برای دوری از اسراف و ریخت و پاش اثری ندارد زیرا اسراف و ریخت و پاش و هزینه‌های تجمل‌آمیز، پایه‌ی جلب «اعتماد اجتماعی» و جذب سرمایه و پول قرار گرفته است و دپارتمان‌های اقتصاد در دنیا با تحقیق مداوم برای سودآوری بیشتر بازار، به کشف معادله در این زمینه‌ها مشغول اند.

لذا خُلُق «تفاخر» از اسراف در مصارف شخصی مانند پوشاک و خوراک و سایر ابعاد زندگی یک مدیرعامل آغاز می‌شود و تا انتخاب بهترین بخش شهر برای دفتر شرکت و نحوه‌ی دکوراسیون آن و... ادامه می‌یابد تا بتواند نمایندگی یک شرکت بزرگ در یک کشور کم‌توسعه یافته را بدست بیاورد. از این رو، خُلُق «تفاخر» در داخل و خارج تعمیم و گسترش می‌یابد و مبنای روابط بین انسان‌ها و شهرها و کشورها می‌شود.

گرچه این ماشین دارای اجزاء دیگری نیز هست اما با این توضیحات تا حدودی روشن شد که علت جریان اخلاق رذیله‌ای همچون حرص و حسد و اسراف و تفاخر و

سایر شئون «دین دنیاپرستی» به چه امری باز می‌گردد و مهم‌ترین مانع تحقق احکام الهی و زندگی دینی چیست.

بر همین اساس می‌توان به این نکته مهم توجه پیدا کرد که عمیق‌ترین سطح از «جنگ فرهنگی و جنگ اقتصادی» دشمن - که فوری‌ترین موضوع و محل ابتلا برای نظام اسلامی است - از چه مقوله‌ای سرچشمه می‌گیرد. به عنوان نمونه، جنگ فرهنگی معمولاً به تلاش دشمن برای تضعیف ایمان و اعتقادات مردم تعریف می‌شود اما واقعیت آن است که امروزه تضعیف اعتقادات، تنها از طریق شبهات نظری انجام نمی‌شود بلکه این، «شبهات عینی» هستند که بیشترین سهم را در این عرصه دارند و مردم در اثر این شبهات، گرچه اعتقاد نظری خود به حقانیت توحید و نبوت و امامت را از دست نمی‌دهند اما به این مطلب گرایش پیدا می‌کنند که زندگی در این عصر، جز به شیوه‌ای که همه جهانیان به آن عمل می‌کنند، عملاً ممکن نیست. لذا اگر سوء رفتاری نسبت به ضوابط دینی در جوانان مشاهده می‌شود، صرفاً به دلیل غلبه هوای نفس درونی بر آن‌ها نیست بلکه شرایط عینی برآمده از استانداردهای تحصیل و اشتغال - که عملاً زمان ورود به بازار کار و پس انداز درآمدی که توانایی تشکیل زندگی به آن‌ها می‌دهد را معین می‌کند - باعث شده تا بین سن بلوغ تا دستیابی به قدرت مالی اداره‌ی یک زندگی مرفه، فاصله‌ی ده الی پانزده ساله پدید بیاید و اکثر جوانان ناچار شوند تا برای تامین نیاز جنسی-عاطفی خود در این مدت طولانی، به روابط نامشروع - که هزینه‌های مادی به مراتب کمتری از هزینه‌های ازدواج دارد - روی آورند.

ص: 311

همچنین به نظر می‌رسد عمق حمله اقتصادی دشمن در این نقطه شکل می‌گیرد که هر کشوری برای دستیابی به زندگی خوب و مرفه و تامین معیشت مردم باید به تولید ثروت بپردازد اما تولید ثروت، الگوی علمی مختص به خود را داراست. یعنی هر کشوری برای تولید ثروت، با تلاش دیگر کشورها مواجه است و باید بر سر تصاحب بازارهای جهانی با آن‌ها رقابت کند. اما تنها کشورهایی در این رقابت موفق بوده‌اند که توانسته‌اند با واردات سرمایه‌های بزرگ و تکنولوژی‌های پیشرفته، به نوسازی خطوط تولید ملی مبادرت کنند و از این طریق، کالاهای با کیفیت تولید کنند و موفق به تصاحب بازار شوند. در واقع کیفیت کالا به نحوی که توانایی رقابت در بازار جهانی را داشته باشد، به سرمایه عظیم و تکنولوژی برتر و خط تولید جدید و پیشرفته منوط است. اما مهم‌ترین صاحبان سرمایه‌های کلان و تکنولوژی برتر، همان کشورهایی هستند که نظام اسلامی را تحریم کردند و روشن است که چنین نیازهای اساسی را برای کشوری که با آن‌ها درگیر است، تامین نمی‌کنند.

به این صورت واضح می‌شود که جنگ فرهنگی و جنگ اقتصادی نیز در عمیق‌ترین سطح خود، به مدل اداره غربی و محاسبات برآمده از آن باز می‌گردد. البته مقام معظم رهبری با عمق بصیرت و ژرف اندیشی خود، از سال 1386 بر تولید الگوی اسلامی برای اداره کشور تأکید کرده‌اند اما متأسفانه حرکت حوزه و دانشگاه برای تحقق این سفارش علمی بسیار کند بوده و این مطالبه حیاتی در انزوا قرار گرفته است. زیرا گروهی در حوزه‌های علمیه بر انحصار دین و دین‌داری به انجام واجبات و محرمات فردی و تنسک به ظرفیت مرحله قبلی از تاریخ دین‌داری، تأکید می‌کند و گروهی در دانشگاه‌ها بر



ضرورت تبعیت از تجارب جهانی و کارآمدی مدل های موجود اصرار می ورزد و هر راهی غیر از این را یک آرمان گرایی دور از واقعیت تلقی می نماید و گروهی نیز تمامی مفاسد و ناهنجاری ها را صرفاً به عدم صلاحیت فردی در میان برخی مسئولین منتسب می کند. یعنی تحلیل های موجود در جامعه، سفارش های علمی رهبری برای حفظ و تداوم انقلاب اسلامی را در حاشیه قرار داده است.

لذا مردم متدین و انقلابی باید بدانند که ریشه معضلات روزمره آن ها به چه نقطه ای باز می گردد و همه حساسیت های خود را بر آن متمرکز کنند و به مطالبه از نخبگان حوزوی و دانشگاهی بپردازند و از این طریق، خواص را در مسیر پشتیبانی علمی از انقلاب قرار دهند.



پس از تبیین مدل اداره غربی به عنوان بزرگترین چالش پیش روی انقلاب اسلامی برای تحقق دین و بعد از توضیح این واقعیت که عمیق ترین سطح «جنگ فرهنگی» و «جنگ اقتصادی» به این مدل و محاسبات برآمده از آن باز می گردد، باید به بیان توانایی ها و راهکارهایی اشاره کرد که بر اساس آن ها می توان به مقابله با آثار سوء این مدل بر امت دینی و حکومت اسلامی پرداخت تا بر این مبنا، هندسه نوینی از وظایف جامعه شیعه و حوزه های علمیه و دانشگاه ها و مدیران نظام تشریح شود و گام های بعدی برای حفاظت از انقلاب اسلامی در مقابل هجمه های جاهلیت مدرن و مسیر آینده نظام جمهوری اسلامی برای عبور از امتحانات جدید و وفای عهد به آرمان های بعثت و قیام عاشورا روشن گردد و تکالیفی که بر دوش امت و حاکمیت دینی برای تکامل تاریخ و حرکت به سوی فرج حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قرار گرفته، مورد توجه قرار گیرد.

اولین توانایی و دارای جامعه انقلابی ایران برای مقابله با هجمه های جدید و پیچیده کفر و جاهلیت مدرن، این واقعیت مهم است که مردم ایران به دلیل ارادت و تعلق قلبی به آستان مقدس معصومین، دارای انگیزه های دینی و آخرت گرایانه ی بسیار قوی هستند که این انگیزه ها پس از انقلاب اسلامی، از نظر کمی و کیفی رشد قابل توجهی پیدا کرده

است. عمق و شدت این انگیزه‌ها به حدی است که حتی علی‌رغم ترویج تمامی مظاهر فساد در میان جوانان و تعمیق فرهنگ منحط غربی در میان عموم مردم توسط رژیم پهلوی، حضرت امام با تکیه بر همین ایمان و باور قلبی، انقلاب را شعله‌ور ساخت و با تبیین ارتباط مسائل روز کشور با مکتب اهل بیت و آرمان‌های آن، عموم مردم و جوانان را به صحنه آورد و با رهبری نهضت اسلامی، عناصری را که به ظاهر در مادیات غوطه‌ور بودند، به اوج شهادت رسانید. لذا عمق ایمان ملت ایران به اهل بیت عصمت و طهارت (علیه السلام) و بالتبع جریان انگیزه‌های دینی و انقلابی و آخرت‌گرایانه در ذهن و عمل ملت ایران، ثروت بزرگی است که اگر ارتباط آن به چالش‌های امروز نظام در برابر کفر جهانی و جاهلیت مدرن برای افکار عمومی روشن شود، مردم را در سطحی جدید بسیج خواهد نمود. گرچه با گذشت زمان، آثار سوء مدل اداره غربی بر زندگی مردم و رفتار نظام افزایش یافته است، اما همزمان انگیزه‌های دینی و جریان آن در جامعه ایران نیز در طول زمان تشدید و تعمیق گشته که برای درک ملموس از آن، می‌توان به رفتارهای متعدد و متنوعی توجه کرد که بدون هیچ‌گونه سود اقتصادی و لذت و تنوع مادی و دنیاپرستی، در میان مردم رواج دارد و حجم عظیمی از گردش پول در امور معنوی و مذهبی را رقم می‌زند: از کمک‌های مردمی به کمیته امداد که آخرین آمار آن در سال گذشته، 1500 میلیارد تومان بود تا گروه‌های متعدد مردمی در امور خیریه و نیکوکاری که به مستمندان و فقرا محله و شهر خود یاری می‌رسانند؛ از ثبت سالیانه 300 میلیون تشریف به حرم حضرت رضا و مسافرت 25 میلیون نفر از مردم ایران به مشهد مقدس تا زیارت سایر ائمه معصومین و امام زادگان؛ از هزینه‌های مردمی سنگینی که هر ساله در ایام محرم و

صفر و رمضان و فاطمیه و اعتکاف و عرفه و... صرف می شود و دائما افزایش می یابد تا حضور مداوم مردم در مساجد و حسینیه ها و تکایا و نماز جمعه ها و سایر فعالیت های اجتماعی بر محور دین و ذکر خدا که هیچ گونه تحریک مادی و سود اقتصادی، پشتوانه آن نیست. البته کارشناسانی که به محاسبات مادی مأنوس شده اند، هیچ توجهی به عمق و حجم عظیم این فعالیت ها و نیروی انسانی و بودجه ی سنگینی که برای آن صرف می شود، ندارند و لذا آمار دقیق و همه جانبه ای از این امور در دست نیست. اساسا عمق همین انگیزه های آخرت گرایانه در میان مردم و مسؤولین انقلابی است که تاکنون مانع از عملکرد کامل و همه جانبه مدل اداره غربی شده و از مادی شدن جهت گیری نظام اسلامی جلوگیری کرده و لذا گرچه این مدل در سایر کشورها کارآمدی خود را در ایجاد رونق اقتصادی و... ثابت کرده است، اما ابدا نمی تواند در جامعه ایران و مردمی که به برکت انقلاب اسلامی روحیه جسارت و تهور بر ضد مظالم را پیدا کرده اند، کارآمد باشد زیرا روحیه انقلابی، هیچ گاه در برابر اموری از جمله فاصله شدید طبقاتی یا سپردن اختیارات سیاسی و فرهنگی کشور به سرمایه داران - که از لوازم قطعی مدل اداره غربی است - ساکت نمی نشیند و به هیچ وجه این مسائل را نمی پذیرد.

ثروت عظیم دیگری که نظام جمهوری اسلامی برای ادامه راه خود در برابر جاهلیت مدرن و عبور از ابزارهای علمی آن مانند مدل اداره، از آن برخوردار است، همان مقوله ای است که مقام معظم رهبری از آن به عنوان «تجربیات و واقعیاتی که انقلاب اسلامی پدید آورده» تعبیر کرده اند. در واقع بلافاصله با پیروزی انقلاب، این نهضت اسلامی در برابر امواج سهمگین توطئه های نظامی و امنیتی و اطلاعاتی و سیاسی از سوی ابرقدرت های

جهان قرار گرفت و برخلاف همه معادلات علمی در این زمینه ها توانست مقاومت کرده و از خود حفاظت نماید و به حیات خود ادامه دهد. در واقع امروزه همه عرصه های حیات بشر از جمله امور نظامی و امنیتی و اطلاعاتی، به صورت علمی و تخصصی درآمده و دارای قاعده و معادله های مختص به خود است و لذا در شرایطی که این عقلانیت تخصصی، حکم به عدم امکان مقاومت در برابر هجمه های سیاسی و امنیتی و نظامی ابرقدرت ها می کرد، نظام اسلامی موفق شد قدرت ایمان و عقلانیت الهی را در برابر ابرقدرت ها به نمایش بگذارد و باطل السحر ریسمان هایی شود که ساحران فراعنه مدرن در پنتاگون و سی آی ای و... به وسیله آن ها، ملت ها را دچار رعب می کنند که این مجاهده معجزگون، امنیت پایدار برای کشور و تولید جرأت روحی در جهان اسلام را در پی داشته است.

به عنوان نمونه اولین عامل در دکتترین جنگ مدرن، «نسل کشی» است تا مردم شهرهای خود را ترک کنند و از نظام حاکم جدا شوند. دومین عامل، «نابودی زیرساخت های توسعه» از قبیل نیروگاه ها، سدها، بیمارستان ها، مدارس و... است تا نیازهای اولیه ی زندگی مردم - که امروزه توسط تکنولوژی فراهم می شود - قابل تأمین نباشد و معلوم شود که مقاومت مردم هزینه های سنگینی در پی دارد و دولت مرکزی وادار به تسلیم گردد. بعد از این دو عامل است که تازه نوبت به «حمله به ماشین جنگی» آن کشور و نابودی آن می رسد. در این دکتترین، «نیروی هوایی» به مثابه متغیر و بازیگر اصلی است و برتری در قدرت هوایی، باعث توانمندی در نسل کشی و نابودی زیرساخت ها شده و منجر به پیروزی می شود. بر این اساس، روشن بود که نظام جمهوری اسلامی

نمی‌تواند در مقابل ارتش عراق و قدرت‌های جهانی و بین‌المللی مقاومت کند زیرا نیروی هوایی و سایر مقدرات نظامی عراق، به مدرن‌ترین تجهیزات غربی و شرقی مجهز شده بود و دلارهای نفتی مرتجعین منطقه، تمامی نیازهای حکومت بعثی را برای پیروزی بر اساس دکترین جنگ مدرن فراهم کرد. لذا بنی‌صدر با توجه به همین عقلانیت نظامی، مقاومت را غیرممکن می‌دانست و تأکید داشت تا با قبول آتش بس و واگذاری اراضی اشغالی، سرزمین‌های باقی‌مانده حفظ شود. مشاوره‌های تخصصی که توسط کارشناسان نظامی متعهد در ارتش جمهوری اسلامی به سران نظام ارائه شد، همین نتیجه را در برداشت زیرا محاسبات «سخت‌افزار محور» در دانش جنگ مدرن با مقایسه‌ی تعداد هواپیماها، تانک‌ها، توپ‌ها و سایر ادوات نظامی و وضعیت آرایش جنگی، حکم می‌کرد که تداوم دفاع امکان‌پذیر نبوده و لازم است مسأله‌ی جنگ با توسل به مذاکرات سیاسی خاتمه پیدا کند.

اما حضرت امام چنین روش‌هایی را نپذیرفت و بر حفظ کشور و پافشاری بر آرمان‌های مکتب تأکید کرد و به قدرت خدای متعال تکیه داشت. اما مسأله‌ی بسیار مهم این است که قدرت خدای متعال چگونه وارد صحنه‌ی دفاع مقدس و مدیریت میدانی آن شد؟ کدام عقلانیت نظامی بود که در مقابل دکترین جنگ مدرن مقاومت کرد و حتی پس از آن نیز به الگویی برای ملت‌های مظلوم در عرصه‌هایی مانند جنگ غزه، لبنان، یمن و... تبدیل شد؟ به نظر می‌رسد پاسخ این سوال در این نکته نهفته است که در دفاع مقدس، این «نیروی زمینی» بود که جایگزین «نیروی هوایی» شد و به مثابه متغیر اصلی برای مقاومت در دکترین جنگ قرار گرفت و نظام اسلامی توانست با تکیه بر نیروی

زمینی شهادت طلب و بدون نیاز به نیروی هوایی پیشرفته و حجم عظیم ادوات نظامی مدرن، در برابر یک دشمن تا به دندان مسلح و یک جنگ جهانی مقاومت کند و تسلیم نشود. بنابراین نظام اسلامی بدون نسل کشی و تعرض به زیرساخت های زندگی مردم عراق، در عرصه ی عمل به سراغ ماشین جنگی صدام رفت و با تبدیل نیروی زمینی به متغیر اصلی در صحنه ی نبرد و پشتیبانی نیروی هوایی و نیروی دریایی از آن، وضعیت جبهه ها را دگرگون کرد و صحنه ی جنگ را مدیریت نمود.

البته وضعیت نیروی زمینی ایران نیز قابل مقایسه با نیروی زمینی دشمن نبود و به صورت کلاسیک مدیریت نشد زیرا رژیم عراق هیچ محدودیتی از نظر اسلحه، آموزش، نیروی انسانی، تدارکات و... نداشت و صدها تانک را در یک منطقه ی بسیار کوچک وارد عمل می کرد. جمهوری اسلامی چنین امکاناتی برای تجهیز نیروی زمینی خود نداشت اما به عنوان نمونه، با استفاده از روحیه ی شهادت طلبی و ترکیب آن با سلاحی ساده مانند آر.پی.جی و وسیله ای مثل موتورسیکلت، بخش بزرگی از کارآیی تانک های دشمن را از بین برد و خطوط مقدم نبرد را به عرصه ی شکار تانک ها و ادوات مکانیزه ی بعثیون تبدیل کرد. حتی موتورسیکلت نیز در جنگ های مدرن دارای یک جایگاه و کارآمدی خاص و یک تعریف تخصصی است و هنگامی که ارتباط قرارگاه فرماندهی یا سایر خطوط با خط مقدم قطع می شود یا احتمال شنود سیستم مخابراتی توسط دشمن می رود، از این وسیله برای انتقال پیام فرماندهی به نیروهای عمل کننده استفاده می شود. اما در مدیریت میدانی دفاع مقدس، کارآمدی این وسیله تغییر کرد و در جهت تسریع شکار تانک ها بکارگرفته شد. همچنان که به دلیل کمبود تانک در جبهه ی خودی، تعریف و کارآمدی این کالای



نظامی نیز تغییر یافت و از وسیله ای برای تک و حمله به خاکریز دشمن، به ابزاری برای تثبیت خطِ تصرف شده و پدافند تبدیل شد. پس ادوات نظامی مدرن، در صحنه ی میدانی دفاع مقدس در شکل جدیدی و بر مبنای شهادت طلبی بکارگیری شد و مورد استفاده قرار گرفت؛ بدون آن که یک پژوهش آکادمیک و تخصصی در دانشکده های جنگ پیرامون این مسائل انجام شده باشد. یعنی اصل این مطلب قابل انکار نیست که دفاع مقدس بر اساس دکترین متداول جنگ اداره نشد بلکه یک عقلانیت جدید در عرصه ی میدانی جنگ و شیوه طراحی عملیات ها ظهور و بروز یافت و الا جهت گیری و مدیریت الهی حضرت امام، قابلیت جریان در مدیریت دفاع مقدس را پیدا نمی کرد و مقاومت ملت ایران در جنگ هشت ساله ممکن نمی شد.

عرصه ی سیاسی نیز بر همین منوال مدیریت شد. در کشورهای جهان، استراتژی های نظامات توسط احزاب حاکم تهیه و تدوین می شود زیرا تعیین استراتژی دارای تخصص و علمی بسیار پیچیده است که شامل یک سری کلیات نیست بلکه برای هر کشوری و در هر شرایط زمانی و مکانی، صورتی مخصوص پیدا می کند. اما انقلاب اسلامی در سی و هفت سال گذشته بر اساس حزب گرایی و تحزب اداره نشد بلکه استراتژی انقلاب توسط ولایت فقیه تعیین شده و بدنه ی آن در روحانیت و حوزه ها و نمازهای جمعه و مساجد و هیأت شکل گرفته است. در عرصه ی امنیتی نیز دستگاه های جاسوسی برای دستیابی به اخبار و آنالیز آن و اقدام بر مبنای تحلیل توسط بخش عملیاتی، یک روند علمی و بسیار پیچیده را طی می کنند که در هماهنگی با دستگاه های امنیتی منطقه و بین الملل صورت می گیرد و محرمانه ترین بخش در هر نظام است اما

مقابله‌ی نظام جمهوری اسلامی با مشکلات و بحران‌های امنیتی، از طریق حضور عموم مردم و تکیه به «اطلاعات سی و شش میلیونی» و بر مبنای استقلال کامل از دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی خارجی انجام شد. همین نوآوری‌ها بود که مبنای شکل‌گیری «نهادهای انقلابی» قرار گرفت که کارکردی منحصر به فرد داشتند و نیازهای انقلاب که توسط دستگاه‌های متداول و کلاسیک قابل رفع نبود، مرتفع کردند.

پس قدرت‌های جهانی بر اساس عقلانیت دکترین‌های سیاسی، دفاعی و امنیتی به انقلاب اسلامی هجمه ور شدند و حضرت امام و یاران ایشان و مردم به شکلی نوین و بی سابقه در مقابل این هجمه‌ی پیچیده ایستادگی کردند. گرچه برخی از این نوآوری‌ها در قالب خاطره در مناسبت‌های گوناگون ذکر می‌شود اما مراکز آکادمیک موجود در امور دفاعی و سیاسی و امنیتی، نه تنها قدرت تبیین و تحلیل از این مدیریت را ندارند بلکه با مطالعه‌ی این تصمیم‌ها بر اساس عقلانیت موجود، مرتباً از خطاها و اشتباهاتی که رخ داده، سخن خواهند گفت. در واقع هیچ‌یک از ابعاد سیاسی، دفاعی امنیتی در انقلاب بر مبنای عقلانیت موجود مدیریت نشد و به همین دلیل، رفتار امام و رهبری قابل فهم برای دستگاه‌هایی مانند سی‌آی‌ای نیست و دائماً به دنبال تأسیس سفارتخانه یا مراکز جاسوسی در ایران هستند تا شاید از طریق حضور مستقیم و کسب اخبار و اطلاعات، درکی از روند تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی در نظام اسلامی پیدا کنند. بنابراین باید با تولید هزاران پایان‌نامه با موضوع محاسبات میدانی انقلاب در عرصه‌های مختلف، راه‌طی شده به دقت تحلیل شده و تئوریزه شود و با استخراج عقلانیت و تخصص از این مجاهدات عملی، به طراحی راهی همه‌جانبه برای تداوم انقلاب همت‌گماشت و دانشجویان و

طلاب و عموم مردم را به عقلانیت الهی امام و رهبری مسلح کرد. روشن است که وظیفه اصلی در این زمینه، بر دوش نخبگان حوزه و دانشگاه است و جهت گیری تولید علم در این نهادها باید تغییر کند و هویت های علمی که ناتوان از پشتیبانی تئوریک از نظام هستند، باید متحول گردد.

به عبارت دیگر همان طور که امروز محاسبات برآمده از مدل اداره نیز بر عدم امکان مقاومت اقتصادی و فرهنگی و بی معنابودن جنگ در این عرصه ها تاکید می کند، در ابتدای انقلاب نیز محاسبات علمی در جنگ کلاسیک بر عدم امکان مقاومت تاکید می کرد؛ اما حضرت امام و یاران ایشان نه در برابر این محاسبات منفعل و تسلیم شدند و نه برخوردی حذفی و متحجرانه با ادوات نظامی و واقعیت های برآمده از آن در پیش گرفتند بلکه با تغییر در بکارگیری ابزار و ادوات موجود و ساماندهی جدید آن ها بر مبنای نیروهای مردمی و شهادت طلب و طراحی نوین در عملیات، نهادهای انقلابی جدیدی ایجاد کردند و تجربیات و واقعیات بی نظیری را رقم زدند که به دلیل تئوریزه نشدن این دستاوردها، نسبت به آن ها غفلت می شود یا مورد انکار قرار می گیرد.

لذا امروز هم برای اداره نظام و مقابله با جنگ فرهنگی و اقتصادی، باید در گام اول، بکارگیری مدل اداره غربی را تغییر داد و گام به گام انگیزه های الهی و آخرت گرایانه را در بکارگیری مدل حاکم کرد، یعنی اولاً نباید رفاه به تعریف غربی آن به عنوان «هدف» جامعه قرار گیرد که الزامات آن در عرصه عمل، تسلیم در برابر قطب های سرمایه و تکنولوژی باشد. اگر دیروز ملت ایران «ترس از مرگ» را کنار گذاشت و 227 هزار شهید داد و با این تجربیات توانست سلاح اتمی را بی خاصیت کند و امنیت پایدار برای حفظ

کلمه توحید به وجود بیاورد، امروز اگر در مقابل مدل اداره غربی - که اقتصاد و فرهنگ ما را به چالش کشیده است - «ترس از دست دادن رفاه» به تعریف غربی آن کنار گذاشته شود و برای ملت ایران روشن گردد که از این نقطه، ضربه پذیر شده و باید تعریفی معقول و متناسب با مکتب اهل بیت از «رفاه» مبنای عمل قرار گیرد، می توان همان اقتداری که بعد از 30 در عرصه سیاسی حاصل شده، در عرصه فرهنگی و اقتصادی نیز بدست آورد.

ثانیا در این راستا و همزمان با مقید کردن «رفاه غربی» و تغییر «بافت صادرات و واردات» بر اساس آن (توقف تکنولوژی برتر در الگوی مصرف عمومی، تدبیر آن در الگوی مصرف صنفی و توسعه آن در الگوی مصرف اقتدار نظام) باید کارکرد و نقش بخش «دولتی، خصوصی و تعاونی» در اقتصاد تغییر پیدا کرده و از تعاریف متداول آن در اقتصاد موجود فاصله گرفته شود تا ایجاد جبهه مقاومت اقتصادی میسر گردد و الا تا زمانی که هیچ تغییری در عقلانیت متداول اقتصادی صورت نگیرد و طراحی عملیات اقتصادی در برابر دشمن بر مبنای فرهنگ مذهب متحول نگردد، «گره علمی پیش روی اقتصاد مقاومتی» - که از تعابیر مقام معظم رهبری است - باز نخواهد شد.

یعنی اگر تاکید شد که تقویت بخش خصوصی به دلیل گردش آن بر اساس انگیزه های سودپرستانه ی غربی و ضرورت اتصال ارگانیک آن به بخش خصوصی در منطقه و جهان نمی تواند نسخه نجات اقتصاد ایران در شرایط تحریم باشد، به این معنا نیست که بخش دولتی در شکل فعلی آن مدنظر باشد؛ بلکه محوریت یافتن بخش دولتی به معنای همان انگیزه های بسیجی و الگوی مصرف انقلابی و زاهدانه ای است که با پایین ترین حقوق و مزایا، بالاترین کارآمدی ها را در مدیریت جنگ و مسائل امنیتی رقم

زد. امروزه جوانان زیادی وجود دارند که مصّرانه به دنبال کارهای انقلابی در بخش دولتی هستند بدون اینکه انتظار حقوق آنچنانی داشته باشند. باید مدیریت بخش دولتی و صنایع مادر را به این عناصر سپرد تا زهد انقلابی و انگیزه های دینی، پشیران اقتصاد مقاومتی شود.

سپس به جای تخصیص مقدرات کشور و انفال و بیت المال به بخش خصوصی برای ایجاد اشتغال، باید مردم را در بخش تعاونی به معنای جدید آن یعنی وقف سازماندهی کرد تا انگیزه های الهی با سرعت بسیار، تولید بر اساس تکنولوژی ساده و متوسط را سامان دهند؛ زیرا بخش وقف تنها بخشی است که ثروت را متمرکز می کند اما منفعت آن نه برای شخص بلکه مربوط به عموم است. اگر بخش وقف متکفل تولید کشور شود و کارگران و کارمندان مشغول در این بخش، در تمامی طول سال خودشان را مهمان سفره ائمه معصومین (علیه السلام) ببینند، علاوه بر لذت معنوی، با قناعت به خوراک و پوشاک و الگوی مصرف متعلق به موقوفات اهل بیت که به نور آن بزرگواران متبرک شده است، شدت و سرعت الگوی مصرف رفاه محور و مسرفانه را کاهش خواهند داد و بخش خصوصی و اخلاق سرمایه سالاری و سودپرستی به حاشیه خواهد رفت و محیط اقتصاد تدریجا در جهت تقرب و نه تلذذ قرار خواهد گرفت. پس همانطور در جنگ و در مقابل عقلانیت کلاسیک نظامی، تعریف از کارکرد تانک و موتورسیکلت و نیروی زمینی... تغییر یافت، باید تعریف و کارکرد بخش دولتی و خصوصی و تعاونی و سایر ارکان اقتصاد نیز تغییر کند تا به تدریج، پیروزی ها و فتوحاتی شکل بگیرد و حرکت جدیدی آغاز شود و با نمایش کارآمدی خود، عموم مردم را با این روند همراه نماید.

البته از آنجا که مدل اداره غربی یک امر شامل و همه جانبه و حاکم بر همه ساختارهای سیاسی فرهنگی و اقتصادی است، نقشه خروج از آن نیز باید همه جانبه باشد و تغییراتی که در بالا بدان اشاره شد، تنها ابتدای راه است؛ همچنان که تکیه به تجارب انقلاب در نهادسازی بر مبنای مکتب و تغییر در بکارگیری عقلانیت موجود بر این اساس، تنها گام اول از این نقشه خواهد بود که برای آشنایی اجمالی متدینین با راهکارهای تولیدشده مطرح شد. لذا تبیین کامل این نقشه، وابسته به بحث های تخصصی و مفصل است که در این زمینه می توان به دو کتاب «گفتمان انقلاب اسلامی» و «بررسی سه تئوری تولید ثروت، قدرت، اطلاع در سبک زندگی غربی و سبک زندگی اسلامی» از آثار دانشمند انقلابی مرحوم استاد حجت الاسلام والمسلمین مسعود صدوق مراجعه کرد.

1. اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، شيخ حر عاملي.
2. الاحتجاج على اهل اللجاج، شيخ طبرسي.
3. الارشاد في معرفه حجج الله على العباد، شيخ مفيد.
4. اعلام الورى باعلام الهدى، شيخ طبرسي.
5. الامالى، شيخ طوسى.
6. الامالى، شيخ صدوق.
7. بحار الانوار، علامه مجلسى.
8. البرهان فى تفسير القرآن، سيد هاشم بحراني.
9. بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار.
10. تحف العقول، ابن شعبه حراني.
11. تسليه المُجالس و زينه المَجالس، محمد بن ابى طالب حسيني موسى.
12. تفسير العياشى، محمد بن مسعود عياش.
13. تفسير القمى، على بن ابراهيم قمى.
14. التفسير المنسوب الى الامام الحسن العسكري (عليه السلام).
15. تهذيب الاحكام، شيخ طوسى.
16. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، شيخ صدوق.
17. الخرائج و الجرائح، قطب الدين راوندى.
18. الخصال، ابن بابويه.

19. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید.
20. عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، شیخ صدوق.
21. الغارات، ابراهیم بن محمد ثقفی.
22. الکافی، شیخ کلینی.
23. کتاب سلیم بن قیس الهمدانی.
24. کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق.
25. اللهوف علی قتلی الطفوف، سید بن طاووس.
26. مدینه معجز الائمة الاثنی عشر، سید هاشم بحرانی.
27. من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق.
28. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب.
29. نهج البلاغه، سید رضی.
30. وقعه الطف، ابومخنف کوفی.
31. الهدایه الکبری، حسین بن حمدان خصیبی.
32. صحیفه امام خمینی.
33. مجموعه بیانات مقام معظم رهبری؛ مندرج در سایت رسمی معظم له.
34. سلسله بحث «تحلیل قیام عاشورا بر اساس فلسفه تاریخ انبیاء و نگاهی نو به اسلامیت انقلاب، راهی به سوی فرج حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)»، مسعود صدوق، انتشارات داخلی حسینیه اندیشه.
35. سلسله بحث «فلسفه مصیبت بر اساس فرهنگ انبیاء»، مسعود صدوق، انتشارات داخلی حسینیه اندیشه.
36. کتاب «گفتمان انقلاب اسلامی»، مسعود صدوق، موسسه انتشاراتی امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف).
37. کتاب «بررسی سه تئوری تولید قدرت، اطلاع، ثروت در سبک زندگی غربی و سبک زندگی اسلامی» مسعود صدوق، نشر عصر جوان.





بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه )

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**www.Ghaemiyeh.com**

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

